



رویدادهای بزرگ  
عصر ظهور

تألیف:  
علامه سید بن طاووس

مترجم:  
لطیف راشدی

وَبَيْنَهُمَا جَبَلٌ يُدْعَى الْأَكْبَادَ الَّذِي فِيهِ ذِكْرُ اللَّهِ يُذَكِّرُ الَّذِينَ لَا يَذْكُرُونَ

الملاحم والفتن

# رویدادهای بزرگ

## عصر ظهور

تألیف:

علامه سید بن طاووس



شرکت چاپ و نشر بین الملل

سرشناسه : ابن طاووس ، علی بن موسی ، ۵۸۹-۶۶۴ ق .  
 عنوان قراردادی : الملاحم و الفتن ، فارسی  
 عنوان و نام پدیدآور : رویدادهای بزرگ عصر ظهور (الملاحم والفتن) / مولف سیدبن طاووس : مترجم لطیف راشدی  
 مشخصات نشر : تهران ، سازمان تبلیغات اسلامی ، شرکت چاپ و نشر بین الملل ، ۱۳۹۱  
 مشخصات ظاهری : ۲۸۰ ص .  
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۴-۵۱۱-۱  
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
 یادداشت : کتاب حاضر در سالهای متفاوت با عناوین مختلف ، توسط مترجمان و ناشران متفاوت منتشر شده است  
 یادداشت : کتابنامه  
 موضوع : محمد بن حسن (عج) ، امام نوازدهم ، ۲۵۵ ق .  
 موضوع : فتن و ملاحم - احادیث  
 موضوع : آخرالزمان - احادیث  
 موضوع : مهدویت  
 شناسه افزوده : راشدی ، لطیف ، ۱۳۳۲ ، مترجم  
 شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی ، شرکت چاپ و نشر بین الملل  
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۱ ۷۰۴۱ م ۷۲۴/۵/ BP ۲۲۴/۵  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۸  
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۰۴۶۹۰

## شرکت چاپ و نشر بین الملل



نام کتاب: رویدادهای بزرگ عصر ظهور

مولف: سیدبن طاووس

مترجم: لطیف راشدی

نوبت چاپ: اول - پاییز ۱۳۹۱

لیتوگرافی: الوان

چاپ و صحافی: ایمان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۸۰۰۰ ریال

طرح جلد: محمد رضا نبوی

مسئول تولید: شریف شایسته

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۴-۵۱۱-۱

دفتر مرکزی:

تهران: میدان استقلال

سعدی جنوبی - پلاک ۲ -

طبقه سوم

تلفن: ۳۳۹۲۲۹۵۹ - ۰۲۱

نمابر: ۳۳۱۱۸۶۰۲

فروشگاه مرکزی:

میدان فلسطین - ضلع

شمال شرق ، پلاک ۴ و ۵

تلفن: ۸۸۹۲۱۹۸۰ - ۰۲۱

نمابر: ۸۸۹۰۳۸۴۳

E-mail:

intlpub@intlpub.ir

www.intlpub.ir

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، اقتباس در گیومه در مستندنویسی و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

## فهرست مطالب

۱	زندگی نامه مؤلف
۱	ولادت
۳	فقیه عالی مقام
۴	پیوند بزرگان
۵	پایتخت شیطان
۸	خاطره‌های سبز
۹	پیشنهاد وزارت
۱۱	کوچه‌های وصل
۱۲	رازهای جمعه شب
۱۴	نامه‌ای از دوزخ
۱۵	شاگردان
۱۶	میراث سبز
۱۷	پرواز واپسین
۲۱	مقدمه مؤلف
۲۵	بخش اول

---

بخش دوم..... ۱۲۵

بخش سوم..... ۱۸۹

بخش چهارم..... ۲۲۱

## زندگی نامه مؤلف

عالم و عارف واصل، فقیه عالی مقام علامه سید بن طاووس

### ولادت

در پانزدهم ۵۸۹ق. تولد نوزادی خانه سعدالدین ابوابراهیم موسی بن جعفر را از شادی و نشاط آکنده ساخت. ابوابراهیم نوزاد نیمه محرم را به یاد نیای ارجمندش، علی نامید.<sup>۱</sup>

همسر ابوابراهیم دختر ورام بن ابی فراس دانشور شهره حله بود.<sup>۲</sup> علی اندک اندک در محضر پدر بزرگی چون ورام و پدری مانند سعدالدین ابوابراهیم با الفبای زندگی آشنا شد. او به زودی دریافت که ریشه در آسمان دارد و با سیزده واسطه با امام حسن مجتبی علیه السلام پیوند می خورد.<sup>۳</sup> ورام برایش گفت که ابوابراهیم دخترزاده شیخ طوسی است<sup>۴</sup> و چگونگی نیای بزرگوارش محمد بن اسحاق به دلیل زیبایی چهره و

۱. شیخ عباس قمی، فیض العلام فی عمل الشهور و وقایع الایام، ص ۱۵۸.

۲. محمدباقر خوانساری، روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۲۵.

۳. سید بن طاووس، برنامه سعادت، ترجمه سید محمدباقر شهیدی گلپایگانی، مقدمه، ص ۲.

۴. محمدباقر خوانساری، روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۳۷.

ناموزونی پاها به طاووس شهرت داشت.<sup>۱</sup>

ورام در دوم محرم ۵۰۵ هـ. ق. دیده از جهان بست.<sup>۲</sup> هر چند همراهی این بزرگ‌مرد با علی بن موسی، که رضی‌الدین شهرت داشت، دیری نپایید، ولی همین زمان کوتاه کافی بود تا علی وی را بشناسد و همواره به عنوان الگوستایش‌اش کند.<sup>۳</sup>

البته ستاره حله تنها به این استادان بسنده نکرد. شیخ نجیب‌الدین بن نما، سید شمس‌الدین فخار بن معدالموسوی، سید صفی‌الدین محمد بن معدالموسوی، شیخ تاج‌الدین الحسن‌الدربی، شیخ سدیدالدین سالم بن محفوظ بن عزیزة السوراوی، سید ابو حامد محیی‌الدین محمد بن عبدالدین زهرة الحلبي، شیخ نجیب‌الدین یحیی بن محمد السوراوی، شیخ ابوالسعادت اسعد بن عبدالقاهر اصفهانی، سید کمال‌الدین حیدر بن محمد بن زید بن محمد بن عبداللاه‌لحسینی و سید محب‌الدین محمد بن محمود مشهور به «ابن نجار بغدادی» از دیگر استادان وی شمرده می‌شدند.<sup>۴</sup>

ناگفته پیداست که استفاده از همه این نامبردگان به شیوه معمول روزگار ما تحقق نیافته، بلکه بیشتر بهره‌وری ستاره حله از آنها در قالب قرائت روایت و اجازة نقل حدیث بوده است. شتاب وی در آموختن مطالب دقیق علمی شگفت‌انگیز بود. آنچه دیگران در چند سال

۱. اتان گلبرگ، کتابخانه ابن طاووس و احوال آثار او، ترجمه سیدعلی قرائی و رسول جعفریان

(قم: ۱۳۷۱)، ص ۲۰. ۲. فیض الاسلام، ص ۱۴۳.

۳. مقدمه کشف‌المحججه لثمره المهججه، سید بن طاووس، سید محمد باقر شهیدی گلپایگانی، ص ۲.

۴. همان.



می‌آموختند او در یک سال فراگرفت و پس از خواندن بخش نخست نهایه شیخ طوسی به چنان پیشرفتی دست یافت که ابن‌نما در پشت جلد اول نهایه اجازه‌ای به خط خویش برایش نگاشت.<sup>۱</sup>

علی که همواره پند و رّام در گوش داشت و در هر رشته علمی که وارد می‌شد به چیزی جز تخصص نمی‌اندیشید<sup>۲</sup> به اجازه استاد بسنده نکرده، بخش دوم نهایه را نیز خواند؛<sup>۳</sup> آنگاه مبسوط را به پایان برده، بدین ترتیب پس از دو سال و نیم فقه‌آموزی، از استاد بی‌نیاز شد و از آن پس تنها برای نقل روایت در محضر استادان حضور یافت.<sup>۴</sup>

### فقیه عالی مقام

چون رضی‌الدین سیدعلی بر بام بلند فقه فراز آمد استادان حله از وی خواستند تا راه دانشوران گذشته را پیش گیرد و با نشستن در جایگاه فتوا مردم را با حلال و حرام الهی آشنا سازد؛ ولی ستاره‌خاندان طاووس نمی‌توانست بدین پیشنهاد پاسخ مساعد دهد.

آیات پایانی سوره الحاقه (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ؛ و اگر محمد به دروغ سخنانی به ما نسبت می‌داد او را گرفته، رگ گردنش را قطع می‌کردیم و هیچ یک از شما نمی‌توانستید ما را از این کار بازداشته، نگهدارنده‌اش باشید) همواره در ژرفای روانش طنین می‌افکند و او را از

۱. کشف المحجّه لثمره المهجه، سید بن طاووس، فصل ۱۴۳، نسخه کتابخانه آیت‌الله

العظمی مرعشی (ره). ۲. همان.

۳. همان. ۴. همان.

نزدیک شدن به فتوابعازمی داشت. او چنان می‌اندیشید که وقتی پروردگار پیامبرش را چنین تهدید کرده و از نسبت دادن سخنان و احکام خلاف واقع به خویش بازداشته است، هرگز اشتباه و لغزش مرا در فتوانخواهد بخشید؛<sup>۱</sup> بنابراین راه خویش را از مفتیان جدا ساخت.

ناگفته پیداست که این پایان پیشنهادها نبود. صرافان حله هرگز نمی‌توانستند گوهر یگانه آن دیار را نادیده گرفته، از آن به سوی دیگری روکنند؛ بنابراین دیگر بار به آستانش روی آورده، از او خواستند داوری شهر را به عهده گیرد. سید فرمود: مدت‌هاست میان خرد و نفسم درگیری است... من در همه عمر هرگز نتوانستم بین این دو دشمن داوری کرده، میانشان آشتی برقرار سازم! کسی که در همه عمر از یک داوری و رفع اختلاف ناتوان باشد چگونه می‌تواند در اختلافهای بی‌شمار جامعه داوری نماید؟ شما باید در پی کسی باشید که خرد و نفسش آشتی کرده، به یاری هم بر شیطان چیرگی یافته باشند... چنین کسی توان داوری درست دارد.<sup>۲</sup>

### پیوند بزرگان

ابو ابراهیم که خود را در برابر آینده فرزند مسئول می‌دانست زهرا خاتون فرزند ناصر بن مهدی، وزیر شیعی آن روزگار را برای همسری فرزند برگزید. ولی رضی‌الدین مصلحت خویش را در گریز از ازدواج می‌دید. کشمکش میان فرزند و پدر مدتی ادامه یافت تا آنکه علی بر آستان

۲. همان، فصل ۱۲۵.

۱. همان، فصل ۱۲۵.

حضرت کاظم علیه السلام پناه برده، پس از پاکسازی روان به رایزنی با پروردگار روی آورد. نتیجه تفاعل وی اظهار پاسخ مساعد به خواسته پدر بود. بدین ترتیب گوهر یگانه حله با آن زن ازدواج کرد و آل طاووس را در شادمانی فروبرد.<sup>۱</sup>

مدتی بعد در سال ۶۲۰ ابوابراهیم دیده از جهان فرو بست و رضی الدین را سخت اندوهگین ساخت.<sup>۲</sup>

### پایتخت شیطان

اندک اندک آوازه شهرت رضی الدین در سراسر عراق پیچید و آن دانشور فرزانه به خواهش شیعیان بغداد رهسپار آن سامان شد. مؤیدالدین محمد بن احمد بن العلقمی، وزیر روشن بین عباسیان وی را در یکی از خانه‌های خویش جای داد.<sup>۳</sup>

سرور پرهیزگاران دانشمند حله در این شهر با انبوه مؤمنان و اندیشمندان دیدار کرد و تجربه‌های بسیار اندوخت.

هر چند سید پارسای آل طاووس تنها برای هدایت شیعیان بغداد بدان سامان گام نهاده بود، در این شهر نیز از پیشنهاد های غیر قابل پذیرش آسوده نبود. مستنصر از وی خواست تا مقام افتای دارالخلافة را به عهده گیرد و سید چنانکه شیوه‌اش بود از پذیرش سرباز زد و خود را آماج تیرهای مسموم بدخواهان ساخت؛ تیرهایی که سرانجام به هدف نشست

۱. همان، فصل ۱۲۶.

۲. کتابخانه ابن طاووس، ص ۲۰ و ۲۱.

۳. همان کتاب، ص ۲۲ و ۲۳.

و ذهن بیمار خلیفه را برای کیفر آن دانشور وارسته آماده کرد، ولی دست پنهان پروردگار به یاری بنده پاک دلش شتافته، وضعیت را به سود وی تغییر داد.<sup>۱</sup>

اندکی بعد مستنصر شخصیت‌های بسیاری را واسطه ساخت تا فقیه آل طاووس مقام نقابت طالبیان را عهده‌دار شود. هرچند این مقام چیزی جز سرپرستی سادات عصر و رسیدگی به امور آنان نبود، رضی‌الدین از پذیرش آن سر باز زد. او در پشت‌پیشنهادهای خلیفه خواسته‌های پنهانش را نیز مشاهده می‌کرد. پس در برابر پافشاری دربار ایستاد و به وزیر دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام، که وی را به پذیرش مقام و عمل به فرمان خدا می‌خواند، گفت: اگر پذیرفتن مقام و عمل به آنچه پروردگار می‌پسندد، ممکن است پس چرا تو در وزارت به کار نمی‌بندی؟!

چون خلیفه سید را بر رأی خویش استوار یافت، گفت: با ما همکاری نمی‌کنی در حالی که سید مرتضی و سید رضی در حکومت وارد شده، مقام پذیرفتند. آیا آنها را معذور می‌دانی یا ستمگر می‌شماری؟ بی‌تردید معذور می‌دانی! پس تو نیز معذوری!

رضی‌الدین گفت: آنها در روزگار آل بویه که ملوکی شیعه بودند، می‌زیستند. آن حکومت در برابر حکومت‌های مخالف تشیع قرار داشت، بدین جهت ورودشان به کارهای دولتی با خشنودی خداوند همراه بود.<sup>۲</sup>

با این پاسخ مستنصر برای همیشه از پیشنهادش چشم‌پوشید و برای سودجویی از دانشور پرهیزگار حله چاره‌ای دیگر اندیشید.

۱. کشف المحجبه لثمره المهجه، فصل ۱۲۷ و ۲۱۶.

۲. همان، فصل ۱۲۸.

مدتی بعد لزوم همنشینی رضی الدین با خلیفه بر سر زبان‌ها افتاد، وزیران و درباریان هر یک به گونه‌ای دانشورپارسای حله را بدین کار فرا می‌خواندند. سید روشن‌بین آل طاووس که از نیرنگ مستنصر برای بهره‌گیری از نام خویش آگاه بود، در برابر این پیشنهاد نیز سرسختانه ایستادگی کرد و بر دل سیاه خلیفه داغ ناکامی نهاد.

در این روزگار کامیابی‌های پیوسته مغولان مستنصر را در نگرانی فرو برد. او چنان اندیشید که دانشور آل طاووس او را به عنوان سفیر نزد سرور مغولان فرستد. پس نماینده‌ای به خانه سید فرزانه حله گسیل داشت و خواسته خویش را به آگاهی وی رساند. رضی الدین بی‌درنگ پاسخ منفی داد و در توضیح گفت: سفارت من جز پشیمانی هیچ دستاوردی ندارد.

فرستاده مستنصر با شگفتی پرسید: چگونه؟ فقیه روشن‌بین حله گفت: اگر کامیاب شوم تا واپسین لحظه زندگی هر روز مرا به سفارتی خواهید فرستاد و از عبادت و کردار نیک بازخواهم ماند و اگر کامیاب نشوم حرمتم از میان می‌رود، راه آزارم گشوده می‌شود و مرا از پرداختن به دنیا و آخرت باز می‌دارید. علاوه بر این اگر تن بدین سفر دهم بدخواهان چنان شایع می‌کنند که فلانی به امید سازش با مغولان و بهره‌گیری از آنان برای براندازی خلیفه سنی بغداد به این سفر دست یازیده است. پس شما بیمناک می‌شوید و کمر به نابودی ام می‌بندید.

برخی از حاضران گفتند: چاره چیست، فرمان خلیفه است!

سید همچون همیشه زندگی‌اش به قرآن پناه برد و کلام الهی نیز بر نیک‌بودن سفر دلالت داشت. آن را با صدای بلند تلاوت کرد تا همه

دریابند که چرا فرمان خلیفه را نادیده گرفته است.<sup>۱</sup>

### خاطره‌های سبز

سال ۶۲۷ق. را باید سال تحقق تنها سفر سید پارسیان حله به بیرون از عراق نامید. او در این زمان با هدف حج راه حجاز پیش گرفت و با کوله‌باری از دستاوردهای معنوی به خانه بازگشت. دستاوردهایی که باید یک قطعه کفن را در شمار آشکارترین آنها جای داد. او از آغاز توقف در عرفات کفنش را به شیوه‌ای خاص بردست نگاه داشت، سپس آن را به خانه خدا، حجرالاسود، آرامگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و معصومان خفته در بقیع ساییده، تبرک ساخت و به مثابه نفیس‌ترین هدیه برای خویش بازآورد.<sup>۲</sup>

ناگفته پیداست عارف بزرگ حله در فرصت‌های گوناگون به حرم معصومان می‌شتافت. در این زیارت‌ها او به حقایقی دست می‌یافت که حتی تصور آن نیز برای بسیاری از مردم ناممکن است. فقیه پاک‌رأی حله در کتاب مهج الدعوات خاطره‌ای از سفر به سامرا را چنین بازگو می‌کند:

«در شب چهارشنبه سیزدهم ذیقعدة سال ۶۳۸ در سامرا بودم. سحرگاهان صدای آخرین پیشوای معصوم حضرت قائم علیه السلام را شنیدم که برای دوستانش دعا می‌کرد و می‌گفت: .... پروردگارا! آنها را در روزگار سرفرازی، سلطنت، چیرگی و دولت ما به زندگی بازگردان.»<sup>۳</sup>

۱. همان.

۲. محمدباقر خوانساری، روضات الجنات، تهران: ۱۳۰۶، ج ۴، ص ۳۲۶.

۳. سید ابن طاووس، مجمع الدعوات و منهج العبادات، قم: دارالذخائر، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۳۶۸.

البته این تنها خاطره دانشور پرهیزگار حله از آن شهر آسمانی نیست. او سحری دیگر در سرداب سامرا صدای مولایش را آشکارا شنید که برای پیروانش دعا می کرد و پروردگار را چنین می خواند:

«اللهم انّ شیعتنا خلقت من شعاع انوارنا و بقیه طینتنا و قد فعلوا ذنوبا کثیرة اتکالا علی حبنا و لایتنا فان کانت ذنوبهم بینک و بینهم فاصلح بینهم و قاض بها عن خمسنا و ادخلهم الجنة فزحزحهم عن النار و لاتجمع بینهم و بین اعدائنا فی سخطک.»<sup>۱</sup>

«پروردگارا! شیعیان از پرتو نور ما و باقیمانده گل وجود ما آفریده شده اند و گناهان فراوانی به پشتگرمی دوستی و ولایت ما انجام داده اند. پس اگر گناهشان میان تو و آنها فاصله ای پدید آورده میان آنها را اصلاح کن و گناهشان را از خمس ما جبران فرما. پروردگارا! آنها را از آتش دور کرده، در بهشت جای ده و همراه دشمنان ما در خشم و عذاب خویش نیفکن.»

### پیشنهاد وزارت

در این روزگار مستنصر دامی تازه گسترده، به رضی الدین چنین پیشنهاد کرد: وزارت بپذیر و هرچه مصلحت می دانی انجام ده؛ من تا پایان راه کنارت خواهم ماند و دریاری ات از هیچ کوششی کوتاهی نخواهم کرد! سید چون همیشه از پذیرفتن پیشنهاد سرباز زد، ولی خلیفه بر خواسته اش پای فشرد.

۱. حسین طهرسی نوری، النجم الثاقب فی احوال الامام الحجة الغائب (عج)، ترجمه سید یاسین موسوی، دفتر جمکران، ص ۲۹۶.

سرور پارسیان حله گفت: اگر مراد از وزارت من آن است که چون دیگر وزیران، بی توجه به آیین وحی به هر وسیله ممکن کارهای وزارتی را به فرجام رسانم، پس نیازی به من نیست؛ وزیران کنونی چنین کرداری انجام می دهند و اگر مراد آن است که به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کنم، بی تردید درباریان یعنی بستگان و خدمتگزاران بر آن گردن نمی نهند و تحمل نمی کنند. البته آنها تنها نخواهند بود، پادشاهان و بزرگان پیرامون کشور نیز زیر بار نمی روند. علاوه بر این اگر من به دادگری، انصاف و زهد رفتار کنم خواهند گفت: علی بن طاووس علوی حسینی می خواهد به جهانیان نشان دهد که اگر خلافت دست آنها بود چنین رفتار می کردند. بی تردید در این کار نوعی انتقاد و سرزنش بر پدران است، که خلفای پیشین بودند، نهفته است. با این کار، تو ناگزیر کمر به هلاکت خواهی بست و مرا به بهانه های واهی هلاک خواهی ساخت. اگر قرار است فرجام کارم به سبب اتهامی ساختگی به هلاکت انجامد پس اکنون که در پیشگاهت حضور دارم، پیش از آنکه در ظاهر گناهی مرتکب شوم، هرچه می خواهی انجام ده؛ تو پادشاهی توانمندی و قدرت داری.<sup>۱</sup>

هرچند این گفتار منطقی خلیفه را از پافشاری فزون تر بازداشت، ولی روان آسمانی سید دیگر توان ماندن در سرزمین دام های شیطانی را از دست داده بود. بنابراین، پس از پانزده سال، پایتخت را ترک گفت و به سمت زادگاهش رهسپار شد.<sup>۲</sup>

۱. ابن طاووس، کشف المحجّة لثمره المهجّه، فصل ۱۳۱.

۲. همان.



## /کوچه های وصل

رضی الدین در سال ۶۴۱ وارد حله شد<sup>۱</sup> و اندکی پس از استقرار در سه شنبه هفدهم جمادی الثانی همان سال همراه دوست و ارسته اش سید محمد بن محمد آوی به زیارت امیر مؤمنان علی علیه السلام شتافت.<sup>۲</sup>

آنها نیمروز چهارشنبه به نجف گام نهادند و شب پنجشنبه نوزدهم جمادی الثانی زیر باران عنایت علوی قرار گرفتند.<sup>۳</sup>

محمد آوی سیمای رؤیایی و صول رضی الدین را در رؤیا مشاهده کرد و بامداد خطاب به همسفرش چنین گفت: «در رؤیا چنان دیدم که لقمه ای در دست تو (سید بن طاووس) است و می گویی این لقمه از دهان مولایم مهدی است. آنگاه قدری از آن را به من دادی.»<sup>۴</sup>

رضی الدین در پگاه پنجشنبه نیز آماج امواج حقایق قرار گرفت. شیدای مجذوب حله شرح آن لحظه های ملکوتی را چنین بیان کرده است:

«پگاه پنجشنبه چون همیشه به حریم نورانی مولایم علی علیه السلام وارد شدم در آن جایگاه رحمت پروردگار، توجه حضرت امیر مؤمنان و انبوه مکاشفات چنان مرا در برگرفت که نزدیک بود بر زمین فرو افتم. پاها و دیگر اندامم در ارتعاشی هولناک از کنترل بیرون شدند و من در آستانه

۱. اتان گلبرگ، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ترجمه علی قرانی، رسول جعفریان، قم: ۱۳۱۸، ص ۲۷.

۲. حسین طبرسی نوری، النجم الثاقب فی احوال الامام الحجة الغائب (عج)، ترجمه سید یاسین موسوی، دفتر جمکران، ص ۲۸۵ و ۲۸۶. ۳. همان.

۴. همان.

مرگ و رهایی از خاک قرار گرفتم. در این حالت فرامادی پروردگار به احسان خویش حقایق را بر من نمایاند. در آن لحظه‌ها شدت بی‌خودی‌ام به اندازه‌ای بود که چون محمد بن کنیله جَمَّال از کنارم گذشته، سلام کرد، توان نگریستن به او و دیگران نداشتم و او را نشناختم. پس از حالش پرسیدم، او را به من شناساندند.<sup>۱</sup>

### رازهای جمعه شب

مسافران نجف در شب جمعه، بیست و هفتم جمادی‌الثانی ۶۴۱، به حله بازگشتند.<sup>۲</sup> روز جمعه یکی از آشنایان گفت: مردی نیک، که می‌گوید در بیداری امام عصر علیه السلام را ملاقات کرده، به دیدارت شتافته است. او عبدالمحسن نام دارد.

پارسای آل طاووس ورودش را گرامی داشت و شب شنبه، بیست و هشتم جمادی‌الثانی، با میهمان پاک نهادش به گفتگو نشست. عبدالمحسن پس از بیان زیارت حضرت مهدی (عج) ادامه داد: امام فرمود: نزد ابن طاووس برو و این پیام را به وی برسان. آنگاه پیام را بازگفت.

عارف بزرگ حله سپس بستر گسترده و چون میهمان آرمید خود آماده خفتن شد، ولی پیش از آنکه خواب بر پیکرش سایه افکند از پروردگار خواست تا حقایقی فزون‌تر بر وی آشکار سازد. رضی‌الدین بعدها پرده از رؤیای آن شب برداشته، چنین نگاشت:

در خواب مولای ما حضرت امام صادق علیه السلام را مشاهده کردم که بر

۱. همان، ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۲. حسین طبرسی نوری، مستدرک وسائل الشیعه، قم: ۱۳۷۳، ص ۴۶۸ و ۴۶۹.

هدیه‌ای بس بزرگ به دیدارم شتافته، ... ولی گویا من قدر هدیه‌اش را نمی‌دانم و ارزشش را درست نمی‌شناسم.

چون نیمه شب فرارسید سرور پارسایان حله برای نیایش شبانه برخاست، ولی حادثه‌ای شگفت وی را از این توفیق بازداشت. او خود داستان آن شب را چنین نگاشته است:

... برای نماز شب برخاستم... دست دراز کردم و دسته ابریق را گرفتم تا آب بر کف ریخته، وضو گیرم، ولی گویا کسی دهانه ابریق را گرفته، بازگرداند و مانع وضویم شد. با خود گفتم شاید آب نجس است و خداوند می‌خواهد مرا از به‌کارگیری آب نجس بازدارد... پس به کسی که آب آورده بود گفتم: ابریق را از کجا پر کردی؟ پاسخ داد: از نهر. گفتم: شاید این نجس باشد، آن را برگردان، پاک کرده، از آب نهر پر کن! پس رفت آبش را ریخت و درحالی که من صدای ابریق را می‌شنیدم، آن را شست، دوباره پر کرد و آورد. من دسته ظرف را گرفتم تا وضو سازم ولی گویا کسی دهانه ابریق را گرفته، برگرداند و مرا از وضو بازداشت. من بازگشته، به خواندن برخی از دعاها پرداختم و سپس به سمت ابریق رفتم ولی باز گویا کسی مانع وضویم می‌شد. پس دریافتم که این حادثه برای بازداشتنم از نماز شب است. با خود گفتم: شاید پروردگار اراده کرده فردا آزمونی و حکمتی بر من جاری کند و نخواسته برای سلامتی و رهایی از بلا دعا کنم. پس نشستم و نشسته به خواب رفتم. در رؤیا مردی را دیدم که می‌گفت: عبدالمحسن برای رسالت آمده بود، گویا شایسته بود در پیش رویش راه بروی.

در این لحظه بیدار شدم، دریافتم که در گرمیداشت عبدالمحسن کوتاهی کرده‌ام. پس آمرزش طلبیدم. آنگاه سراغ ابریق رفته، وضو گرفتم و نماز گزاردم.

فقیه روشن‌بین حله روز شنبه بر میهمان‌نوازی افزود و سفیر را چنانکه در خواب آموخته بود، گرمی داشت.<sup>۱</sup>

### نامه‌ای از دوزخ

دانشمند عارف حله از همنشینی با فرمانروایان می‌گریخت و در این باره هرگز پند دوستان ناآگاه رانمی‌شنید. روزی یکی از فقیهان روزگار به او گفت: امامان ما در محفل خلفا شرکت جسته، با آنها آمیزش داشتند. پس ورود ما به مجلس آنان نیز نمی‌تواند نکوهیده و زیان‌آور باشد.

سید پاسخ داد: پیشوایان ما در محفل آنان حضور می‌یافتند در حالی که قلبشان از شهوت‌رانان حاکم رویگردان بود، ولی تو آیا خود را چنین می‌دانی؟ به‌ویژه هنگامی که نیابت را برآورده می‌سازند و تو را از نزدیکان خویش قرار می‌دهند و نیکی دربارها را روامی‌دارند، آیا می‌توانی دل از دوستی آنان تهی کنی؟

فقیه گفت: نه، درست می‌گویی. حضور ناتوانان نزد توانگران هرگز مانند حضور اهل کمال نیست.<sup>۲</sup>

در حله یکی از فرمانروایان ضمن نامه‌ای از آن فقیه گرانمایه خواست

۱. حسین طبرسی نوری، النجم الثاقب فی احوال الامام الحجة الغائب (عج)، ترجمه سید یاسین موسوی، دفتر جمکران، ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۲. کشف المحجبه لثمره المهجه، ف ۱۲۲ و ۱۲۳.

در خانه به ملاقاتش شتابد. سید در پاسخ چنین نوشت: آیا در کاخی که زندگی می‌کنی چیزی از آن برای خدا ساخته شده است تا در آنجا حضور یابم، بر آن نشینم یا بدان بنگرم؟ آگاه باش! آنچه مرا در روزهای آغازین عمر به ملاقات فرمانروایان می‌کشاند، اعتماد بر استخاره بود ولی اینک به فضل الهی از رازهایی آگاه شده، می‌دانم که استخاره در چنین مواردی دور از حق و صواب است.<sup>۱</sup>

### شاگردان

بسیاری از دانشوران حله و دیگر شهرهای عراق از محضر نورانی پژوهشگر فرزانه روزگار خویش ابوالقاسم رضی‌الدین علی بن موسی استفاده کرده‌اند. در میان این جمع پارسا می‌توان از نام‌های زیر به مثابه چهره‌های برجسته محافل علمی سید یاد کرد.

۱- شیخ سدیدالدین یوسف علی بن مطهر (پدر علامه حلی)

۲- شیخ جمال‌الدین یوسف بن حاتم شامی

۳- جمال‌الدین حسن بن یوسف، مشهور به علامه حلی

۴- شیخ تقی‌الدین حسن بن داوود حلی

۵- شیخ محمد بن احمد بن صالح القسینی

۶- شیخ ابراهیم بن محمد بن احمد القسینی

۷- شیخ جعفر بن محمد بن احمد القسینی

۸- شیخ علی بن محمد بن احمد القسینی

۹- سید غیاث الدین عبدالکریم بن احمد بن طاووس (فرزند برادرش)

۱۰- سید احمد بن محمد علوی

۱۱- سید نجم الدین محمد بن الموسوی

۱۲- شیخ محمد بن بشیر

۱۳- صفی الدین محمد (فرزند سید)

۱۴- رضی الدین محمد (فرزند دیگر سید)<sup>۱</sup>

### میراث سبز

از عارف واصل حله نوشته‌های فراوان مانده است که به نام برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الامان من اخطار الاسفار و الزمان، انوار الباهره فی انتصار العترة الطاهره، الاسرار المودعة فی ساعات الليل و النهار، اسرار الصلوات و انوار الدعوات، البهجة لثمرات المهجه، الدروع الوافیه، فلاح السائل و نجاح المسائل فی عمل اليوم و الليل، فرج المهموم فی معرفة نهج الحلال و الحرام من علم النجوم، فرحمة الناظر و بهجة الخواطر، اغاثة الداعی و اعانة الساعی، الاحتساب علی الالباب، الاقبال بالاعمال الحسنه، جمال الاسبوع فی کمال العمل المشروع، کشف المحجة لثمره المهجه، الله و ف علی قتلی الطفوف، المنامات الصادقات، کتاب المزار، مصباح الزائر و جناح المسافر، مهج الدعوات و منهج العنايات، محاسبة النفس، ربيع الالباب، روح الاسرار و روح الاسمار، الطرائف فی مذاهب الطوائف،

التشريف بتعريف وقت التكليف، اليقين في اختصاص مولانا علي بامرة المؤمنين و الملاحم و الفتن (كتاب حاضر).<sup>۱</sup>

### پرواز واپسين

در حدود ۶۴۰ ق. سيدبرنامه‌ای نوين برای زندگی اش پی ریزی کرد؛ او چنان اندیشید که باید از همه مردم کناره گیرد تا باران عنایت‌های ویژه بر او فرو بارد. پس استخاره کرد و به همراه خانواده به نجف شتافت و از سال ۶۴۵ تا ۶۴۸ در حریم مقدس علی عليه السلام اقامت گزید. البته رضی الدین درست اندیشیده بود. او بعدها در این باره نوشت:

در نجف از مردم کناره می‌گرفتم و جز فرصتی اندک با آنها آمد و شد نمی‌کردم. بدین سبب مشمول عنایت‌ها قرار گرفتم؛ عنایت‌های در دین، که سراغ ندارم مانند آن را به کسی دیگر از ساکنان آن حریم داده باشند.<sup>۲</sup>

آن بزرگ‌مرد در نجف آرامگاهی برای خویش ساخت.<sup>۳</sup> و در روزهای پایانی سال ۶۴۸ راه کربلا پیش گرفت. او سه سال نیز در حریم امام حسین عليه السلام زیست.<sup>۴</sup> آنگاه رهسپار سامرا شد تا نخستین کسی باشد که با خانواده در این سه شهر زیسته، به این ترتیب از همسایگان رسمی معصومان آن دیار به شمار آید.<sup>۵</sup> البته علاوه بر این نوعی بریدن و دور شدن تدریجی از بستگان و آشنایان نیز مورد توجه وی بوده است.<sup>۶</sup>

هرچند فقیه و ارسته حله به سوی سامرا راه می‌سپرد، ولی به دلیلی

۱. کتابخانه ابن طاووس و...، ص ۵۰-۱۱۱. ۲. کشف المحجبة لثمره المهجة، فصل ۱۳۴.

۳. روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۲۷. ۴. کتابخانه ابن طاووس و...، ص ۲۸.

۵. کشف المحجبة لثمره المهجة، فصل ۱۳۴. ۶. همان، فصل ۱۳۴.

ناگفته در بغداد فرود آمد و از سال ۶۵۲ ق. دیگر بار در خانه قدیمی اش اقامت گزید.<sup>۱</sup>

اما این توقف با اقامت روزگار جوانی تفاوت بسیار داشت. بیشتر وقت سید در خلوت می‌گذشت و به چیزی جز عبادت، راهنمایی مراجعه‌کنندگان و دستگیری نیازمندان نمی‌اندیشید. در سال ۶۵۵ ق. لشکر مغول به عراق یورش برد و بغداد را محاصره کرد.<sup>۲</sup>

رضی‌الدین که به آسایش مؤمنان می‌اندیشید آمادگی خود را برای گفتگو با مغولان درباره صلح اعلام داشت، ولی خلیفه نپذیرفت.<sup>۳</sup>

سرانجام ۲۸ محرم فرار رسید. مغولان به شهر ریختند و شامگاهی سراسر وحشت بر بغداد سایه افکند؛ شبی که شرف‌الدین ابوالفضل محمد، برادر گرانقدر رضی‌الدین نیز به شهادت رسید.<sup>۴</sup>

سید پارسای حله خاطره آن شب را چنین نگاشته است: «این واقعه در دوشنبه ۲۸ محرم بود و من در خانه خود در المقتدیه بغداد بودم... آن شب را که شب هراس و وحشت بود تا بامداد بیدار ماندیم. خداوند ما را از آن حادثه‌ها و رنج‌ها سالم نگاه داشت...»<sup>۵</sup>

هلاکوخان مغول فرمان داد دانشوران شهر در مدرسه المستنصریه حاضر شوند و درباره این پرسش که «آیا فرمانروای کافر عادل برتر است یا مسلمان ستمگر» حکم دهند. رضی‌الدین از جای برخاسته، برتر بودن

۱. کتابخانه ابن طاووس و اموال و آثار او، ص ۲۹.

۲. علی دوانی، مفاخر اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۶۸.

۳. همان، ص ۶۸. ۴. کتابخانه ابن طاووس و اموال و آثار او، ص ۲۹.

۵. شیخ عباس قمی، فیض‌العلام فی عمل‌الشهور و وقایع‌الایام، ص ۱۷۲.



فرمانروای کافر عادل را تأیید کرد. در پی او دیگر فقیهان نیز به تأیید حکم پرداختند.<sup>۱</sup>

فرمانروای مغول در دهم صفر ۶۵۶ سید را فراخوانده، امان‌نامه‌ای برای او و یارانش صادر کرد.<sup>۲</sup>

سید که در پی راهی برای بیرون بردن مؤمنان از پایتخت بود، هزار تن را گرد آورده، با حمایت سربازان هلاکوخان آنان را به حله رساند<sup>۳</sup> و در نخستین فرصت خود به پایتخت بازگشت<sup>۴</sup> تا شاید مؤمنی را از دردی برهاند یا بی‌گناهی را از کیفر رهایی بخشد.

در این روزگار هلاکو از وی خواست مقام نقابت علویان را بپذیرد. رضی‌الدین که در آغاز این پیشنهاد را رد کرده بود با شنیدن پیامدهای رد درخواست هلاکوخان از زبان خواجه نصیرالدین طوسی، ناگزیر این مقام را پذیرفت و برای بیعت علویان مراسم ویژه‌ای برگزار کرد.<sup>۵</sup>

سه سال پس از آن، روزی بیماری بر پیکر سرور فقیهان عراق سایه افکند و سرانجام در بامداد دوشنبه سال ۶۶۴ روان الهی‌اش به آسمان پر کشید.<sup>۶</sup>

۱. کتابخانه ابن طاووس و اموال و آثار او، ص ۲۹ و ۳۰.

۲. همان.

۳. شیخ عباس قمی، فیض‌العلام فی عمل‌الشهور و وقایع‌الایام، ص ۱۷۲.

۴. کتابخانه ابن طاووس و اموال و آثار او، ص ۳۰.

۵. عباس قمی، هدیه‌الاحباب، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۸۰.

۶. کتابخانه ابن طاووس و اموال و آثار او، ص ۳۳.

## مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(.....)<sup>۱</sup>

برافراشتگان ستون پیامبر ﷺ و نگهدارندگان اسرار ایشان با صدق و کذب که اخبار ایشان را نقل کرده‌اند و وضع‌کنندگان معجزات و برهان‌های ایشان بدون تردید و تفسیر آیات و روایات و بدون اینکه نیاز به مسائل مهم داشته باشند تا به خاطر نبود دانش در معرض سخن خداوند عزوجل قرار نگیرند: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و اگر هم صحبت با خردمندان و سنت و کتاب باشند و از مفارقت و جدایی کتاب و سنت در اسباب و آداب مصون باشند، بین این افراد و کتاب و سنت در گذشته و در حال حاضر خطر دشمنی‌ها و کینه و کدورت‌ها و عقوبت‌ها و سرزنش‌ها تجدید نمی‌شود، همانا

---

۱. چند سطر از حمد و ثنای الهی و صلوات بر محمد و اهل بیت‌شان به دلیل آسیب‌رسیدن به وسیله موربانه از نسخه اصلی دستخط مؤلف جا افتاده است، همچنین در چند جا از متن جا افتادگی دارد که با گذاشتن... مشخص شده است.

خداوند عزوجل و پیامبرش صلوات الله علیه وآله وسلم با بیان و زبان حال  
 بابخشیدن صفات کمال به آنها در عمل و گفتار، آنها را راهنمایی کرده‌اند.  
 بنده به شناخت نبردها و فتنه‌ها اهتمام یافتم و به کتاب‌های «ملاحم» و  
 «فتن» برخورد کردم... که شناخت آن فتنه‌ها از سپرهایی است که امید  
 می‌رود از محنت‌ها و از دشمنی و کینه دشمنان حفظ کند، پس آنچه را که  
 به آن برخورد کرده‌ام و در آن تأمل نموده‌ام را نقل می‌کنم و مقداری از آن  
 مقدار کثیر را حفظ کرده‌ام با این اعتقاد که به آن نیاز دارم، بنابراین سه  
 تصنیف آورده‌ام:

یکی از آنها کتاب «الفتن»، تألیف نعیم بن حماد خزاعی است؛ زیرا  
 زمان او به زمان صحابه و تابعین نزدیک‌تر است و جمعی از مفسرین، آن  
 را تزکیه نموده‌اند. خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ بغداد» در بیان آن  
 آورده است: «نعیم بن معاویه بن حارث بن همام بن سلمه بن مالک  
 ابو عبدالله خزاعی» سپس می‌گوید: «یحیی بن معین و احمد بن منصور  
 مادی و محمد بن اسماعیل بخاری روایت کرده‌اند که نعیم در مصر ساکن  
 بود.» و به اسناد خود از ابراهیم بن عبدالله بن جنید آورده است: «از یحیی  
 بن معین در مورد نعیم بن حماد سؤال کردم، گفت: او فردی مورد اطمینان  
 است و رفیق من در بصره بود و خطیب بغدادی به اسناد خود از علی بن  
 حسین بن حبان آورده است در کتاب پدرم یافتم که با خط خویش نوشته  
 بود: ابوزکریا گفت: نعیم بن حماد، مردی مورد اطمینان و راستگوست و  
 من داناترین مردم به او هستم و او همراه من در بصره بود و از روح بن  
 عباده پنجاه هزار حدیث نوشته است.

خطیب بغدادی به اسناد خود از ابو مسلم صالح بن احمد بن عبیدالله عجلی روایت کرده است: پدرم گفت: نعیم بن حماد مروزی، مردی مورد اطمینان است.

فصل اول: خطیب بغدادی به اسناد خود از محمد بن سعد روایت کرده است: نعیم بن حماد از اهالی مرو بود و به طور جدی به دنبال احادیث در عراق و حجاز بود بعد از آن در مصر ساکن شد و پیوسته در آن مکان بود تا اینکه در خلافت ابواسحاق بن هارون از او در مورد قرآن سؤال کردند و او از پاسخ دادن به آن، به خواست آنان امتناع کرد، بنابراین او را در سامرا به زندان افکندند و پیوسته در آنجا زندانی بود تا اینکه در سال ۲۲۸ ه.ق در آنجا وفات یافت و خطیب تبریزی در کتاب خود «تاریخ بغداد» از ابوحنیفه روایت کرده است: نعیم بن حماد احادیث خود را از یاران علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است و همچنین احادیث خود را از یاران عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود که از امام علی علیه السلام روایت کرده اند، نقل کرده است.

فصل دوم: کتاب «الفتن» تألیف ابوصالح سلیلی ابن احمد بن عیسی بن شیخ حسانی که تاریخ نسخه اصل آن سال ۳۰۷ ه.ق به خط نویسنده آن در مدرسه معروف به ترکی جنب غربی واسط از نسخه اصل است.

فصل سوم: کتاب «الفتن» تألیف ابویحیی زکریا بن یحیی بن حارث بزار که تاریخ نگارش آن ماه ربیع الاول سال ۳۹۱ ه.ق است که آن را از نظامیه به عاریت گرفتیم.

فصل چهارم: استخاره اقتضاء کرد که بنده از این سه کتاب آن چیزی را

نقل کنم که خداوند عزوجل، مرا برای ذکر آن توفیق داده در حمل آن تابع فرمان مقدس او باشم و درگردآوری آن حافظ اسراری باشم که پراکنده گشته است و باب‌های نیکی و نصرت آن را بگشایم و ارزش آن را بزرگ بدانم و آنچه را که موجب حمد و شکر است، بشناسم و آن را به صورت ابوابی تقسیم کنم و در هر باب به ذکر اخبار و احادیث بپردازم و ذکر ابواب در این کتاب به این خاطر است که خواننده برای شناخت محتویات آن و جستجوی مطالب هدایت شود انشاءالله تعالی.

## بخش اول

### فصل ۱

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند، دنیا را برای من بالا برد، پس من به دنیا و به هر موجودی در آن تا روز قیامت می‌نگرم همان‌گونه که به کف دست خود نگاه می‌کنم.»

روایت شده است که سرور ما علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت به فتنه‌ها تا هنگام قیامت آگاهی داشتند. از زر بن حبیش روایت شده است که از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«از من پرسید که به خدا قسم از من در مورد گروهی که خارج شدند تا با صد نفر بجنگند یا صد نفر را هدایت کنند؛ نمی‌پرسید، مگر اینکه در مورد سرپرست آنان و رهبر و منادی آنها بین شما و قیامت به شما خبر می‌دهم.»

### فصل ۲

از کتاب «الفتن» نعیم بن حماد از امام علی علیه السلام روایت شده است که

فرمودند: «در این امت پنج فتنه وجود دارد: فتنه عام، فتنه خاص، سپس فتنه عام، بعد از آن فتنه خاص و فتنه پنجم که مردمان در آن چون چارپایان می گردند.»

### فصل ۳

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «فتنه ای برپا می شود و جماعتی به وجود می آیند، سپس فتنه ای برپا می شود که جماعتی به وجود می آیند، سپس فتنه ای برپا می شود که عقل های مردان در آن فتنه معرفی می شود.»

### فصل ۴

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «شما را از هفت فتنه که بعد از من روی می دهد، برحذر می دارم: فتنه ای که از جانب مدینه روی می آورد، فتنه ای در مکه، فتنه ای از جانب یمن، فتنه ای از جانب شام، فتنه ای از مشرق، فتنه ای از مغرب و فتنه ای که از بطن شام روی می آورد و آن فتنه سفیانی است.» ابن مسعود گفت: از شما کسی هست که ابتدای آن را درک کند و از این امت کسی هست که انتهای آن را درک کند؟ و ولید بن عباس گفت: فتنه مدینه از جانب طلحه و زبیر بود و فتنه مکه، فتنه ابن زبیر بود و فتنه یمن از جانب نحده بود و فتنه شام از جانب بنی امیه بود و فتنه مشرق از جانب اینها (بنی عباس). گفتم: شاید من؛ یعنی بنی عباس؛ زیرا ولایت آنان از جانب مشرق بود.

## فصل ۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «بعد از من، شما دچار چهار فتنه می شوید، در اولین فتنه، خون‌ها مباح می گردند، در دومین فتنه خون‌ها و مال‌ها مباح می گردند، در سومین فتنه، خون‌ها و مال‌ها و فرج‌ها مباح می شوند و چهارمین فتنه، فتنه‌ای سخت و کر و کور و طبقه طبقه است که چون لرزش کشتی در دریا در اضطراب می گردد تا حدی که حتی یک نفر از مردم از آن نجات نمی یابند، این فتنه به سمت شام حرکت می کند و عراق را فرامی گیرد و دست و پایش، منطقه عربستان را لگدمال می کند و بلا و مصیبت چون سنگ آسیا، مردم را خرد می کند و کسی نمی تواند در این فتنه بگوید: ای فتنه! بایست، بایست!... و مردم نمی دانند این فتنه از کدام سمت می آید تا اینکه باز از سمت دیگری بیرون می آید.»

## فصل ۶

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که فرمودند: «در میان امت من چهار فتنه روی می دهد: در اولین فتنه، مصیبتی به آنان می رسد تا اینکه مؤمن می گوید: این زمان نابودی من است، سپس آن فتنه برطرف می گردد، در دومین فتنه، مؤمن می گوید: نابودی من در این فتنه است. در سومین فتنه، هر زمان گفته می شود: فتنه پایان یافت، مجدد آغاز می گردد و فتنه ادامه می یابد، در چهارمین فتنه، زمانی که امت من، بدون امام و سرپرست گشته اند، دچار بلا و مصیبت می گردند.»



## فصل ۷

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «چهار فتنه وجود دارد: فتنه السراء چنین است، سپس معدن طلا را بیان فرمودند و فرمودند: تا اینکه مردی از عترت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خروج می کند که خداوند به دست او، امور مردم را اصلاح می نماید.»

## فصل ۸

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «بعد از من، فتنه‌هایی به وجود خواهد آمد که از جمله آنها، فتنه رسوایی است که در آن فتنه، جنگ‌ها و گریزهاست بعد از آن، فتنه‌ای سخت‌تر روی می دهد، سپس فتنه‌ای برپا می شود که هر زمان گفته می شود: فتنه پایان یافت، دوباره ادامه می یابد تا جایی که هیچ خانه‌ای باقی نمی ماند، مگر اینکه فتنه در آن داخل شده و مسلمانی نیست، مگر اینکه دچار فتنه گردیده است سپس مردی از خاندان من خروج می کند.»

## فصل ۹

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «فتنه‌ای برپا می شود که در آن فتنه، عقل مردان دچار انحراف می گردد تا اینکه دیگر مرد عاقلی دیده نمی شود.» این را در فتنه سوم ذکر کرده‌اند.

## فصل ۱۰

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان از هرج و مرج در میان

مردم یاد کرده‌اند که مرد، همسایه، برادر و پسر عمویش را می‌کشد. به پیامبر خدا ﷺ عرض کردند: آیا عقل مردان با آنهاست؟ پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «عقل‌های بیشتر اهل آن زمان از بین می‌رود و کم عقلانی از میان مردم پشت سر آنان می‌ایستند و هریک از آنان گمان می‌کند که در مقام و منزلتی است.»

### فصل ۱۱

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمودند: در فتنه پنجم که فتنه‌ای کر و کور و طبقه طبقه است، مردم همچون چارپایان می‌گردند.

### فصل ۱۲

در کتاب «الفتن» نعیم بن حماد در احادیث بسیاری آمده است که: «در میان فتنه‌ها، زمانی می‌رسد که انسان آرزوی مرگ می‌کند و به سوی قبرها می‌رود و همچون چارپایان بر روی آنان دراز می‌کشد و می‌گوید: ای کاش! من به جای تو بودم.» بعضی از آن روایت‌ها از پیامبر خدا ﷺ نقل شده و در بعضی معنا و مفهوم آن از پیامبر خدا ﷺ است.

### فصل ۱۳

از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: روزها و شب‌ها نمی‌گذرد تا اینکه امت من بر مردی، گشاد روده و گشاده حلق اجتماع

می‌کنند که می‌خورد و سیر نمی‌گردد.» سپس فرمودند: «و آن مرد معاویه است و دانستم که فرمان خداوند واقع شده است و ترسیدم که بین من و او خون‌ها جاری گردد. به خدا قسم شاد نشدم که خداوند را با شاخ خون‌گیری شخصی مسلمان از روی ظلم ملاقات کردم.»

ابونعیم حدیث جمع شدن امت بر معاویه را به سه طریق از پیامبر ﷺ روایت کرده است، نویسنده می‌گوید: گوینده‌ای گفت: مولای ما، علی علیه السلام دانست آنچه را که امام حسن علیه السلام به آن علم پیدا کرد، پس برای چه با معاویه به جنگ برخاست و بین آنها خون‌ها ریخته شد؟

جواب چند گونه است: اول اینکه مولای ما، علی علیه السلام مأمور بود به جنگ با ناکثین که طلحه و زبیر و عایشه بودند و قاسطین که معاویه بود و مارقین که اهل نهروان بودند و علی علیه السلام آن کاری را انجام دادند که مأمور به آن بودند.

جواب دوم اینکه: مولای ما، علی علیه السلام زمانی که مطلع شد که کار به معاویه و بنی‌امیه ختم می‌شود؛ ولی با وجود علم به این موضوع در مورد آن سؤال کرد. سخن در مورد آن از اخباری که از نعیم بن حماد دریافت کرده‌ایم و از کتاب «الفتن» سلیلی خواهد آمد.

و جواب سوم اینکه مولای ما، علی علیه السلام می‌دانست تا زمانی که با معاویه وارد جنگ نشود به خاطر اعمال معاویه و بنی‌امیه سوءظن به وجود می‌آید و بسیاری از مردم می‌پندارند که علی علیه السلام به ولایت معاویه راضی شده است.

جواب چهارم اینکه: حسن بن علی علیه السلام مأمور شده بود و احادیث در

این مورد از طرق گوناگون آورده شده مانند تورات و ما این احادیث را از کتاب نعیم بن حماد آورده ایم که در آن آمده است: پیامبر خدا ﷺ به حسن بن علی رضی الله عنه فرمودند: «فرزند من، این آقا است، و خداوند به دست دو گروه بزرگ از مسلمانان را اصلاح خواهد کرد.»

و جواب پنجم اینکه: صلح حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه در حدیث منسوب به خداوند عزوجل است. آنجا که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خداوند صلح ایجاد می کند.» پس زمانی که خداوند عزوجل صلح را به دست ایشان ایجاد کند، چه چیزی باقی می ماند؟

#### فصل ۱۴

از ابن عباس روایت شده است: زمانی که امیرالمؤمنین، علی رضی الله عنه به شهادت رسیدند و مردم با امام حسن رضی الله عنه بیعت کردند، زیاد به من گفت: آیامی خواهی کار به سامان شود؟ گفتم: بله. گفت: سه نفر از صحابه فلان شخص و فلان شخص را به قتل برسان! گفتم: مگر نماز صبح را نخوانده اند؟ گفت: چرا! گفتم: پس به خدا قسم! راهی برای قتل آنان نیست.

#### فصل ۱۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «مردانی برای من شناخته می شوند، آن هنگام که برکنار حوض کوثر هستم و زمانی که آنها مرا شناختند و من آنها را شناختم در مقابل من به لرزه می افتند، پس می گویم:

پروردگارا! اصحابم! در آن هنگام، گوینده‌ای به من جواب می‌دهد: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند.»

### فصل ۱۶

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که ایشان به زنان خود می‌فرمودند: «سگ‌های منطقه «حوثب» بر کدام یک از شما پارس کرده‌اند؟» زمانی که عایشه از منطقه حوثب عبور می‌کرد، سگ‌های آن منطقه بر او پارس کردند، عایشه پرسید؟ نام این مکان چیست؟ گفتند: اینجا حوثب است. عایشه گفتم: گمان می‌کنم که باید برگردم. به عایشه گفتند: شما که بین مردم اصلاح ایجاد می‌کنید!

و باز در حدیثی از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که به زنان خود فرمودند: «سگ‌های منطقه حوثب بر کدام یک از شما پارس کرده‌اند؟ شما را از پارس کردن آن سگ‌ها بر حذر می‌دارم، ای حمیرا! ای عایشه!»

### فصل ۱۷

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «بعد از من خلفایی می‌آیند و بعد از خلفا، امیرانی و بعد از امیران، پادشاهانی و بعد از پادشاهان، زورگویانی و بعد از زورگویان، مردی از اهل بیت ﷺ من می‌آید که زمین را از عدل و داد پر می‌کند و بعد از او «قحطانی» می‌آید و قسم به آن کس که مرا به حق مبعوث کرد، غیر از این نیست.»

## فصل ۱۸

از نعیم بن حماد روایت شده است که بعد از چهار بنی امیه (مروان) خلافتی نیست تا اینکه مهدی (عج) خروج کند.

## فصل ۱۹

از اُرطاه روایت شده است: امیرالغضب (مهدی «عج») از پادشاهان «ذی» و «ذهو» یمنی نیست و اما مردم صدایی را می شنوند گوینده اش نه انسان است و نه جن که می گوید: با شخصی به نام امیرالغضب بیعت کنید که از پادشاهان ذی و ذهو نیست؛ اما خلیفه یمنی است.  
کعب می گوید: او یمنی قریشی است و او امیرالغضب علیه السلام است و افرادی که از او تبعیت می کنند از بیت المقدس هستند.

## فصل ۲۰

از سعید بن سالم حبشانی از امیرالمؤمنین روایت کرده اند که آن حضرت در کوفه خطاب به مردم فرمودند: «من به خاطر حق می جنگم تا برپاگردد در حالی که خلافت برای بنی امیه است.»

راوی می گوید: به همراهانم گفتم: این سخن چه جایی داشت در حالی که ما با خبر شده ایم که امر خلافت برای بنی امیه نیست، سپس از ایشان اجازه خواستیم که به مصر برویم ایشان به ما اجازه دادند و گروهی از ما نزد ایشان ماندند.

## فصل ۲۱

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمودند: «به زودی معاویه به خلافت خواهد رسید!» به ایشان عرض کردند: آیا با او نمی جنگیم؟ ایشان فرمودند: «به ناچار برای مردم امیری نیکوکار یا امیری فاسق است.»

## فصل ۲۲

از «کعب الأحبار» روایت شده است که بنی امیه شصت و چند سال حکومت می کنند و حکومت آنان پایان نمی یابد تا اینکه بر سر آن به نزاع می پردازند، سپس می خواهند آن را استوار سازند؛ اما نمی توانند از هر سو آن را استوار می کنند از سویی دیگر فرو می ریزد؛ حکومتشان را با میم (معاویه) آغاز می کنند و با میم (مروان) به پایان می رسانند و حکومت آنان به پایان نمی رسد تا اینکه خلیفه ای از آنان باکشته شدن خلع می گردد و شتران آنان کشته می شوند و شتر سرخ موی آنان (مروان) به قتل می رسد، سپس حکومتشان پایان می یابد.

فصل: در مورد اینکه ما آورده ایم: عبدالله بن سلام و کعب الأحبار از یاران خاص مولای ما، علی علیه السلام هستند، دانستم که شیعیان اهل بیت علیهم السلام که منسوب به علم هستند و آنها را درک کرده ام، معتقدند که عبدالله بن سلام و کعب الأحبار از مخالفان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و چه بسا به این خاطر به اخبار آنها پرداخته اند، پس صلاح دانستم آنچه را که در تحقیق ذکر این مورد شناخته ام ذکر کنم، اینکه عبدالله بن سلام و کعب الأحبار از یاران خاص مولای ما علی علیه السلام بودند و شاید بعضی از آنچه که در مورد آن دو

که می‌کنند از جریان‌هایی باشد که احتمال می‌رود از مولای ما، علی علیه السلام باشد و به خاطر تقیه، آن جریانات را به آن حضرت نسبت ندادند و نسبت آنها را به امیرالمؤمنین، علی علیه السلام پنهان کرده‌اند.

از جمله آنها، نوشته‌هایی است که در جلد اول کتاب «أبناء النحاة» تألیف... بن یوسف شیبانی یافتیم که نوشته بود: مولای ما، علی علیه السلام آغازکننده علم نحو است و بعد از شرح در این مورد در مورد عبدالله بن سلام آورده است: زمانی که امیرالمؤمنین، علی علیه السلام بعد از عثمان عهده‌دار خلافت شد قصد عراق را کرد، عبدالله بن سلام به آن حضرت عرضه داشت: در نزد منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بمان و به سمت عراق رهسپار مشو! همانا که اگر به عراق رفتی، باز نمی‌گرددی. مردانی از یاران علی علیه السلام از سخن او آگاه شدند، خواستند عکس العمل نشان دهند. حضرت فرمودند: «او را واگذارید، او از اهل بیت است.» سپس به سوی عراق رهسپار شدند و کارشان همان‌گونه شد که اتفاق افتاد.

زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شهادت رسیدند، عبدالله بن سلام گفت: صلح صورت خواهد گرفت و هیچ امتی پیامبرشان را به قتل نرساندند، مگر اینکه خداوند هفتاد هزار نفر از آنها را به قتل رساند و خلیفه‌ای را به قتل نرساندند (یا اینکه خلیفه‌شان را)، مگر اینکه خداوند سی و پنج هزار نفر از آنها را به قتل رساند.

نویسنده می‌گوید: و این اقتضای می‌کند که اعتقاد عبدالله بن سلام این باشد که جانشین و خلیفه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد او مولای ما، علی علیه السلام است؛ زیرا او حدیث قتل خلیفه را هنگام شهادت امام علی علیه السلام ذکر کرده



است و این حدیث را در مورد قتل ابوبکر به سم و قتل عمر و عثمان ذکر نکرده است.

**فصل:** و اما اینکه، کعب الأحبار از یاران خاص مولایمان علی علیه السلام است، این مطلب را در کتابی قدیمی با نام «مناقب الامام الهاشمی ابی الحسن علی بن ابی طالب» به روایت ابی عمر محمد بن عبدالواحد لغوی صاحب کتاب «ثعلب» یافتیم و شاید این نسخه متعلق به زمان حیات راوی آن، ابی عمر زاهد، باشد که در این کتاب آورده است: بنده ای نیکو داشتم که می گفت: کعب الأحبار به من خبر داد که روزی نزد علی علیه السلام بودم، ایشان به زیارت عمر رفت و من بعد از آن زیارت ایمان آوردم. علی علیه السلام به من فرمود: «أَسْلِمِ تَسْلِمٍ؛ ایمان بیاور سالم می مانی!» کعب گفت: ایمان آوردم؛ اما عمر تازیان هاش را بر من بلند کرد، پس علی علیه السلام به عمر فرمود: از او چه می خواهی، آیا ایمان نیاورد؟ عمر گفت: اما ای سرور من، ای علی! شما نیز با او هستید؟! امام علی علیه السلام فرمود: «او چه کرده است که تازیانه بر او بلند می کنی؟!»

سپس فرمود: «بله، این رأی و عقیده محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و اگر موسی علیه السلام در زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، در جانشین نمودن او تأخیر نمی کرد تا موسی علیه السلام ایشان را بر علیه کفار و منکران توحید یاری دهد، پس کعب بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جانشین او را درک کرد و به دست او ایمان نیاورد، سپس به دست من اسلام آورد.» عمر گفت: راست گفتمی! پس رو به کعب کرد و گفت: تو را تصدیق کردم. کعب گفت: همانا من تأمل نمودم تا آنچه را که در تورات است، تبیین کنم در تورات ذکر محمد صلی الله علیه و آله و کسانی

که همراه ایشان هستند را خواندم و آن را تلاوت کردم، بله در تورات خواندم که امت محمد ﷺ صف‌هایی در جنگ و صف‌هایی در نماز هستند و خداوند عزوجل را در وقت خود یاد می‌کنند و در تورات دیدم و اگر ندیده بودم چشمانم نابینا می‌گشت که سطرهایی این‌گونه آمده است: «محمد میم و بعده علواناً و بعده فطم فطم و بعده بشر بشر و بعده شبیراً شبیراً؛ یعنی محمد بعد از او علی بعد از او فاطمه بعد از او حسن و بعد از او حسین، پس اسلام آوردم.»

### فصل ۲۳

از نعیم بن حماد به اسنادش از ابی بکر بن سعد آمده است: زمانی که مروان حکم متولد شد او را به نزد پیامبر خدا ﷺ بردند تا بر او دعا بخواند؛ پیامبر خدا ﷺ از این کار امتناع کرد، سپس فرمود: «هلاک عامه امت من به دستان پسر زرقاء (مروان) و به دستان وارثان اوست.»

### فصل ۲۴

از نعیم بن حماد به اسنادش از عبیدالله بن عبید کلالی روایت شده است: زمانی که پیامبر خدا ﷺ به مروان بن حکم نظر کرد تا بر او دعا بخواند، فرمود: «خداوند این را و آنچه را که در صلب اوست، لعنت کند.»

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ﴾<sup>۱</sup>

از عبدالرحمان بن عوف روایت شده است: کسی صاحب فرزند

نمی شد، مگر اینکه او را به نزد پیامبر ﷺ می برد و ایشان بر او دعا می خواند، زمانی که مروان بن حکم را نزد ایشان بردند، فرمود: «او وزغ ملعون، پسر ملعون است.»

### فصل ۲۵

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: همانا اهل بیت من بعد از من از سوی امتم با قتل و آوارگی روبرو خواهند شد، دشمن ترین قوم نسبت به ما، بنی امیه، بنی مغیره و بنی مخزوم هستند. «نعیم بن حماد احادیث بسیاری را در مذمت بنی امیه ذکر کرده است.»

### فصل ۲۶

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «کار (خلافت) در دست بنی امیه است، تا اینکه به کشتار یکدیگر و رقابت بین یکدیگر می پردازند، زمانی که کارشان این گونه شد، خداوند اقوامی را از جانب مشرق بر آنان می فرستد که آنان را پراکنده به قتل می رسانند و تعداد آنان را در نظر می گیرند (تا یک نفر از آنان از دست آنان نجات پیدا نکند) به خدا قسم، یک سال را حکومت نمی کنند مگر این که ما دو سال حکومت می کنیم و دو سال را حکومت نمی کنند، مگر اینکه ما چهار سال حکومت می کنیم.»

و باز از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «این افراد (بنی امیه) تا زمانی که در بین آنها اختلافی ایجاد نشده کار خلافت در

دستشان باقی است؛ اما زمانی که دچار اختلاف شدند خلافت از میان آنان خارج می‌گردد و تا روز قیامت به آنان باز نمی‌گردد؛ یعنی بنی‌امیه.»

از ابن عباس نقل شده است: این امر خلافت در بین بنی‌امیه تا زمانی که در بین آنها اختلافی حتی میان دو نیزه ایجاد نشده، پیوسته برقرار است و زمانی که در بین آنها اختلاف ایجاد شد خلافت از دست آنان تا روز قیامت خارج می‌گردد.

### فصل ۲۷

از نعیم بن حماد به اسنادش از زهری روایت شده است: به من خبر رسید که پرچم‌های سیاه از جانب خراسان خارج می‌شود و زمانی که از کوه‌های خراسان هبوط کردند با خبر مرگ اسلام هبوط می‌کنند و آنان را جز پرچم‌های اعاجم از جانب مغرب پاسخ نمی‌گویند.

نویسنده می‌گوید: نعیم بن حماد در جلد پنجم کتاب «حلیة الاولیاء» می‌گوید:

زمانی که خراسان فتح شد، عمر بن خطاب گریست. عبدالرحمان بن عوف بر او وارد شد و گفت: یا امیرالمؤمنین! آیا گریه می‌کنید، در حالی که در این فتح بر شما گشوده شد؟! عمر گفت: چرا گریه نکنم؟ همانا دوست داشتم، بین من و بین آنها دریایی از آتش باشد، شنیدم که پیامبر ﷺ می‌فرمود: زمانی که پرچم‌های فرزندان عباس از کوه‌های خراسان روی آورد، با خبر مرگ اسلام می‌آیند و هر کس در زیر پرچم آنان حرکت کند در روز قیامت، شفاعت من به او نمی‌رسد.

## فصل ۲۸

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «خلفای بعد از من به تعداد رؤسای قوم موسی علیه السلام هستند.»

و باز از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «کار خلافت تا دوازده جانشین که همه از قریش هستند، پیوسته محکم و استوار است. از ابی طفیل روایت شده است که می گوید: عبدالله بن عمر دست مرا گرفت و گفت: عامر بن وائله به ما خبر داده که دوازده جانشین از نسل کعب بن لؤی می باشند، سپس نگاهی کرد و گفت: امور مردم به سامان نمی شود تا اینکه قیامت برپا گردد.»

از عبدالله بن عمر در حالی که تعدادی از قریش از بنی کعب بن لؤی نزد او بودند، روایت شده است که به آنان گفت: ای بنی کعب از شما دوازده جانشین خواهد بود.

از ابن عباس روایت شده که در نزد او از دوازده جانشین، سپس امیر یاد کردند، و ابن عباس گفت: به خدا قسم، از ما سفاح و منصور است و مهدی (عج) جانشینی و خلافت را به عیسی بن مریم علیه السلام واگذار می کند. از سرح یرموکی نقل شده است: در تورات یافتیم برای این امت دوازده نبی است و زمانی که این تعداد از دنیا رفتند، (این امت) طغیان می کنند و ظلم می کنند و بینشان جنگ و درگیری روی می دهد.

و از ابن عباس روایت شده است: بزرگان ما از کعب الأحبار در مورد تعداد ملوک این امت سؤال کردند؟ کعب گفت: در تورات دوازده نبی می بینم.

### فصل ۲۹

از ابی هریره روایت شده است که می‌گفت: در خانه ابن عباس بودم که گفت: درها را ببندید! سپس گفت: آیا در اینجا غیر از ما کسی هست؟ گفتند: نه و من در میان آنان بودم.

ابن عباس گفت: هنگامی که دیدید پرچم‌های سیاه از جانب مشرق روی می‌آورند، پس قوم فارس را گرامی بدارید که دولت ما در میان آنهاست. به ابن عباس گفتم: «آیا آنچه را از پیامبر خدا ﷺ شنیدم برای بازگو کنم؟ گفت: بگو! گفتم: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «زمانی که پرچم‌های سیاه خروج کردند ابتدای آنها فتنه، میانشان گمراهی و آخرشان کفر است.»

### فصل ۳۰

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «بنی عباس را با ما چه کار؟ در حالی که امت من را شیعه خود قرار می‌دهند و لباس‌های سیاه بر آنان می‌پوشانند که خداوند لباس آتش را بر آنان بپوشاند.»

### فصل ۳۱

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «بنی عباس را با ما چه کار؟ در حالی که امت مرا شیعه خود قرار می‌دهند و خون آنان را می‌ریزند و لباس‌های سیاه بر آنان می‌پوشانند که خداوند لباس آتش را بر آنان بپوشاند.»

## فصل ۳۲

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: وای بر دو شیعه از امت من! شیعه بنی امیه و شیعه بنی عباس؛ دو پرچم گمراهی!

## فصل ۳۳

از نعیم بن حماد به اسنادش از عبدالله بن ابی أشعث آمده است:  
از بنی عباس دو پرچم خروج می‌کند: اولین آن؛ ابتدایش نصر و آخرش گناه است آن را یاری نکنید که خدا آن را یاری نکند؛ دیگری، ابتدایش گناه و آخرش کفر است، آن را یاری نکنید که خدا آن را یاری نکند.»

## فصل ۳۴

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند:  
«زمانی که پرچم‌های سیاه را دیدید بر زمین بمانید و حتی دست‌ها و پاهایتان را هم حرکت ندهید، سپس اقوامی کوتاه‌قد ظاهر می‌گردند که به آنان توجهی نمی‌شود، قلب‌های آنان چون پاره‌های آهن است، صاحبان دولتی هستند که به هیچ عهد و پیمانی وفانمی‌کنند به سوی حق می‌خوانند، در حالی که از اهل حق نیستند، نام و کنیه و نسبشان عجیب است. احساسشان چون احساس زنان سست است تا اینکه در بین آنان اختلاف ایجاد می‌شود، سپس خداوند حق را به هرکس بخواهد می‌دهد.»

## فصل ۳۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «زمانی که شنیدید مردمی از جانب مشرق می آیند که مکار و حيله گر هستند و مردم از پوشش آنان تعجب می کنند همانا قیامت بر شما سایه افکنده است.»

## فصل ۳۶

از نعیم بن حماد به اسنادش از عطیه الخولانی نقل شده است: بعد از هلاک شدن بنی امیه، جالب الوحش (کسی که وحشیان را به خود جذب می کند) می آید که خداوند، اهل زمین را از چهار سمت به سوی او می فرستد و خداوند امت را به وسیله او عذاب می کند. [یعنی بنی عباس]

## فصل ۳۷

از خدیفه بن یمان نقل شده است: از جانب مشرق مردی خروج می کند که به خاندان محمد ص فرامی خواند درحالی که دورترین مردم به آنهاست او پرچم های سیاه را برپا می کند که ابتدای آن نصر و آخرش کفر است و اراذل عرب و افراد پست از موالی و بندگان فراری از او تبعیت می کنند، افق های زمین را درمی نوردند، چهره های شان سیاه، دینشان شرک و اکثر آنان فریبکار هستند؟ به عبدالله بن عمر گفتم: تو آن مرد را درک نمی کنی، ای ابا عبد الرحمن! عبدالله بن عمر گفت: بعد از من فتنه ای برپا می شود که به آن حالقه (فراگیر) می گویند، دین را فرامی گیرد و در آن فتنه، افراد اصیل عرب و صالحان موالی و اصحاب کفر و فقهاء هلاک می گردند و در کمترین زمان ممکن این فتنه از بین خواهد رفت.



## فصل ۳۸

از نعیم بن حماد به اسنادش از ابن سیرین آمده است: پرچمی از جانب خراسان خروج می‌کند و پیوسته آشکار است تا اینکه هلاک و نابودی آنان از جایی آشکار می‌شود که آغاز شده؛ یعنی از خراسان. از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هلاک آنها از جایی است که آغاز کردند.»

## فصل ۳۹

از کعب الأحبار روایت شده است: زمانی که مردی از بنی عباس که به او عبدالله می‌گویند و آخرین صاحب چشم آنهاست که با آن آغاز کردند و با آن به پایان می‌رسانند، به حکومت برسد، او کلید بلاء و مارقناست.

## فصل ۴۰

از کعب الأحبار نقل شده است: چیز عجیب، آن فتنه کوراست که اهلس پابرهنه و عریان هستند و به هیچ دینی از جانب خدا گردن نمی‌نهند زمین را زیر پایشان چون گاوی که برگندم می‌کوبد، می‌کوبند، پس به خدا پناه ببرید از اینکه آنها را دریابید.

## فصل ۴۱

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «از فتنه مشرق، سپس فتنه مغرب در قتل و کشتارهایشان به خدا پناه می‌برم.»

## فصل ۴۲

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «زنان بربر، بهتر از مردان آنان هستند در بین آنان پیامبری برانگیخته شد که او را به قتل رساندند و زنان، تدفین او را برعهده گرفتند.»

## فصل ۴۳

از نعیم بن حماد نقل شده است: می‌گویند: زمانی که پرچم‌های زرد به مصر رسید، پس تا نهایت توانایی خود در زمین فرار کن و زمانی که به تو خبر برسد که آنان در سره شام (دمشق) فرود آمده‌اند، اگر توانستی نردبانی در آسمان یا سوراخی در زمین ایجاد کنی این کار را انجام بده.»

## فصل ۴۴

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «در آن بلایا و فتنه‌ها بدترین قوم بر شما از اهل شرق از هم‌قسمان شما، اصحاب نمک و عسل هستند که زنان آنان انگشت خود را در شکم زنان مسلمان فرو می‌برند و می‌گویند: جزیه را بپردازید.»

## فصل ۴۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «امر به معروف و نهی از منکر کنید! یا اینکه خداوند، قوم عجم را به سوی شما خواهد فرستاد که گردنهایتان را می‌زنند و فیثان را می‌خورند و آنها شیرانی هستند که هرگز نمی‌گریزند.»

### فصل ۴۶

عبدالله بن مروان از پدرش و او از عمرو بن... از پدرش روایت کرده است که: زمانی که عمر بر در کعبه فرود آمد بر او وارد شدم و شنیدم که می‌گوید: زمانی که پرچم‌های سیاه از مشرق و پرچم‌های زرد از جانب مغرب روی آوردند و در سره شام یعنی دمشق با هم تلاقی کردند آنجا بلا و مصیبت است.

### فصل ۴۷

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «زمانی که فتنه‌ای از مشرق و فتنه‌ای از جانب مغرب روی آوردند و در بطن زمین با یکدیگر برخورد کردند؛ آن روز، بطن زمین بهتر از پشت آن است.»

### فصل ۴۸

از اُبی قبیل نقل شده است: مردم تا زمانی که حکومت بنی عباس پابرجاست پیوسته در آرامش هستند، اما زمانی که حکومت بنی عباس نابود شد، پیوسته در فتنه‌ها هستند تا زمانی که مهدی (عج) قیام کند.

### فصل ۴۹

از محمد بن حنیفه روایت شده است: بنی عباس تا زمانی که مردم از هر چیزی مأیوس شوند، حکومت می‌کنند و زمانی که امور خلافتشان پراکنده و نابسامان گشت، اگر جز سوراخ خانه عقرب راهی نیابند در آن

داخل می شوند و این برای مردم شری طولانی است تا اینکه حکومتشان زوال یابد و مهدی (عج) قیام کند.

### فصل ۵۰

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند:

«زمانی که پنجمین فرد از اهل بیت من از دنیا برود، هرج و مرج به وجود می آید تا اینکه هفتمین فرد از اهل بیت من از دنیا برود، سپس مهدی این چنین قیام می کند.»

نعیم می گوید: از شریک به من خبر رسید که او ابن عفر؛ یعنی هارون است و او پنجمین حاکم بود و ما می گوئیم: او هفتمین حاکم بود واللّه أعلم.

نویسنده می گوید: او (هارون)، هفتمین حاکم بعد از سی سال حکومت بنی عباس است.

### فصل ۵۱

از نعیم بن حماد به اسنادش از سقی أصبحی آمده است:

پنج نفر از فرزندان عباس که حاکمانی زورگو هستند به حکومت می رسند، وای بر زمین هنگام مرگ هفتمین حاکم از بنی عباس که در آن هنگام جهنده ای چون شیر بر روی زمین می جهد که با دهانش می خورد و بادستش فسادکند و آسمانها از خونها که بر زمین ریخته شده رو به خدا می کنند، سپس دو یا سه مصلح حکومت را در دست می گیرند و باز

حاکمی از برادران آن حاکم نابودگر به حکومت می‌رسد که حکومت را با زور در دست می‌گیرد و اموال خداوند را به طور مساوی در میان بندگانش تقسیم نمی‌کند تا اینکه منادی‌ای از آسمان ندا سر می‌دهد: زمین، زمین خداست و بندگان، بندگان خدا هستند و اموال خداوند در میان بندگانش مساوی است و این حاکم ده سال در این حکومت باقی می‌ماند.

## فصل ۵۲

از کعب الأحبار نقل شده است:

ترک‌ها قصد جزیره العرب را می‌کنند و اسب‌هایشان را از آب فرات سیراب می‌کنند، پس خداوند، طاعون را بر آنان فرو می‌فرستد که آنان را نابود می‌کند و از آنان کسی نجات نمی‌یابد، مگر یک مرد.

## فصل ۵۳

از کعب الأحبار نقل شده است:

قوم ترک در آمد فرود می‌آیند و از آب دجله و فرات می‌نوشند و در جزیره العرب شورش می‌کنند در حالی که اهل اسلام آنجا زندگی می‌کنند و در مقابل آنان قادر به هیچ کاری نیستند و خداوند بر آنان برفی همراه با صدای مهیب و باد و یخ فرو می‌فرستد، ناگهان خاموش می‌گردند و مسلمانان به سوی یاران خود باز می‌گردند و می‌گویند: همانا خداوند آنان را هلاک کرد و دشمن بر آنان کفایت کرد و حتی یک نفر از آنان باقی نماند و تا آخرین نفر از آنان هلاک شد.

### فصل ۵۴

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند:

«قوم ترک چند خروج دارند: یک بار از آذربایجان خروج می‌کنند در دومین خروج اسب‌هایشان را کنار فرات می‌بندند و بعد از آن خروج، دیگر قوم ترکی نیست.»

نویسنده می‌گوید: شاید به این معنا باشد که هیچ قوم ترکی غیر از آنان نیست که داخل فرات شود، بلکه آنان هستند که حکومت برای آنهاست.

### فصل ۵۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند:

«قوم ترک دو خروج دارد: اولین بار خروج می‌کنند و در دومین خروج به سمت فرات می‌شتابند.»

و از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده‌اند: «ذبح عظیم خداوند در میان قوم ترک است و بعد از آن خروج دیگر قوم ترکی نیست.»

نویسنده می‌گوید: شاید مراد از آنها، ترک‌های بنی عباس باشند، مسلمانانی که بعد از آنان، کسی به مانندشان نیست و ذبح عظیم خداوند به دست این دولت زورگو بود.

### فصل ۵۶

از نعیم بن حماد به اسنادش از اُرطاه آمده است: سفیانی با قوم ترک

- وارد جنگ می‌شود، سپس نابودی قوم ترک به دست مهدی است.

### فصل ۵۷

از نعیم بن حماد به اسنادش از خدیفه بن یمان آمده است: زمانی که اولین افراد از قوم ترک را در جزیره العرب دیدید با آنان بجنگید تا آنان را شکست دهید یا اینکه خداوند، شما را از همراهی با آنان کفایت می‌کند؛ زیرا آنان حرم الهی را دچار زشتی می‌کنند و آن علامت، خروج اهل مغرب و نابودی حکومتشان در آن روز است.

### فصل ۵۸

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «زمانی که صیحه در ماه رمضان شنیده شد، صدای مهیب در ماه شوال روی می‌دهد و قبایل در ماه ذی القعدة فاسد می‌گردند و در ماه ذی الحججه خون‌ها ریخته می‌شود و محرم، چه محرمی می‌گویید: هیهات هیهات! مردم در محرم در هرج و مرج به قتل می‌رسند، از ایشان سؤال شد: ای رسول خدا! صیحه چیست؟ فرمود: صیحه (صدای آسمانی) در چاشتگاه روز جمعه نیمه ماه رمضان روی می‌دهد و این زمانی است که ماه رمضان در شب جمعه واقع شود. در آن هنگام، خوابیده، بیدار می‌شود و ایستاده می‌نشیند و زنان پرده‌نشین از چادرهای خود بیرون می‌آیند، هنگامی که نماز صبح روز جمعه را ادا کردید، داخل خانه‌هایتان شوید و درها را ببندید و سوراخ دیوارها را سد کنید و خود را پنهان کنید و گوش‌هایتان را بگیرید، پس زمانی که صیحه را شنیدید، برای خداوند به سجده بیفتید و بگویید: «سبحان القدوس/ ربنا القدوس» هر کس این کار را انجام دهد، نجات می‌یابد و هر کس انجام ندهد، هلاک می‌گردد.»

## فصل ۵۹

از نعیم بن حماد به اسنادش از ولید بن مسلم آمده است: زلزله‌ای در اوایل ماه رمضان در دمشق روی داد و مردم بسیاری در ماه رمضان سال ۱۳۷ هجری قمری هلاک شدند که بلایی چون آن دیده نشده است و خسوفی در روستایی که به آن، حزستان می‌گویند، روی داد و ستاره‌ای دنباله‌دار را در محرم سال ۱۴۵ هجری قمری همراه با طلوع آفتاب در اواخر ماه محرم دیدیم، سپس پنهان شد. بعد از آن، پس از غروب خورشید هنگام شفق آن ستاره را دیدیم، سپس بین مغرب و مشرق در ماه یا سه ماه آن ستاره را رؤیت کردیم و بعد از آن دو یا سه سال پنهان شد سپس ستاره‌ای پنهان که شعله‌ای به اندازه یک ذراع داشت و با رؤیت چشم به جدی نزدیک بود و در اطراف آن می‌چرخید و آن ستاره به همراه جدی در جمادی‌الأولی و جمادی‌الثانی و رجب به دور فلک می‌گردیدند را دیدیم سپس آن ستاره پنهان شد، باز ستاره‌ای دیدم که درخشنده نبود و از جانب راست قبله شام طلوع کرد و شعله‌اش از جانب قبله به سمت خزف (ارمنستان) کشیده شده بود و این رویداد را برای پیرمردی که از سکاسک بود و از مدت‌ها پیش نزد ما بود بازگو کردیم گفت: این، آن ستاره منتظر نیست.

## فصل ۶۰

از کعب‌الأخبار نقل شده است: نشانه انقطاع حکومت بنی‌عباس، سرخی‌ای است که در وسط آسمان آشکار می‌شود و ستاره‌ای از جانب



مشرق طلوع می‌کند که مانند ماه شب چهارده می‌درخشد، سپس باز می‌ایستد.

ولید بن مسلم می‌گوید: از کعب‌الأحبار به من خبر رسید که قحطی‌ای در مشرق، مصیبتی در مغرب، سرخی‌ای در هوا و مرگی آشکار در جهت قبله (از نشانه‌های انقطاع ملک بنی‌عباس آشکار می‌شود).

### فصل ۶۱

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

«زمانی که عباسی‌ها به خراسان رسیدند ستاره «ذوالشفا» از جانب مشرق طلوع می‌کند و اولین بار که این ستاره طلوع کرد، خداوند متعال به نابودی قوم نوح و غرق شدن آنان فرمان داد و این ستاره در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام زمانی طلوع کرد که او را در آتش انداختند و نیز زمانی که خداوند فرعون و همراهان او را هلاک کرد و زمانی که یحیی بن زکریا کشته شد این ستاره طلوع کرد، پس هر زمان آن ستاره را دیدید، از شر فتنه‌ها به خداوند پناه ببرید و طلوع آن ستاره بعد از کسوف خورشید و خسوف ماه است. بعد از آن «أبقع» در مصر آشکار می‌شود.»

### فصل ۶۲

از ابن مسعود نقل شده است: نشانه‌های در ماه صفر است که با ستاره‌ای دنباله‌دار آغاز می‌شود.

## فصل ۶۳

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: در شب دوم ماه رمضان، نشانه‌هایی در آسمان آشکار می‌شود و در ماه شوال قحطی و خشکسالی و در ماه ذی‌القعدة جنگ و آتش‌سوزی اتفاق می‌افتد و در ماه ذی‌الحجه، حاجیان مورد غارت و چپاول قرار می‌گیرند و محرم، چه محرمی!»

## فصل ۶۴

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «در ماه رمضان نشانه‌هایی در آسمان چون ستونی درخشاننده پدیدار می‌گردد و در ماه شوال بلا و مصیبت روی می‌دهد و در ماه ذی‌القعدة جنگ و آتش‌سوزی اتفاق می‌افتد و در ماه ذی‌الحجه، حاجیان مورد غارت و چپاول قرار می‌گیرند و محرم، چه محرمی!»

## فصل ۶۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «نشانه‌هایی در ماه رمضان آشکار می‌شود، سپس گروهی در ماه شوال پدیدار می‌گردند، سپس در ماه ذی‌القعدة، جنگ و آتش‌سوزی اتفاق می‌افتد و در ماه ذی‌الحجه، حاجیان مورد غارت و چپاول قرار می‌گیرند سپس در ماه محرم، هتک حرمت‌ها می‌شود و در ماه صفر درگیری روی می‌دهد و در دو ماه ربیع‌الاول و ربیع‌الثانی قبایل به نزاع می‌پردازند و ما بین دو ماه جمادی و رجب مایهٔ تعجب فراوان است.»

## فصل ۶۶

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «در ماه رمضان صدایی شنیده می شود و در ماه شوال قحطی و خشکسالی روی می دهد و در ماه ذی القعدة، قبایل به جنگ و ستیز می پردازند و در ماه ذی الحجه، حاجیان مورد غارت و چپاول قرار می گیرند و در ماه محرم، منادی ای از آسمان ندا سر می دهد: آگاه باشید! برگزیده خداوند از میان بندگان فلان شخص است پس به او گوش فرادهید و از او اطاعت کنید!»

## فصل ۶۷

نعیم بن حماد به اسنادش از خالد بن معدان آورده است: نشانه ستون آتش که از جانب مشرق طلوع می کند، نمایان خواهد شد و تمام اهل زمین، آن را می بینند، هرکس آن نشانه را دریابد بر اوست که خوراک یک سال را برای خانواده اش فراهم نماید.

## فصل ۶۸

نعیم بن حماد به اسنادش از کثیر بن مرة حضرمی آورده است: نشانه دو حادثه که در ماه رمضان روی می دهد، علامتی در آسمان است که پس از آن علامت، میان مردم اختلاف ایجاد می شود پس اگر آن را دریافتی تا می توانی، خوراک خود را بیشتر ذخیره کن.

## فصل ۶۹

از نعیم بن حماد به اسنادش از زهری آمده است: در زمان ولایت

سفیانی و خروج او نشانه‌هایی در آسمان می‌بینید.  
و از کثیر بن مرة حضر می‌دو روایت آمده که معنایشان یکی است و یکی از آن دو روایت بیان شد، در روایت دیگر آورده است: پدرم می‌گوید: من، هفتاد سال است که منتظر نشانه دو حادثه‌ای هستم که در ماه رمضان روی می‌دهد.

### فصل ۷۰

نعیم بن حماد به اسنادش از ولید بن مسلم آورده است: قبل از خروج مهدی (عج) ستاره‌ای دنباله‌دار از جانب مشرق طلوع می‌کند که بر اهل زمین همچون ماه شب چهارده نور می‌افکند. سپس ولید می‌گوید: سرخی آسمان و ستاره‌هایی که دیدیم، نشانه نیستند، ستاره نشانه، ستاره‌ای است که در ماه صفر یا ربیع‌الاول و ربیع‌الثانی یا ماه رجب در آفاق می‌گردد و زمان نمایان شدن آن ستاره، پادشاه وقت ترک‌ها را حرکت می‌دهد و رومیان با پرچم‌ها و صلیب‌هایشان او را دنبال می‌کنند.

### فصل ۷۱

نعیم بن حماد به اسنادش از شریک آورده است: به من خبر رسید، قبل از خروج مهدی (عج) در ماه رمضان دو بار خسوف روی می‌دهد.

### فصل ۷۲

از کعب‌الأخبار نقل شده است: نابودی بنی‌عباس در ترس و بلا آشکار

می شود به این صورت که بیست یا بیست و چهار ستاره توسط شهابی پرتاب می شوند که آن شهاب بر ماه نور می افکند و ستاره‌ای توسط شهابی پرتاب می گردد که آن شهاب همراه با صدایی مهیب، پهنه آسمان را می شکافد تا اینکه در سمت مشرق قرار می گیرد و به خود می پیچد آنچنان که مار به دور خود می پیچد و چنبره می زند تا اینکه نزدیک است دو سر آن به یکدیگر برخورد کند و دو زلزله در «لیلة التحسین» روی می دهد و ستاره‌ای که شهابی آن را پرتاب می کند که آن شهاب همراه با صدایی مهیب پهنه آسمان را می شکافد تا اینکه در سمت مشرق قرار می گیرد، سپس مردم به بلا و مصیبتی شدید دچار می شوند.

### فصل ۷۳

از ابی هریره نقل شده است: در ماه رمضان صدایی مهیب به گوش می رسد که خوابیده بیدار می شود و زنان آزاده از چادرهای خود بیرون می آیند و در ماه شوال خشکسالی و قحطی روی می دهد و در ماه ذی القعدة بعضی قبایل (برای نزاع) به سمت بعضی دیگر حرکت می کنند و در ماه ذی الحججه خون‌ها ریخته می شود و محرم چه محرمی؟! می گویند: نشانه‌های انقطاع حکومت بنی عباس سه نشانه است؛ در تعدادی روایات حادثه در ماه رمضان آمده است و ما تحولات در ماه‌های شوال، ذی القعدة و ذی الحججه را بیان کردیم.

### فصل ۷۴

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «مردم پیوسته در گشایش

هستند تا زمانی که رأس سرکوب شود و زمانی که رأس؛ یعنی شام سرکوب شد؛ مردم هلاک می شوند.» به کعب گفته شد: سرکوبی رأس یعنی چه؟ کعب گفت: یعنی شام خراب می شود.

### فصل ۷۵

از سعید بن مسیب نقل شده است: در شام فتنه‌ای برپا می شود که از هر طرف ساکن گردد از سوی دیگر ضجه می زند و پایان نمی پذیرد تا اینکه منادی‌ای از آسمان ندا سر می دهد: امیر و سرور شما فلان شخص است.

نویسنده می گوید: احمد بن منادی در کتاب «الملاحم» این حدیث را کامل تر بیان کرده است.

### فصل ۷۶

از صفر بن رستم نقل شده است: از مهاجر و صولی شنیدم که می گفت: زمانی که فتنه مغرب برپا شد، بند کفشهایتان را ببندید و به سمت یمن بروید که زمینی غیر از آنجا شما را نجات نمی دهد.

### فصل ۷۷

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «کوه خلیل، کوه مقدسی است زمانی که نشانه‌ها (ی عذاب) در میان بنی اسرائیل آشکار شد خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود و قوم او با گناهانشان به کوه خلیل فرار کردند.»

## فصل ۷۸

از کعب الأخبار نقل شده است که:

«فتنه‌ای همچون پاره‌های شب تار بر شما سایه می‌افکند و خانه‌هایی از خانه‌های مسلمین بین مغرب و مشرق باقی نمی‌ماند، مگر اینکه فتنه در آن داخل می‌شود.»

به او گفته شد: آیا کسی از آن نجات می‌یابد؟

کعب گفت: «کسی نجات می‌یابد که در سایه شاخه‌هایی که بین او و دریاست، مأوی گزیند، پس او سالم‌ترین مردم از آن فتنه است، بنابراین بعد از گذشت صد و بیست و دو سال این خانه من آتش می‌گیرد.»

نعیم بن حماد می‌گوید: و خانه‌هایش در زمان گفته شده آتش گرفت.

## فصل ۷۹

از نعیم بن حماد به اسنادش از حمزه بن جیب آمده است:

ساحل نشینان و ساکنان حجاز بیش از دیگر مردمان از فتنه صیلم (بلا) نجات می‌یابند.»

## فصل ۸۰

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «در آن زمان، هر مؤمن نومه نجات می‌یابد» از ایشان از نومه سؤال شد فرمود: یعنی کسی که در فتنه ساکت است و از او چیزی نمایان نمی‌شود.»

### فصل ۸۱

در مورد علامات ظهور مهدی (عج) بیان شد و در آخر آن روایت از ابو عبیده جراح آمده است: سپس صخری در کوفه قدم می‌گذارد و سپاهیان را در آنجا نگه می‌دارد و مردم را به اسارت می‌گیرند، در آن هنگام خبر ظهور مهدی (عج) به او می‌رسد، پس حضرت مهدی سپاهی را به سوی آنان می‌فرستد و آنان را خوار و نابود می‌کند.

### فصل ۸۲

از محمد بن حنفیه نقل شده است: بین خروج پرچم سپاه از خراسان و خروج سعید بن صالح و خروج مهدی (عج) و بین اینکه کار به مهدی (عج) تسلیم گردد، هفتاد و دو روز فاصله است.

### فصل ۸۳

از نعیم بن حماد به اسنادش از ابی قبیل آمده است: مردی از بنی هاشم به حکومت می‌رسد و بنی امیه را به قتل می‌رساند و از آنان کسی باقی نمی‌ماند، جز تعداد کمی و غیر از آنان را به قتل نمی‌رساند. سپس مردی از بنی امیه خروج می‌کند و در مقابل هر نفر دو نفر را به قتل می‌رساند تا اینکه جز زنان کسی باقی نمی‌ماند سپس مهدی خروج می‌کند.

### فصل ۸۴

نعیم بن حماد به اسنادش از لیث و او از تبع آورده است: زمانی که



صوت بلند (هده) در شام شنیده شود، آن زمان که نه بیداء و نه خروج سفیانی روی داده است.

لیث می گوید: صوت بلند در طبریه (نزدیک شام) روی می دهد و فسطاط از آن صوت بیدار می گردد و بالها از خوف آن فرو می ریزند، آن زمان، شب طبریه است.

### فصل ۸۵

نعیم بن حماد به اسنادش از أرتأة آورده است: صوت بلند (هده) در زمان سفیانی دوم روی می دهد، تا اینکه هر قومی گمان می کند سفیانی هر آنچه را که در نزدیکی آنهاست نابود می کند.

### فصل ۸۶

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «خروج سفیانی بعد از سال ۳۷ هـ. ق است.» و از ابن عباس روایت شده است: خروج سفیانی در سال ۳۷ هـ. ق است و حکومت او ۲۸ ماه به طول می انجامد و اگر در سال ۳۹ هـ. ق خروج کند، حکومت او ۲۹ ماه طول می کشد.

### فصل ۸۷

از خدیفه بن یمان نقل شده است: زمانی که سفیانی وارد سرزمین مصر شد، چهار ماه در آنجا اقامت می کند و ساکنانش را به قتل می رساند و به اسارت می برد در آن روز، زنانی می گیرند، زنی بر حلال شدن

فرجش، زنی بر کشته شدن فرزندانش، زنی بر خوارشدنش بعد از عزتش و زنی که به خاطر شوق رفتن به قبرش می‌گرید.

### فصل ۸۸

از کعب الأخبار نقل شده است: مصر پاره‌پاره می‌شود، همان‌طور که بصره از هم گسیخته می‌شود.

### فصل ۸۹

از حذیفه بن یمان روایت شده که از او در مورد «عسجق» سؤال شد و عمر و علی علیهما السلام و ابن مسعود و ابن عباس و تعدادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر بودند، حذیفه گفت: عین، عذاب است، سین، سنت است، جیم، جماعت است و قاف، قومی در آخرالزمان هستند، عمر به حذیفه گفت: آنان از نسل چه کسی هستند؟ حذیفه گفت: از فرزندان عباس در شهری که به آن زوراء (بغداد کنونی) گفته می‌شود و در آن شهر قتل‌های عظیمی می‌شود و قیامت بر آنان برپا می‌گردد. ابن عباس گفت: این‌گونه نیست، قاف در «عسجق» قذف و خسف می‌باشد. عمر به حذیفه گفت: تو به تفسیر این کلمه رسیدی و ابن عباس به معنی آن رسید، ابن عباس تب کرد و عمر و تعدادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت او رفتند.

فصل: از ابن عباس نقل شده است: سفیانی و فلان شخص خروج می‌کنند و مردم را قتل عام می‌کنند تا جایی که شکم‌های زنان را می‌شکافند و کودکانشان را در دیگ‌های اندازند.

**فصل: و عقیب آن را در حدیث دیگری آورده است که نعیم بن حماد از کعب روایت کرده است: زنان بنی عباس به اسارت می‌روند تا اینکه آنان را وارد روستاهای دمشق می‌کنند.**

### فصل ۹۰

از ابو عبیده جراح نقل شده است: سفیانی داخل کوفه می‌شود و به مدت سه روز مردم آنجا را به اسارت می‌گیرد و شصت هزار نفر از اهالی آن را به قتل می‌رساند و به مدت هجده شب در آنجا اقامت می‌کند و اموال آن را تقسیم می‌کند. سپس ابو عبیده تمام حدیث را تا بزنگیخته شدن پرچم‌های سیاه برای بیعت با مهدی (عج) بیان می‌کند.

### فصل ۹۱

از محمد بن حنفیه روایت شده است: پرچم سیاه بنی عباس خروج می‌کند، سپس پرچم‌های سیاه دیگری خروج می‌کنند که کلاه خودهایشان سیاه و لباس‌هایشان سپید است، در خط مقدم آنان مردی است که به او شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب گفته می‌شود، او از قبیله تمیم است و آنان سپاه سفیانی را شکست می‌دهند تا اینکه در بیت المقدس فرود می‌آید و سلطنت و چیرگی را بر مهدی هموار می‌گرداند و سپاهی سیصد نفره از شام را به سوی او می‌فرستد و بین خروج او تا زمانی که کارها را به مهدی (عج) واگذار کند، هفتاد و دو ماه فاصله است.

## فصل ۹۲

از عبدالله بن سلام نقل شده است:

در نزد پیامبر ﷺ بودیم، ناگاه جوانانی از بنی هاشم آمدند و رنگ از چهره مبارک پیامبر ﷺ پرید به ایشان عرضه داشتیم: ای رسول خدا! در چهره شما چیزی را که موجب ناخشنودی شماست، می بینیم. پیامبر ﷺ فرمودند: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند متعال آخرت را در مقابل دنیا برای ما برگزیده است، اهل بیت من این جوانان هستند، که بعد از من با بلا و مصیبت و آوارگی روبرو می شوند، تا اینکه قومی از جانب مشرق می آیند که دارای پرچم‌های سیاه هستند، آنان دو یا سه بار حق را می طلبند اما آن را دریافت نمی کنند پس می جنگند و یاری می شوند و آنچه را که خواسته اند به آنان داده می شود، اما آن را نمی پذیرند تا اینکه حق را به مردی از اهل بیت من واگذار می کنند، که زمین را از عدل و داد پر می کند همان گونه که آن را از ظلم و جور پر کرده اند، پس هر کس از شما او را دریابد به او ملحق شود که او مهدی است، هر چند ملحق شدن به او در شرایط سخت باشد.

## فصل ۹۳

نعیم بن حماد به اسنادش از ثوبان آورده است: زمانی که پرچم‌های سیاه را دیدید که از جانب مشرق خروج می کند، آن را بگیرید، هر چند در برف و سرما و شرایط سخت باشد که خلیفه خداوند، مهدی (عج) در میان آن پرچم‌هاست.

## فصل ۹۴

از نعیم بن حماد نقل شده است: مردی به سمت ری خروج می‌کند که دارای قامتی متوسط، گندمگون و پسر عم قبیله بنی تمیم است، موی چانه‌هایش اندک است و به او شعیب بن صالح می‌گویند، او با چهارهزار نفر که لباس‌هایشان سفید و پرچم‌هایشان سیاه است خروج می‌کند، او مقدمه‌ای برای قیام مهدی (عج) است و کسی با او روبرو نمی‌شود مگر اینکه کشته می‌شود.

## فصل ۹۵

از عمار یاسر نقل شده است: بر پرچم مهدی شعیب بن صالح است.

## فصل ۹۶

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: «جوانی از بنی هاشم خروج می‌کند که در دست راست او خال است و از جانب خراسان با پرچم‌های سیاه می‌آید و در مقابل او شعیب بن صالح است که با اصحاب سفیانی مبارزه می‌کند و آنان را شکست می‌دهد.»

## فصل ۹۷

از سفیان کلبی نقل شده است: بر پرچم مهدی (عج) جوانی کم سن و سال که موی صورتش اندک و چهره‌اش زرد است، خروج می‌کند، که اگر با کوه‌ها وارد جنگ شود، آنها را تکه‌تکه می‌کند. ولید بن مسلم این روایت

را بیان کرده اما ذکر نکرده است که چهره‌اش زردرنگ است و اگر با کوه‌ها مبارزه کند آنها را تکه‌تکه می‌کند، بلکه ولید گفته است: کوه‌ها را تکه‌تکه می‌کند تا اینکه ایلای نبی (که به آسمان رفته) هبوط کند.

### فصل ۹۸

از کعب‌الأخبار نقل شده است: زمانی که مردی از شام و مردی از مصر حکومت را در آن دو مکان به دست بگیرند، کشته می‌شوند و اهالی شام، قبایلی از سرزمین مصر را به اسارت می‌گیرند و مردی از جانب مشرق با پرچم‌های سیاه کوچک قبل از حاکم شام می‌آید که خروج او منجر به طاعت و فرمانبرداری از مهدی (عج) می‌گردد.

در روایت ابوقبیل آمده است: سپس مردی گندمگون حکومت را در دست می‌گیرد که سرزمین شام را از عدل و داد پر می‌کند، سپس به سوی مهدی می‌شتابد که منجر به فرمانبرداری از مهدی می‌شود و از او دفاع می‌کند.

### فصل ۹۹

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که ایشان از بلا و مصیبتی یاد کردند که اهلیت ایشان با آن روبرو می‌شوند تا اینکه خداوند متعال پرچمی سیاه را از جانب مشرق مبعوث می‌کند، که هرکس آن را یاری کند خداوند او را یاری می‌کند تا اینکه صاحبان پرچم سیاه به نزد مردی می‌روند که همانامن است و آنان امور خود را به او واگذار می‌کنند که خداوند او را یاری می‌کند و نیرو می‌بخشد.

## فصل ۱۰۰

از عمرو بن مره جهنی، همنشین پیامبر خدا ﷺ روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «از جانب خراسان، پرچمی سیاه خروج می‌کند که اسب‌های خود را به این درخت زیتونی که ما بین خانه آن پرچم سیاه و این زمین شخم زده ماست می‌بندند.» به ایشان عرض کردیم: ما بین این دو زیتونی نمی‌بینیم، فرمودند: به زودی در این بین زیتونی به وجود می‌آید و آن پرچم سیاه در این مکان فرود می‌آید و آنها اسب‌های خود را به آن می‌بندند.

عبدالرحمان بن قادر در مورد این حدیث گفته است: یعنی صاحبان پرچم سیاه دومین که بر پرچم سیاه نخستین خروج می‌کنند، اسب‌های خود را به آن درخت زیتون می‌بندند و زمانی که صاحبان پرچم سیاه دومین بر پرچم سیاه نخستین فرود آیند، خروج‌کننده‌ای از پرچم سیاه دومین بر آنان خروج می‌کند و هیچ‌کس از صاحبان پرچم نخستین را نمی‌یابد، مگر اینکه پنهان شده است و تمام آنان را شکست می‌دهد.

## فصل ۱۰۱

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «پرچم‌های سیاهی از بنی عباس از جانب مشرق خروج می‌کنند، سپس به خواست خداوند متعال فرو می‌ایستند، سپس پرچم‌های سیاه کوچکی خروج می‌کنند که بها مردی از فرزندان ابوسفیان و یارانش از جانب مشرق، مبارزه می‌کنند و منجر به طاعت و فرمانبرداری از مهدی می‌گردند.»

### فصل ۱۰۲

نعیم بن حماد به اسنادش از اَبی رزین نقل می‌کند: زمانی که سفیانی به کوفه رسید و یاران خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را قتل عام کرد، مهدی (عج) که بر پرچمش شعیب بن صالح است، خروج می‌کند.

### فصل ۱۰۳

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: «پرچم‌های سیاهی از خراسان خروج می‌کنند و در کوفه فرود می‌آیند، در آن هنگام مهدی ظهور می‌کند و آن پرچم‌های سیاه برای بیعت به سوی آن حضرت فرستاده می‌شوند.

### فصل ۱۰۴

از کعب الأحبار نقل شده است:

زمانی که سنگ‌های آسیاب بنی عباس چرخید و زمانی که صاحبان پرچم‌های سیاه، اسب‌هایشان را به زیتون شام بستند و خداوند متعال، اصهب (مروان) را هلاک کرد و او و خاندان او را به دست صاحبان پرچم‌های سیاه به قتل رسانید، تا اینکه هیچ اموی از آنان باقی نماند، مگر اینکه فرار کرد یا مخفی شد و زمانی که بنی جعفر و بنی عباس سفیانی را نابود کردند و پسر هند جگرخوار بر منبر دمشق نشست و هنگامی قوم بر سر به سوی دمشق خروج کردند، پس اینها علامات خروج مهدی (عج) است.



## فصل ۱۰۵

از ابن شوذب نقل شده است: نزد حسن بن عبدالرحمان علقی بودم که از حمص یاد کرد و گفت: آنان سعادت‌مندترین مردم با پرچم سیاه نخستین و بدبخت‌ترین آنان با پرچم سیاه دومین هستند. گفتم: اما، پرچم سیاه دومین چیست ای اباسعید؟! گفت: در ابتدای ظهور گروهی با هشتاد هزار نفر خروج می‌کنند که دل‌هایشان آکنده از اصلاح است، همان‌گونه که دل انار از دانه‌ها پر است و نابودی پرچم سیاه نخستین به دست آنهاست.

## فصل ۱۰۶

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «سفیانی به شخصی که با سپاهیانش در کوفه است نامه می‌نویسد بعد از اینکه آن شخص اهالی کوفه را چون سنگ آسیاب آرد کرد، سفیانی به آن شخص دستور می‌دهد که به سمت حجاز حرکت کند و او به سمت مدینه می‌رود و شمشیر خود را در میان قریش فرود می‌آورد و از آنان و از انصار چهارصد مرد را به قتل می‌رساند و شکم‌های زنان را می‌شکافد و کودکانشان را به قتل می‌رساند و خواهر و برادری از قریش را با نام‌های محمد و فاطمه به قتل می‌رساند و آنها را بر در مسجد مدینه بر دار می‌آویزد» باز عمو حنین از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «سفیانی، سپاهی را به سوی مدینه می‌فرستد و تا می‌توانند از خاندان محمد صلی الله علیه و آله را، اسیر می‌کنند و از بنی‌هاشم، زنان و مردانی را به قتل می‌رسانند، در این هنگام،

مهدی و مستنصر از مدینه به سوی مکه می‌گریزند پس به دنبال آنان می‌فرستند در حالی که به حرم امن خداوند رسیده‌اند.

باز از کعب‌الأحبار نقل شده است: خون‌های اهالی مدینه جبلیه ریخته می‌شود و نفس زکیه به قتل می‌رسد. در روایتی دیگر از کعب آمده است: علامت دچار شدن مدینه به این بلا، زمانی است که امیر مصر بیاید.

در حدیث دیگری روایت کرده است: زمانی که سپاه سفیانی به مدینه آمدند تا سه روز اهالی آن مکان را قتل عام می‌کنند.

### فصل ۱۰۷

از ابا قبیل نقل شده است: سفیانی سپاهی را به سوی مدینه رهبری می‌کند پس به قتل هر کسی که در آن شهر از بنی هاشم است حتی زنان باردار فرمان می‌دهد و این زمانی است که هاشمی از جانب مشرق با یاران خود خروج می‌کند و می‌گوید: این چه بلایی است؟ چرا یارانم کشته شده‌اند؟ پس فرمان به قتل سپاه سفیانی می‌دهد و آنان را به قتل می‌رسانند تا اینکه هیچ‌کس در مدینه شناخته نمی‌شود و تعدادی از آنان، حتی زنانشان به سوی بیابان‌ها و کوه‌ها و به سوی مکه می‌گریزند و سپاهیان هاشمی چند روزی شمشیر خود را در میان آنان می‌نهند، سپس از قتل آنان باز می‌ایستند و همه از آنان در ترس و هراس هستند تا اینکه فرمان مهدی (عج) در مکه آشکار می‌شود و زمانی که مهدی در مکه ظهور کند، هر کس که متفرق گشته به سوی آن حضرت می‌شتابد.

نصل: در کتاب «عتیق» حدیثی از کتاب اُمالی ابن... ترجمه احمد بن

یحیی بن زکریا آمده است: قومی با چشم‌های کوچک و صورت‌های پهن و بدن‌ها و موهای آنان... تا اینکه اسب‌هایشان را به نخل می‌بندند.

### فصل ۱۰۸

از ابی هریره نقل شده است: در مدینه واقعه‌ای رخ می‌دهد که سنگ‌های روغن در آن غرق می‌شوند و واقعه حره در مقایسه با آن چون ضربه تازیانه‌ای بیش نیست، سپس آن واقعه به اندازه دو برید<sup>۱</sup> دور می‌شود، بعد از آن با مهدی (عج) بیعت می‌شود.

### فصل ۱۰۹

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «حضرت مهدی خروج نمی‌کند، تا اینکه یک سوم کشته شوند، یک سوم بمیرند و یک سوم باقی بمانند.»

### فصل ۱۱۰

از عمار یاسر نقل شده است: علامت خروج مهدی (عج) این است، زمانی که قوم ترک به شما نزدیک شوند و خلیفه شما که اموال را جمع می‌کند، بمیرد و کودکی جانشین او گردد و بعد از دو سال از بیعت با او، خلع گردد و در جانب غربی مسجد دمشق، خسوف روی دهد و سه نفر به سمت شام خروج کنند و اهل مغرب به سمت مصر خروج کنند، پس در

۱. برید معادل ۲۴ مایل و ۳۸۶۲۴ متر و ۷۷۲۸۴ ذراع است.

آن زمان، حکومت سفیانی است.

همچنین از نعیم بن حماد نقل شده است که: مهدی (عج) خروج نمی‌کند تا اینکه مردی همراه با کنیزی زیبا و خوشرو خروج کند و بگوید: چه کسی این کنیز را در مقابل غذایی هم‌وزن با او از من خریداری می‌کند؟ پس در آن هنگام مهدی (عج) خروج می‌کند.

### فصل ۱۱۱

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «هنگامی که منادی از آسمان ندا سر دهد که: حق در بین خاندان محمد صلی الله علیه و آله است، پس در آن زمان، مهدی (عج) ظهور می‌کند و خبر ظهور او بر دهان‌های مردم می‌چرخد و آنها شاد و مسرور می‌گردند و در آن زمان ذکری به جز ذکر مهدی در میان مردم نیست.»

### فصل ۱۱۲

از ابن شوذب نقل شده است: مهدی خروج نمی‌کند تا اینکه نه «قیل» باقی می‌ماند و نه اندوهی، مگر اینکه هلاک می‌گردد و «قیل» به معنای سراسر است.

### فصل ۱۱۳

از ابی قبیل روایت شده است: مردی از بنی هاشم به حکومت می‌رسد که بنی امیه را به قتل می‌رساند تا جایی که از آنها جز تعداد کمی

باقی نمی ماند و غیر از بنی امیه کسی را نمی کشد، سپس مردی از بنی امیه قیام می کند و در مقابل هر یک نفر از آنان، دو نفر را به قتل می رساند تا حدی که کسی جز زنان باقی نمی ماند، سپس مهدی خروج می کند (علیه افضل الصلاة والسلام)

### فصل ۱۱۴

از سعید بن مسیب نقل شده است: فتنه ای برپا می شود که ابتدای آن چون بازی کودکان است از هر سو ساکن می شود از سوی دیگر شعله ور می گردد و پایان نمی پذیرد تا اینکه منادی از آسمان ندا سر می دهد: آگاه باشید! امیر؟ شما فلان شخص است. سپس ابن مسیب گفت: او امیر بر حق است و این جمله را سه بار تکرار کرد.

### فصل ۱۱۵

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: «منادی از آسمان ندا می دهد: آگاه باشید! حق در میان خاندان محمد صلی الله علیه و آله است و منادی از زمین ندا می دهد که: آگاه باشید که حق در میان خاندان عیسی علیه السلام است یا اینکه امام فرمودند: آن منادی ندا می دهد که حق در میان خاندان عباس است و صدایی که از پایین می آید صدای شیطان است، که مردم را به شک می اندازد.»

### فصل ۱۱۶

مغیره بن عبدالرحمان می گوید: از مادرم پرسیدم: آیا مردم در فتنه

ابن کبیر هلاک می شوند؟ مادرم در جواب گفت: پسرم! هرگز چنین نیست و اما بعد از آن فتنه، فتنه‌ای دیگر برپا می شود که مردم در آن فتنه هلاک می شوند و از آن رهایی ندارند تا اینکه منادی از آسمان ندا می دهد که از فلان شخص اطاعت کنید.

### فصل ۱۱۷

از سعید بن مسیب نقل شده است: فتنه‌ای در شام برپا می شود که ابتدای آن چون بازی کودکان است، سپس در اثر آن فتنه، امور مردم نابسامان می گردد و جمع آنان متفرق می گردد تا اینکه منادی از آسمان ندا سر می دهد که: از فلان شخص اطاعت کنید، سپس دستی از آسمان بیرون می آید که اشاره می کند.

محمد بن زید بن مهاجر از ابن مسیب همانند این روایت را آورده است با این تفاوت که می گوید: منادی از آسمان ندا می دهد که امیر شما فلان شخص است و محمد بن منکدر می گوید: شنیدم که عبدالملک بن مروان مانند این روایت را از یکی از علمایشان ذکر می کند.

### فصل ۱۱۸

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که ایشان در ماه محرم فرمودند: «منادی از آسمان ندا سر می دهد که آگاه باشید که برگزیده خدا از میان بندگان، فلان شخص است، پس در سالی که آن ندا به گوش می رسد و جنگ و آتش سوزی رخ می دهد، سخن او را گوش کنید و از او اطاعت کنید.»

## فصل ۱۱۹

از عمار یاسر نقل شده است: زمانی که نفس زکیه و برادرش به یک باره در مکه کشته شوند، منادی از آسمان ندا سر می دهد: امیر شما فلان شخص است و او مهدی است که زمین را از حق و عدل پر می کند.

## فصل ۱۲۰

سعید بن مسیب روایت می کند: تفرقه و اختلافی در میان مردم ایجاد می شود تا اینکه دستی از آسمان بیرون می آید و منادی از آسمان ندا می دهد که امیر شما فلان شخص است.

## فصل ۱۲۱

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «بعد از اینکه خسوف روی داد در ابتدای روز منادی از آسمان ندا می دهد که حق در خاندان محمد صلی الله علیه و آله است، سپس در انتهای روز منادی ندا می دهد که حق در خاندان عیسی علیه السلام است و ندا در انتهای روز کبر و غروری از جانب شیطان است.»

## فصل ۱۲۲

زهری نقل می کند: زمانی که سفیانی و حضرت مهدی (عج) برای مبارزه با هم روبرو شوند صدایی از آسمان به گوش می رسد که آگاه باشید که اولیای خدا یاران فلان شخص یعنی مهدی هستند.

أسماء بنت عمیس می‌گوید: نشانه آن، کف دستی است که از آسمان  
آویزان است مردم به آن نگاه می‌کنند.

### فصل ۱۲۳

از عبدالله بن عمر نقل شده است که:

مردم بدون امام به حج و عرفه می‌روند و زمانی که به منی رسیدند  
قبایل مانند سگ به جان هم می‌افتند تا جایی که در عقبه، سیل خون به راه  
می‌افتد، پس مردم به بهترینشان پناه می‌برند و او را می‌یابند، در حالی که  
صورت خود را بر خانه کعبه گذارده است و می‌گرید و سیل اشک بر  
چهره‌اش جاری گشته است، پس به او می‌گویند: بیا که ما، تو را ولی و  
سرپرست خود قرار دادیم. و او به آنها می‌فرماید: وای بر شما! چه بسیار  
عهد و پیمان‌هایی که شکستید و چه بسیار خون‌ها که ریختید، پس به  
ناچار با او بیعت می‌کنند. عبدالله بن عمر ادامه داد: اگر آن شخص را  
دریافتید با او بیعت کنید که او مهدی (عج) در زمین و مهدی در آسمانست  
و در حدیث دیگری آورده است: مهدی از فرزندان فاطمه علیها السلام خروج  
خواهد کرد و به ناچار با او بیعت می‌کنند.

### فصل ۱۲۴

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «در ماه ذی‌القعدة، قبایل به  
جنگ با یکدیگر برمی‌خیزند و در ماه ذی‌الحجه، حاجیان مورد قتل و  
غارت قرار می‌گیرند و در ماه محرم منادی از آسمان ندا می‌دهد.»



## فصل ۱۲۵

از ابن عباس روایت شده است که: پس از اینکه مردم از ظهور مهدی (عج) مأیوس شدند، تا جایی که گفتند: مهدی وجود ندارد، خداوند متعال مهدی را برمی انگیزد و یاران ایشان از سرزمین شام و سیصد و سیزده نفر به تعداد یاران جنگ بدر هستند، آنها از سرزمین شام به سمت ایشان حرکت می کنند تا اینکه در بطن مکه در خانه هایی در صفا به ایشان می رسند و با ایشان بیعت می کنند و آنان به امامت مهدی (عج) دو رکعت نماز که چون نماز مسافر در مقام است به جای می آورند، سپس آن حضرت بر منبر می روند.

باز در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: «گروه هایی از جانب عراق و افرادی از صالحان شام به نزد مهدی (عج) می آیند و مابین رکن و مقام با ایشان بیعت می کنند.»

## فصل ۱۲۶

از ابی هریره روایت شده است: با مهدی (عج) مابین رکن و مقام بیعت می کنند، در حالی که نه خوابیده ای بیدار می شود و نه خونی ریخته می شود.

## فصل ۱۲۷

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «زمانی که سپاه سفیانی که در بین آنها، شعیب بن صالح است، پرچم های سیاه را به اهتزاز

درآوردند، مردم آرزوی مهدی (عج) را می‌کنند و او را می‌طلبند، سپس مهدی (عج) از جانب مکه خروج می‌کند درحالی‌که پرچم پیامبر ﷺ با اوست و بعد از اینکه مردم در اثر بلاهای طولانی از خروج ایشان مأیوس گشتند، ایشان دو رکعت نماز را بر آنان اقامه می‌کند و زمانی که از نماز فارغ شد، رو به مردم می‌کند و می‌فرماید: ای مردم! بلا و مصیبت برامت محمد ﷺ و به خصوص بر ما اهل بیت ایشان غلبه یافته و بر ما ظلم روا داشته است.»

### فصل ۱۲۸

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: سپس مهدی (عج) شب هنگام در مکه ظهور می‌کند در حالی که پرچم پیامبر ﷺ و لباس و شمشیر ایشان و نشانه و نور و بیانی همراه ایشان است و زمانی که نماز عشاء را ادا نمود، با صدای بلند ندا می‌دهد و می‌فرماید: «ای مردم! خدا را به یاد شما می‌آورم در حالی که پیوسته در برابر او قرار دارید و خداوند متعال حجت را بر شما تکرار و تأکید نمود و پیامبران را مبعوث کرد و قرآن را بر شما فرو فرستاد که به شما فرمان می‌دهد، چیزی را شریک خداوند قرار ندهید و پیوسته از او و پیامبرش اطاعت کنید و آنچه را که قرآن زنده کرده، زنده کنید و آنچه را که میرانده است، بمیرانید و یاوران هدایت و تقوی باشید که نابودی دنیا و زوال آن نزدیک است و خبر از وداع می‌دهد. من، شما را به سوی خدا و رسولش فرا می‌خوانم و اینکه به کتاب او عمل کنید و باطل را بمیرانید و سنت را زنده کنید.»

پس حضرت مهدی با سیصد و سیزده نفر به تعداد اهل جنگ بدر بدون اینکه از قبل، وعده‌ای بین آنان باشد ظهور می‌کند، آنان به سرعت باران می‌شتابند که در شب (در عبادت) ترسانند و در روز چون شیران هستند، خداوند سرزمین حجاز را می‌گشاید و از بنی‌هاشم، هر کسی را که در زندان است بیرون می‌آورد و پرچم‌های سیاه در کوفه فرود می‌آیند و مهدی سربازانش را برای بیعت با هدایت به نواحی مختلف زمین می‌فرستد و جور و ظلم و ستم و اهل آن را می‌میراند و کشورها برای او آماده می‌گردند و خداوند به دست ایشان قسطنطنیه را فتح می‌کند.

### فصل ۱۲۹

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: حضرت مهدی (عج) با سپاهیانی خروج می‌کند که تعداد آنها حداقل دوازده هزار نفر و حداکثر پانزده هزار نفر است، ترس در مقدمه سپاه ایشان حرکت می‌کند و هیچ دشمنی با او روبرو نمی‌شود، مگر اینکه به اذن خداوند، شکست می‌خورد، شعار آنان «امت امت» است و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی‌هراسند. هفت پرچم از جانب شام به سوی آنان خروج می‌کند، و مهدی آنان را شکست می‌دهد و به حکومت می‌رسد و به مردم، محبت و دوستی و نعمت‌هایشان و قصه‌گویان و راویانشان را باز می‌گرداند، بعد از آنان سکون و سکوتی نیست، مگر اندکی. «به ایشان عرض کردیم: قصه‌گویان و راویان چه کسانی هستند؟ فرمود: «کاری پیش می‌آید تا اینکه شخص از هرچه می‌خواهد، سخن می‌گوید و چیزی را فراموش نمی‌کند.»

## فصل ۱۳۰

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: خداوند متعال شخصی را به سست شام می فرستد که جمع آنان را متفرق می کند تا حدی که اگر روباه‌ها با آنان درگیر شوند، بر آنان مسلط می شوند، در آن زمان مردی از اهل بیت من با سه پرچم خروج می کند که حداکثر سپاهیان پرچمدار او پانزده هزار نفر و حداقل آنان دوازده هزار نفر است، نشانه آنان این است که پرچم‌هایشان نوشته شده «امت‌امت» و حکومت برای آن مرد از اهل بیت من مقدر می گردد و خداوند دشمنان او را نابود می کند و دوستی مسلمانان و قصه‌گویان و راویان آنان را به آنان باز می گرداند.

## فصل ۱۳۱

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «زمانی که سفیانی، سپاهی را به سوی حضرت مهدی (عج) فرستاد، آن سپاه در بیداء فرو می رود و خبر این حادثه به اهالی شام می رسد و آنان به خلیفه خود می گویند: مهدی خروج کرده، با او بیعت کن و داخل در طاعت او شو! در غیر این صورت تو را به قتل می رسانیم، پس خلیفه آنان، شخصی را برای بیعت با مهدی (عج) می فرستد، مهدی حرکت می کند تا به بیت المقدس می رسد و خزانه‌های آنان به ایشان تقدیم می شود و عرب و عجم و اهل جنگ و رومیان و دیگران، بدون جنگ داخل در طاعت آن حضرت می گردند و ایشان مساجدی را در قسطنطنیه و در جاهای دیگر بنا می کند و قبل از خروج ایشان، مردی از اهل بیت اش بر اهالی مشرق خروج

می‌کند و هشت ماه شمشیرش را از دوشش بر زمین نمی‌گذارد و می‌کشد و به سوی بیت‌المقدس حرکت می‌کند، اما به آنجا نمی‌رسد و از دنیا می‌رود.»

نویسنده می‌گوید: من نیز حدیث را این‌گونه دیدم، البته باید در آن نگرست.

### فصل ۱۳۲

از تبیع نقل شده است: زمانی که صدای مهیب در شام، قبل از حادثه بیداء به گوش برسد، آن صدا نه بیداء است نه سفیانی.

لیث می‌گوید: آن صدای مهیب در طبریه به گوش می‌رسد و فسطاط از آن صدا بیدار می‌شود و بال‌ها از آن صدا فرو می‌ریزند، و آن شب، شب طبریه است.

### فصل ۱۳۳

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: خداوند، فتنه‌ها را توسط مردی از ما متوقف می‌کند و آنها را خوار می‌کند و به تواضع وامی‌دارد و چیزی جز شمشیر به آنها نمی‌دهد و به خاطر هرج و مرج و فتنه‌ها، هشت ماه شمشیر را از دوشش بر زمین نمی‌گذارد، تا اینکه می‌گویند: به خدا قسم! این شخص از فرزندان فاطمه علیها السلام نیست و اگر از فرزندان او بود، بر ما رحم می‌کرد، او بنی‌عباس و بنی‌امیه را هلاک می‌کند.

## فصل ۱۳۴

از زهری نقل شده است: بعد از خسف مهدی (عج) از مکه با سیصد و چهارده نفر خروج می‌کند، به تعداد یاران جنگ بدر و ایشان و فرمانده سپاه سفیانی با هم روبرو می‌شوند. سپس می‌گوید: در آن روز، صدایی از آسمان به گوش می‌رسد و منادی ندا می‌دهد که: آگاه باشید که اولیای خدا، یاران فلان شخص هستند، پس در خروج مهدی، دایره جنگ بر علیه اصحاب سفیانی است و مهدی (عج) به سمت شام، خروج می‌کند و سفیانی با مهدی در بیعت ایشان با مردم روبرو می‌شود و مردم از هر سو به سمت آن حضرت می‌شتابند و ایشان زمین را از عدل و داد پر می‌کند.

## فصل ۱۳۵

نعیم بن حماد از عبدالقدوس نقل می‌کند: سفیانی، کسی است که خلافت را به مهدی (عج) واگذار می‌کند.

## فصل ۱۳۶

از کعب الأحبار نقل شده است: مهدی سپاهی را برای جنگ با رومیان مبعوث می‌کند و ده نفر همراه ایشان می‌روند تا تابوت «السکینه» را از غار انطاکیه خارج کنند و در آن تابوت، توراتی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل فرمود و نیز در آن انجیلی است که خداوند بر عیسی علیه السلام نازل فرمود و حضرت مهدی (عج) بین اهل تورات و با توراتشان و بین اهل انجیل با انجیلشان قضاوت می‌کند.

## فصل ۱۳۷

از کعب الأحبار روایت شده است: حضرت مهدی (عج) مهدی نام گرفته است؛ زیرا به سوی امری که مخفی ماده است، هدایت می‌کند و تورات و انجیل را از سرزمینی خارج می‌کند که به آن انطاکیه گفته می‌شود و نعیم بن حماد در حدیث دیگری آورده است: که تورات را تازه و نواز انطاکیه خارج می‌کند.

## فصل ۱۳۸

از جعفر بن سیار شامی روایت شده است: هر کس بر مهدی (عج) وارد شود مظلوم (آن چیزهایی که به زور و با ظلم از انسان گرفته شده) خود را دریافت می‌کند، حتی اگر چیزی در زیر دندان انسانی مانده باشد، مهدی (عج) آن را بیرون می‌آورد و به صاحبش بازمی‌گرداند.

## فصل ۱۳۹

عبدالله بن شریک روایت کرده است: همراه مهدی (عج) پرچم نشانه دار پیامبر خدا است، کاش او را درک می‌کردم، در حالی که جوان هستم.

## فصل ۱۴۰

از نوف بکالی نقل شده است که: بر پرچم مهدی (عج) نوشته شده است: بیعت برای خداست.

## فصل ۱۴۱

از اُبی رُوْبه نقل شده است: گویی مهدی (عج) با انگشت خود، کره در دهان بیچارگان و مسکینان می‌گذارد.

## فصل ۱۴۲

قتاده روایت کرده است: مهدی (عج) بهترین مردمان است و یاری‌کنندگان و بیعت‌کنندگان با او از اهل کوفه و یمن و نواحی شام هستند، در مقابل او جبرئیل و پشت سرش میکائیل است، او در بین خلائق محبوب است و خداوند به وسیله او، آن فتنه کور را خاموش می‌کند و زمین را جایگاه امنیت و آسایش قرار می‌دهد، تا جایی که یک زن، همراه با پنج زن دیگر به حج می‌رود در حالی که همراه آنان نیست و از چیزی نمی‌ترسند و خداوند به زمین برکاتش را و به آسمان برکتش را عطا می‌فرماید.

## فصل ۱۴۳

کعب الأخبار روایت کرده است: مهدی (عج) مهدی نام گرفته است؛ زیرا به آسفاری از تورات هدایت می‌کند و آن تورات را از کوه‌هایی خارج می‌کند و یهودیان را به سوی کتاب فرامی‌خواند و جماعت بسیاری تسلیم آن کتاب می‌گردند، سپس کعب ذکر می‌کند که حدود سی هزار نفر تسلیم آن می‌شوند.



## فصل ۱۴۴

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «ساکنان آسمان و زمین از او راضی و خشنود می‌گردند و آسمان چیزی از قطرات خود را فروگذار نمی‌کند، مگر اینکه آنها را فرو می‌ریزد، و زمین چیزی از گیاهانش را فرو نمی‌گذارد مگر اینکه آنها را بیرون می‌آورد تا جایی که مردگان آرزوی زندگان را می‌کنند.»

## فصل ۱۴۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «او گنج‌ها را بیرون می‌آورد و اموال را تقسیم می‌کند و اسلام را ثابت و استوار می‌گرداند.»

## فصل ۱۴۶

از پیامبر خدا ﷺ نقل شده که فرمودند: «اموال را سرازیر می‌کند و آنها را شمارش نمی‌کند و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است.»

## فصل ۱۴۷

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «امت به او پناه می‌برند، همان‌گونه که زنبور به ملکه‌اش پناه می‌برد و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است تا اینکه مردم به آرامش اولیه خود بازمی‌گردند و هیچ خوابیده‌ای بیدار نمی‌شود و هیچ خونی ریخته نمی‌شود.»

## فصل ۱۴۸

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان گونه که قبل از او از ظلم و جور پر شده است و او هفت سال حکومت می‌کند.»

## فصل ۱۴۹

از ابراهیم بن مسیره نقل شده: طاووس می‌گفت: دوست داشتم، نمی‌مردم تا اینکه زمان مهدی (عج) را درک کنم در آن روز، نیکوکار، نیکی و احسانش را بیشتر می‌کند و به کسی که مرتکب گناه شده پاداش داده می‌شود.

## فصل ۱۵۰

از صباح نقل شده است که: در زمان مهدی (عج) کودک آرزو می‌کند که بزرگ باشد و بزرگسال آرزو می‌کند که کودک باشد.

## فصل ۱۵۱

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «امت من در زمان مهدی (عج) از نعمت‌هایی برخوردار می‌شوند که هرگز به مانند آن نعمت‌ها بهره‌مند نشده‌اند، آسمان پیوسته بر آنان می‌بارد و زمین چیزی از گیاه خود را فرو نمی‌گذارد، مگر اینکه آن را بیرون می‌آورد و اموال بر روی هم انباشته می‌گردد تا جایی که به مهدی (عج) عرض می‌شود: یا مهدی! به من عطا کن! و آن حضرت می‌فرماید: بگیر!»

## فصل ۱۵۲

از سلیمان بن عیسی نقل شده است:

به من خبر رسیده که تابوت «السکینه» از جانب بحیره طبریه بر دستان مهدی پدیدار می شود، تا اینکه آن را حمل می کند و آن را در مقابل آن حضرت در بیت المقدس بر زمین می گذارند، و زمانی که یهودیان به آن می نگرند، تسلیم می شوند و ایمان می آورند، مگر عده کمی از آنها، سپس مهدی از دنیا می رود.

## فصل ۱۵۳

نعیم بن حماد از مردی از اهل مغرب روایت می کند:

زمانی که مهدی (عج) خروج کرد، خداوند بی نیازی را در دل های بندگان می اندازد تا جایی که حضرت مهدی (عج) می فرمایند: چه کسی مال و دارایی می خواهد؟، اما کسی جلو نمی آید مگر یک نفر که می گوید به من مال فراوان بده، آن حضرت به آن شخص آنچه را که می خواهد می دهد و آن اموال را بر پشت او می نهد، تا اینکه آن شخص آنچه را که مهدی به او داده باز می گرداند و ایشان می فرمایند: مال خود را بگیر، من به آن نیازی ندارم.

## فصل ۱۵۴

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «خداوند امور مهدی (عج)

را در یک شب اصلاح می کند.»

## فصل ۱۵۵

در روایت آمده است که علی علیه السلام عمر بن خطاب را به این موضوع آگاه کرد که زیورهای کعبه را جوانی از قریش در آخرالزمان تقسیم می‌کند.

## فصل ۱۵۶

از اراطاه نقل شده است: اولین پرچمی که مهدی (عج) آن را آماده می‌نماید و رهبری می‌کند به سوی قوم ترک می‌فرستد و آنان را شکست می‌دهد و اموال آنان را می‌گیرد و آنان را به اسارت می‌برد، سپس به سوی شام حرکت می‌کند و آنجا را فتح می‌کند، سپس بردگان را آزاد می‌کند و بهای آنان را به صاحبانشان می‌پردازد. در حدیث دیگری آمده است: بر پرچم مهدی (عج) جوانی کم سن و سال که موی صورتش اندک است و چهره‌اش زردفام است خروج می‌کند و در حدیث ولید بن مسلم ذکر شده که آن جوان زردفام است که اگر با کوه‌ها مبارزه کند آنها را تکه‌تکه می‌کند و در حدیث ولید آمده است: کوه‌ها را تکه‌تکه می‌کند، جایی که ایلپای نبی، هبوط می‌کند.

## فصل ۱۵۷

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «مهدی (عج) دارای پیشانی درخشانده و بینی زیباست.»

و در حدیث دیگری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «من دارای پیشانی درخشانده‌ام.»

## فصل ۱۵۸

از کعب الأحبار نقل شده است: مهدی (عج) در برابر خداوند، خضوع و خشوع دارد، همان گونه که شیشه خم می‌گردد و خشوع می‌کند.

## فصل ۱۵۹

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «مهدی (عج) در مدینه از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله متولد می‌شود، نام او نام پدرش است و به بیت المقدس هجرت می‌کند، دارای محاسن انبوه و مجعد، اما کوتاه است، چشمانش سیاه و دندانهایش سفید و درخشان است و در چهره‌اش خالی هست، بینی‌اش زیبا و چهره‌اش درخشانده است و در کتفش علامت پیامبر صلی الله علیه و آله است با پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله که از جنس پشم، مخمل سیاه و به شکل مربع است، خروج می‌کند و از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته‌اند، این پرچم برافراشته نشده است و آن پرچم بر همه ممنوع است، تا زمانی که مهدی (عج) خروج کند و خداوند او را زمانی که ظهور کند با سه هزار فرشته یاری خواهد کرد و آن فرشتگان بر صورت‌ها و پشت‌های کسانی خواهند زد که با آنان مخالفت کنند و مهدی (عج) برانگیخته خواهد شد، در حالی که مابین سی و چهل سال سن دارد.»

## فصل ۱۶۰

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «مهدی جوانی از قریش و نمونه‌ای کامل از مردان واقعی است.»

از اُرطاه نقل شده است که: مهدی (عج) شصت ساله است. همچنین از صقر بن رستم و او از پدرش روایت کرده است: مهدی (عج)، مردی درخشنده و تابناک، با چشمانی درشت است که از حجاز خروج می‌کند و بر منبر دمشق می‌ایستد و او هجده ساله است.

نویسنده می‌گوید: اختلاف در عمر حضرت مهدی (عج) شاید به این معنا باشد که ویژگی‌های ایشان در نزد هرکسی که ایشان را می‌بیند، بر اساس اخبار و روایات است، هرچند عمر ایشان بیشتر از آن باشد.

### فصل ۱۶۱

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «نام مهدی نام من و نام پدرش، نام پدر من است.» راوی می‌گوید: مگر یک بار، هرگز نشنیدیم که پیامبر ﷺ نام پدرشان را ذکر کنند.

و باز از راویان دیگر از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «نام مهدی، نام من، و نام پدرش نام پدر من است.»

و نعیم بن حماد از کعب الأحبار روایت کرده است: نام مهدی (عج)، نام محمد ﷺ است. یا اینکه گفته است: نام مهدی نام پیامبر خدا ﷺ است.

و باز ابوسعید خدری از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که ایشان فرمودند: نام مهدی، نام من است. ابوطفیل از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرمودند: «نام مهدی نام من است و نام پدرش، نام پدر من است.»

و از قتاده روایت شده که می‌گوید: به سعید بن مسیب گفتم: حقیقتاً مهدی کیست؟ گفت: از قبیله قریش است. گفتم: از کدام طایفه قریش؟

گفت: از بنی هاشم. گفتم: از کدام یک از بنی هاشم؟ گفت: از فرزندان عبدالمطلب. گفتم: از کدام یک از فرزندان عبدالمطلب؟ گفت: از فرزندان فاطمه علیها السلام است. همچنین از کعب الأحبار نقل شده است: مهدی از فرزندان فاطمه است و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: «مهدی، مردی از ما از فرزندان فاطمه علیها السلام است.»

### فصل ۱۶۲

از ابی رومان نقل شده است: زمانی که سفیانی به مصر رسید، سپاهی را به سوی کسی که در مکه است می فرستد، و آن سپاه، مدینه را بدتر از واقعه حره ویران می سازد و زمانی که به بیداء رسیدند، در آن فرو می روند.

### فصل ۱۶۳

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «سفیانی، سپاهی را از شام به سوی مکه می فرستد و زمانی که به بیداء رسیدند، آنها را در خود فرو می برد.» در حدیث دیگری آمده است: این از نشانه های خروج حضرت مهدی (عج) است.

### فصل ۱۶۴

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: «آن هنگام، سپاهی در جستجوی کسانی که در مکه خروج کردند فرود آمدند و به بیداء

رسیدند، آنها را در خود فرو می‌برد و خداوند به آنان ندای دهد: و اگر دیدی که پناه خواستند، فرصتی نیست و از مکان نزدیکی، از زیر گام‌هایشان گرفته خواهند شد و مردی از آن سپاه به دنبال شتری بیرون می‌آید، سپس به سوی سپاه خود باز می‌گردد، ولی حتی یک نفر از آنها را نمی‌یابد و آنان را نمی‌بیند و حتی احساس نمی‌کند و او کسی است که خبر آن سپاهیان را برای مردم بازگو می‌کند.»

### فصل ۱۶۵

از ابن مسعود روایت شده است: سفیانی، سپاهی را به سوی مدینه می‌فرستد، سپس بین حرم و مروه فرو می‌روند و نفس زکیه کشته می‌شود. از کعب الأحبار نقل شده است: سپاهی، دوازده هزار نفری رو به مدینه می‌کند، اما بیداء، آنها را در خود فرو می‌برد.

فصل: علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد بن طاووس می‌گوید: از اخبار و احادیث اینگونه بر ما روشن شده: سپاهی که در بیداء فرو می‌روند همان سپاهی است که سفیانی به سوی مکه می‌فرستد یا ممکن است داخل شدن سپاه در مدینه و مکه باشد.

و ما روایت کرده‌ایم: آن بیداء که فرورفتن در آن صورت می‌گیرد، بیداء و بیابان مکه است. در حدیث دیگری آمده است: آن کسی که در بیداء ندا می‌دهد که آنها را در خود فرو ببرد، خداوند عزوجل است. در بعضی از احادیث آمده است: آن منادی، جبرئیل علیه السلام است.

فصل: یاقوت حموی در کتاب خود «معجم البلدان» در بیان بیداء آورده



گفت: از بنی هاشم. گفتم: از کدام یک از بنی هاشم؟ گفت: از فرزندان عبدالمطلب. گفتم: از کدام یک از فرزندان عبدالمطلب؟ گفت: از فرزندان فاطمه علیها السلام است. همچنین از کعب الأحبار نقل شده است: مهدی از فرزندان فاطمه است و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: «مهدی، مردی از ما از فرزندان فاطمه علیها السلام است.»

### فصل ۱۶۲

از ابی رومان نقل شده است: زمانی که سفیانی به مصر رسید، سپاهی را به سوی کسی که در مکه است می فرستد، و آن سپاه، مدینه را بدتر از واقعه حره ویران می سازد و زمانی که به بیداء رسیدند، در آن فرو می روند.

### فصل ۱۶۳

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «سفیانی، سپاهی را از شام به سوی مکه می فرستد و زمانی که به بیداء رسیدند، آنها را در خود فرو می برد.» در حدیث دیگری آمده است: این از نشانه های خروج حضرت مهدی (عج) است.

### فصل ۱۶۴

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: «آن هنگام، سپاهی در جستجوی کسانی که در مکه خروج کردند فرود آمدند و به بیداء

رسیدند، آنها را در خود فرو می برد و خداوند به آنان ندای می دهد: و اگر دیدی که پناه خواستند، فرصتی نیست و از مکان نزدیکی، از زیر گام‌هایشان گرفته خواهند شد و مردی از آن سپاه به دنبال شتری بیرون می آید، سپس به سوی سپاه خود بازمی گردد، ولی حتی یک نفر از آنها را نمی یابد و آنان را نمی بیند و حتی احساس نمی کند و او کسی است که خبر آن سپاهیان را برای مردم بازگویی کند.»

### فصل ۱۶۵

از ابن مسعود روایت شده است: سفیانی، سپاهی را به سوی مدینه می فرستد، سپس بین حرم و مروه فرو می روند و نفس زکیه کشته می شود. از کعب الأحبار نقل شده است: سپاهی، دوازده هزار نفری رو به مدینه می کند، اما بیداء، آنها را در خود فرو می برد.

فصل: علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد بن طاووس می گوید: از اخبار و احادیث اینگونه بر ما روشن شده: سپاهی که در بیداء فرو می روند همان سپاهی است که سفیانی به سوی مکه می فرستد یا ممکن است داخل شدن سپاه در مدینه و مکه باشد.

و ما روایت کرده ایم: آن بیداء که فرورفتن در آن صورت می گیرد، بیداء و بیابان مکه است. در حدیث دیگری آمده است: آن کسی که در بیداء ندا می دهد که آنها را در خود فرو ببرد، خداوند عزوجل است. در بعضی از احادیث آمده است: آن منادی، جبرئیل علیه السلام است.

فصل: یاقوت حموی در کتاب خود «معجم البلدان» در بیان بیداء آورده

است: بیداء، نام سرزمینی هموار بین مکه و مدینه است که به مکه نزدیکتر است و از سمت مشرق، مقابل ذی الحلیفه می باشد.  
و در حدیثی آمده است: قومی که قصد کعبه را می کنند، در بیداء فرود می آیند و خداوند جبرئیل را می فرستد و جبرئیل می فرماید: ای بیداء! آنها را هلاک کن!

### فصل ۱۶۶

از عبدالله بن عمر نقل شده است: زمانی که بیداء، سپاهی را در خود فرومی برد، آن علامت خروج حضرت مهدی (عج) است.

### فصل ۱۶۷

از علی بن عبدالله بن عباس روایت شده: مهدی (عج) خروج نمی کند تا اینکه نشانه هایی باخورشید طلوع کند.

### فصل ۱۶۸

از کعب الأحبار نقل شده است: نشانه خروج حضرت مهدی پرچم هایی است که از جانب مغرب روی می آورد و بر آن پرچم ها مردی لنگ از قبیله کنده است.

### فصل ۱۶۹

از یحیی بن سلمه از پدرش روایت شده است: حضرت مهدی خروج نمی کند، تا اینکه سفیانی بر غارها - شاید غارهای مصر - بایستد.

### فصل ۱۷۰

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: «حضرت مهدی خروج نمی‌کند تا اینکه ظلم زیاد شود.»

### فصل ۱۷۱

از مطرالوراق روایت شده که فرمودند: «حضرت مهدی خروج نمی‌کند تا اینکه آشکارا به خداوند کفر ورزیده شود.»

### فصل ۱۷۲

از ابن سیرین نقل شده است: مهدی خروج نمی‌کند تا اینکه از هر نه نفر هفت نفر کشته شود.

### فصل ۱۷۳

از أرتأه نقل شده است: حضرت مهدی چهل سال [بعد از ظهور] زنده می‌ماند.

در حدیث دیگری از ضمیره بن حبیب روایت شده: مدت حیات مهدی [بعد از ظهور] سی سال است.

### فصل ۱۷۴

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «مهدی در آن زمان؛ یعنی بعد از اینکه به حکومت رسید، هفت یا هشت یا نه سال زندگی می‌کند.»

## فصل ۱۷۵

از راویان دیگری نیز مانند این حدیث از پیامبر ﷺ روایت شده و همچنین از حضرت رسول ﷺ نقل شده است که: حضرت مهدی در آن زمان، هفت سال زندگی می‌کند.

## فصل ۱۷۶

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «مهدی هفت یا نه سال (بعد از به حکومت رسیدن) زندگی می‌کند.»

## فصل ۱۷۷

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «مهدی در امت من حداقل هفت سال و در غیر این صورت هشت یا نه سال زندگی می‌کند.»  
و در حدیثی نیز آمده است: مهدی (عج) هفت سال و دو ماه و چند روز حکومت می‌کند.

در روایتی از سلیمان بن عیسی که علامه‌ای در دین بود نقل شده است که به من خبر رسیده که حضرت مهدی چهارده سال حکومت می‌کند.

## فصل ۱۷۸

از ولید بن هاشم معیطی نقل شده است که گفت: شنیدم: ابن عباس به معاویه می‌گفت: بله، در آخر الزمان، مردی از ما چهل سال حکومت می‌کند و قتل و کشتار در هفت سال باقی مانده از خلافت اوست، سپس

در اعماق اندوه می میرد، سپس مردی از بنی هاشم که دارای دو خال در بدنش است به حکومت می رسد، و فتح به دست او است؛ یعنی فتح روم در اعماق.

### فصل ۱۷۹

از اُرطاه نقل شده است: پس مردم اجتماع می کنند و به آن کسی که با او بیعت می کنند؛ می نگرند و در این حال صدایی می شنوند، که آن صدا، صدای انسان است نه صدای جن که می گوید: با فلان شخص، بیعت کنید، سپس نام او را ذکر می کند که از پادشاهان یمنی با نام «ذی» و «ذهو» نیست؛ اما خلیفه ای یمنی است.

### فصل ۱۸۰

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «فتنه ها نابود می شوند تا جایی که دیگر کسی نمی گوید: لا اله الا الله و بعضی گفته اند: کسی نمی گوید: الله، الله، سپس پیشوای دین را به بی گناهی اش می زنند، سپس خداوند قومی را چون ابرهای پراکنده پاییزی فرو می فرستد که من نام امیرشان و جایگاه مرکب هایشان رامی دانم.»

### فصل ۱۸۱

از محمد بن حنفیه روایت شده است: خلیفه ای از بنی هاشم، در بیت المقدس، فرود می آید که زمین را از عدل و داد پر می کند،

بیت المقدس را آزاد می سازد به طوری که هرگز آباد نشده است، چهل سال حکومت می کند و در هفت سال باقی مانده از خلافتش، سکون و سرکوبی رومیان به دست او است، سپس با او مکر و حيله می کنند و بر او در پرتگاه ها، اجتماع می کنند، پس با اندوه و غصه می میرد، بعد از او مردی از بنی هاشم می آید، که شکست رومیان و فتح قسطنطنیه به دست او است، سپس به سمت روم می رود و آنجا را فتح می کند و گنج های آن و سفره سلیمان بن داوود را بیرون می آورد، سپس به بیت المقدس باز می گردد، و در آنجا، فرود می آید و در زمان او دجال خروج می کند و عیسی بن مریم هبوط می کند و پشت سر او نماز می گزارند.

### فصل ۱۸۲

از کعب الأخبار، روایت شده است: پادشاهی در بیت المقدس سپاهی را به هند می فرستد و آنجا را فتح می کند و وارد آن سرزمین می شود و گنج های آن را برمی دارد و آنها را زینت بیت المقدس قرار می دهد و سپاهیان او، کسانی را که در غل و زنجیر کرده اند به او تقدیم می کنند و او بین مغرب و مشرق را فتح می کند و تا زمان دجال در هند می مانند.

### فصل ۱۸۳

از کعب الأخبار روایت شده است: پادشاهی در بیت المقدس، سپاهی را به سمت هند می فرستد و آنجا را فتح می کند و گنج های آن را بیرون می آورد و با خود به بیت المقدس می برد و آنها را زینت آنجا قرار می دهد

و پادشاهان یمن را در حالی که در غل و زنجیرند به نزد او می آورند و سپاه او در هند تا زمان خروج دجال باقی می ماند.

### فصل ۱۸۴

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «در هیچ شهر و قلعه‌ای فرود نمی آیند، مگر اینکه بعد از سه روز آنجا را فتح می کنند و بر خلیج فرود می آیند، و خلیج، گسترده و سیل آسا می گردد، تا اینکه اهالی قسطنطنیه می گویند: صلیب، دریای ما را گسترده نمود و حضرت مسیح یاریگر ماست، پس خلیج خشک می گردد و در آن خیمه‌ها زده می شود و زمانی که آب دریای قسطنطنیه، تقلیل می یابد، مسلمانان شهر کفر را در شب جمعه، با حمد و تهلیل و تکبیر تا صبح احاطه می کنند و در آن شب، نه کسی می خوابد و نه می نشیند، و هنگام سپیده صبح مسلمانان، بین دو برج تکبیر می گویند و رومیان می گویند: ما با عرب‌ها مبارزه می کنیم و اکنون با پروردگاران نیز مبارزه می کنیم، که شهر ما را به خاطر آنان نابود کرد، پس مسلمانان به دست رومیان سرکوب می گردند و رومیان طلاها را با سپرهایشان وزن می کنند و فرزندان و خانواده آنان را بین خود تقسیم می کنند، تا اینکه سهم هر یک مرد از آنان سیصد زن زیبارو می گردد و از آنچه در اختیار دارند به خواست خداوند متعال بهره مند می گردند، سپس دجال خروج می کند و خداوند، قسطنطنیه را به دست اقوامی که اولیای خداوند هستند فتح می کند و آنها کسانی هستند که خداوند متعال، مرگ و بیماری و درد را از آنان دور کرده است تا اینکه عیسی بن مریم علیه السلام هبوط می کند و آنان همراه با ایشان با دجال مبارزه می کنند.»



## فصل ۱۸۵

از ابی امامه باهلی نقل شده است: پیامبر ﷺ از دجال سخن به میان آورد که ام شریک به آن حضرت عرض کرد: ای پیامبر خدا! پس مسلمانان در آن روز کجا هستند؟ پیامبر فرمودند: در بیت المقدس خروج می کنند، تا اینکه مسلمانان را محاصره می کنند و امام مسلمانان در آن روز، مردی صالح است که به او می گویند: نماز صبح را بر ما اقامه کن! و زمانی که آن مرد صالح تکبیر گفت و نماز را آغاز کرد، عیسی بن مریم علیه السلام هبوط می کند و زمانی که آن مرد صالح عیسی علیه السلام را ببیند، عیسی علیه السلام او را می شناسد، و جلو می رود و عیسی علیه السلام دست خود را بین دو کتف او می گذارد و می گوید: نماز را بر ما اقامه کن، که نماز برای تو اقامه شده است، پس عیسی علیه السلام پشت سر آن مرد صالح نماز می گزارد، سپس می گوید: در را باز کنید! در آن روز، همراه دجال، هفتاد هزار یهودی است، که همه دارای سلاح و شمشیرهای مزین هستند و زمانی که دجال هب عیسی بن مریم علیه السلام بنگرد، چون تیر در آتش و چون نمک در آب، ذوب می گردد، سپس فرار می کند و حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: ضربه ای برای تو، در نزد من است که به وسیله آن هرگز نمی توانی از من بگریزی، پس عیسی بن مریم علیه السلام، دجال را می یابد و او را به قتل می رساند، و از مخلوقات خداوند چیزی باقی نمی ماند که یهودیان به وسیله آن خود را پنهان کنند، مگر اینکه، خداوند متعال، آن مخلوقات را از سنگ و درخت و چارپا به سخن می آورد و آن مخلوقات می گویند: این بنده مسلمان خدا! این یهودی است، او را به قتل برسان! مگر گوساله که از

جنس خودشان است و سخن نمی‌گویند.

عیسی بن مریم علیه السلام در امت من، حاکمی عادل و امامی دادگراست، صلیب را می‌شکند خوگ را می‌کشد و جزیه تعیین می‌کند و صدقه را ترک می‌کند، در آن زمان، گرگ قصد گاو و گوسفند را نمی‌کند و دشمنی و کینه از بین می‌رود، تا جایی که کودک دست خود را در دهان مار فرو می‌برد، اما مار به او ضرری نمی‌رساند و کودک در مقابل شیر قرار داده می‌شود، اما شیر، نیز به کودک زیانی نمی‌رساند، گویی شیر در برابر شتر، سگ نگهبان آن است و گویی، گرگ، سگ نگهبان گوسفند است و زمین از اسلام پر می‌شود و حکومت کفار از آنان سلب می‌گردد و حکومتی جز برای اسلام باقی نمی‌ماند و زمین چون سفره‌ای نقره‌فام می‌گردد و گیاهان آن می‌رویند همان گونه که در زمان آدم علیه السلام بود و چندین نفر با یک قرص نان و یک انار سیر می‌شوند و قیمت گاو نر فلان قیمت و قیمت اسب به چند درهم می‌گردد»

## فصل ۱۸۶

از کعب الأحبار نقل شده است: عیسی بن مریم علیه السلام بر پل بیضاء بر در شرقی دمشق هبوط می‌کند و تکه ابری، آن حضرت را هنگام سحر با خود حمل می‌کند، در حالی که دستان خود را بر کتف دو فرشته گذارده است و هنگامی که سر خود را پایین می‌آورد، گویی از سرش مروارید بارد، پس یهودیان به نزد او می‌آیند و می‌گویند: ما یاران شما هستیم. عیسی علیه السلام به آنان می‌فرماید: دروغ گفتید، سپس نصاری به نزد ایشان می‌آیند و

می‌گویند: ما، یاران شما هستیم. عیسی علیه السلام به آنان می‌فرماید: دروغ گفتید، چرا که یاران من، مهاجرین هستند که آنان باقی مانده یاران و سپاهیان نبرد می‌باشند، سپس عیسی بن مریم علیه السلام به نزد جماعت مسلمانان می‌رود و می‌بیند که خلیفه آنان، نماز را بر ایشان اقامه کرده است و زمانی که عیسی علیه السلام خلیفه مسلمانان را دید، پشت سر او به نماز می‌ایستد، سپس خلیفه مسلمانان می‌فرماید: ای مسیح خدا! نماز را بر ما اقامه کن! حضرت عیسی به او می‌فرماید: نه، شما نماز را بر یارانتان اقامه کنید که خدا از شما راضی باشد، من به عنوان وزیر، فرستاده شده‌ام، نه امیر! در نتیجه خلیفه مهاجرین، دو رکعت نماز را بر آنان اقامه می‌کند که پسر مریم در بین آنهاست.

در پایان حدیث این‌گونه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است: عیسی علیه السلام هبوط می‌کند و مردم به استقبال ایشان می‌روند و از آمدن ایشان خوشحال می‌گردند، پس آن حضرت به مؤذن می‌فرماید: نماز را بپا دار!

و مردم به ایشان می‌گویند: نماز را بر ما اقامه کن! عیسی علیه السلام به آنان می‌فرماید: به سوی امامتان بروید، او باید بر شما، نماز را اقامه کند و او نیکو امامی ست، بنابراین امام آنان نماز را بر ایشان اقامه می‌کند و عیسی بن مریم علیه السلام نیز با آنان نماز را به جای می‌آورد.

## فصل ۱۸۷

از زهروی نقل شده است: مهدی از فرزندان فاطمه است.

## فصل ۱۸۸

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «او مردی از نسل من است».

## فصل ۱۸۹

از ابان بن ولید، نقل شده است: از ابن عباس در حالی که در نزد معاویه بود شنیدم که گفت: خداوند، مهدی را از ما مبعوث می کند.

## فصل ۱۹۰

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که ایشان به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای رسول خدا! آیا مهدی از ما، ائمه هدی است یا از غیر ما؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب ایشان فرمودند: «بلکه از ماست، دین به ما ختم می شود، همان گونه که با ما آغاز گردید و نجات از گمراهی فتنه به وسیله ماست، همان گونه که نجات از گمراهی شرک به وسیله ماست و خداوند بعد از دشمنی فتنه به وسیله ما بین قلبها در دین، اُفت و دوستی ایجاد می کند. همان گونه که خداوند متعال بعد از دشمنی شرک بین قلبها و دین اُفت ایجاد می کند.»

## فصل ۱۹۱

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «او، مردی از عترت من است که براساس سنت من می جنگد، همان گونه که من براساس قرآن جنگیدم.»

## فصل ۱۹۲

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «او مردی از عترت من است که براساس سنت من می جنگند، همان گونه که من براساس وحی جنگیدم.»

## فصل ۱۹۳

از ابی سعید خدری از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمودند: «او از عترت من است.»

## فصل ۱۹۴

از عبدالله بن عمر نقل شده است: مردی از فرزندان حسین علیه السلام از جانب مشرق خروج می کند، که اگر کوه ها، با او روبرو شوند، آنها را تکه تکه می کند و در آنها راه هایی ایجاد می کند.

## فصل ۱۹۵

از عبدالله بن عمر نقل شده است که: عیسی بن مریم علیه السلام هبوط می کند و پشت سر ایشان نماز می خواند.

## فصل ۱۹۶

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «مهدی مردی از من است.»

## فصل ۱۹۷

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ایشان از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: «مهدی از ما اهل بیت است.»

**فصل:** از عبدالله بن عمر نقل شده است که: وقایعی که بر مردم رخ می‌دهد، پنج واقعه است، که دو واقعه روی داده است، اما سه واقعه در میان این امت است، نبرد ترک‌ها، نبرد روم و نبرد دجال، که بعد از نبرد دجال، دیگر نبردی نیست و در حدیث دیگری از عبدالله بن عمر آمده است: سه واقعه وجود دارد که دو واقعه روی داده است و یکی باقی مانده است و آن نبرد ترک‌ها در جزیره العرب است.

**فصل:** از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که ایشان فرمودند: «دجال، حوالی کرمان با سپاهی، هشتاد هزار نفری فرود خواهد آمد، چهره‌های مسخره‌شان چون دیوانگان است، لباسشان طیلسان (لباسی سبزرنگ که خاص مشایخ عجم است) و کفشهایشان از جنس مو است.»

**فصل:** از کعب الأحبار نقل شده است که: قوم ترک به گونه‌ای خروج خواهند کرد که هیچ چیز مانع آنها نخواهد شد و ذبح عظیم خداوند در میان آنان است.

**فصل:** از حذیفه بن یمان نقل شده است که خطاب به اهل کوفه گفت: از کوفه قومی به سوی شما خروج خواهند کرد که چشمانشان کوچک، استخوان بینی‌شان برآمده و چهره‌های مسخره‌شان چون دیوانگان است، کفش‌هایشان از جنس مو است و اسبهایشان را به نخل «جوخا» می‌بندند و از سوراخ فرات، آب می‌نوشند.

**فصل:** از عبدالله بن عمر نقل شده است که: نزد پیامبر ﷺ رفتیم، ایشان فرمودند: اهل کجا هستید؟ گفتم: از اهالی عراق هستیم، فرمودند: به خدایی که پروردگاری جز او نیست، سوگند یاد می‌کنم که «بنوقنطورا» از خراسان و سیستان با شدت و خشونت به سوی شما روانه خواهند شد تا اینکه در «ابله» فرود آیند، و در آنجا سبی طلب نمی‌کنند، سپس به سمت اهالی بصره فرستاده می‌شوند، چه از دیار ما خارج شوند و چه بر شما فرود آیند سه دسته می‌گردند: گروهی به کوفه می‌روند، گروهی به حجاز و گروهی به سرزمین بادیه، سرزمین عرب می‌روند سپس وارد بصره می‌شوند یک سال در آنجا اقامت می‌کنند، سپس به سمت کوفه می‌روند، چه از دیار ما بروند و چه بر شما فرود آیند، سه دسته می‌گردند: گروهی به شام، گروهی به حجاز و گروهی به سرزمین بادیه، سرزمین عرب می‌روند و در عراق پیمانان و دره‌می باقی نمی‌ماند و آن زمانی است که حکومت کودکان باشد، به خدا قسم، اتفاق می‌افتد.» و این جمله را سه بار تکرار فرمودند.

**فصل:** از ابی هریره از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه با قوم ترک بجنگید، قومی که چهره‌هایشان سرخ، چشمانشان کوچک و استخوان بینی‌شان برآمده است و چهره‌های مسخره‌شان چون دیوانگان است.

**فصل:** از ابی هریره نقل شده است که: اولین چیزی که از اطراف سرزمین عرب بر آنان فرود می‌آید، توسط قومی است که صورت‌هایشان سرخ و چهره‌های مسخره‌شان چون دیوانگان است.

ابن وهب می گوید: ابی هریره مانند این حدیث را آورده که عمر به مسلمانان می گفت: دشمنانی هستند که چهره هایشان چون سپر چرمین و چشمانشان چون وزغ است آنان را رها کنید، همان گونه که آنان، شما را رها کردند.

**فصل:** از تبع این حدیث روایت شده است: زمانی که پرچم های زرد، وارد مصر شدند و بر مصر غلبه یافتند و بر منبر آن نشستند، پس اهالی شام باید که راه هایی در زمین حفر کنند، که آن بلاست.

### فصل ۱۹۸

ابی هریره روایت کرده است: آتشی (در آخرالزمان) بیرون می آید که آن آتش برگردن های شتران نور می افکند و به خاطر ترس از آن، تب می کنند و داغ می شوند. نویسند می گوید: در این حدیث آمده است که: آن آتش گردن های شتران را نور می افکند، اما ذکر نشده که آتش، نور در بصری شام می افکند، و ممکن است آتشی که در حجاز شعله ور می گردد، همان آتش باشد که برگردن های شتران، نور می افکند.

**فصل:** در حدیث دیگری از کعب الأحبار نقل شده است که: نزدیک است، آتشی از یمن بیرون آید که به سوی مردم تا سرزمین شام پیش رود تا حدی که آن آتش صبح می کند، زمانی که مردم صبح کنند و سخن بگویند و شب کند زمانی که مردم شب کنند و از آن آتش، گردن های شتران در بصره روشن گردد. پس زمانی که این حادثه را شنیدید به سوی شام خارج شوید.



**فصل:** از زهری نقل شده است که: آتشی از سمت حجاز، بیرون می آید، که آن آتش برگردن های شتران در بصره نور می افکند.

**فصل:** از پیامبر خدا ﷺ در حدیث دیگری نقل شده که فرمودند: و آتشی از جانب یمن، آنان را با میمون ها و خوک ها جمع می کند و همراه می گرداند، که هر جا بیتوته کنند، آن آتش نیز با آنان، بیتوته می کند و هر جا بگویند، آن آتش نیز با آنان می گوید هر چه از آنان ساقط می شود، به خاطر آن آتش است.

**فصل:** از اراطاه نقل شده است که: آتش و دودی از جانب مشرق به مدت چهل شب روی خواهد داد.

**فصل:** نعیم بن حماد در کتاب خود «الفتن» آورده است: عمر بن خطاب از پیامبر خدا ﷺ نقل کرده است که ایشان روزی در مکه خطاب به مردم فرمودند: «ای اهل یمن! قبل از دو کلمه ای که می گویم هجرت کنید؛ اما اول اینکه، مردم حبشه خروج می کنند تا حدی که به این جایی که من ایستاده ام، می رسند. دوم اینکه: آتشی از جانب عدن خروج می کند که به سوی مردم و چارپایان و حیوانات وحشی و درندگان و چارپایان کوچک و بزرگ می شتابد، زمانی که آن آتش بایستد، آنان نیز می ایستند و زمانی که آن آتش حرکت کند آنان نیز به راه می افتند.»

کعب روایت کرده است که: زمانی که انسان یا حیوانی، کندی ورزد، آتش به او می گوید: کند ورزیدی و ضعیف شدن و اگر من می خواستم، قبل از امروز هجرت می کردم؛ این آتش به شهر بصره ختم می شود و در آنجا چهل سال باقی می ماند و هیچ کس در آن آتش نمی سوزد، مگر اینکه

جهنمی باشد تا حدی که کافر می‌پرسد: این آتشی است که به ما وعده داده شده است؟

وضعیت شما چگونه است، زمانی که این نشانه عظیم را دیدید؟ بیندهای از میان شما به مشرق‌های زمین می‌نگرد و آن آتش را می‌بیند که زیانه می‌کشد، سپس به مغرب‌های زمین نگاه می‌کند، می‌بیند که مردم در جانب مغرب کشت و زرع می‌کنند و ازدواج می‌کنند و شاد و مسرور هستند و می‌خندند، آیا در حالی که به آن نشانه بزرگ می‌نگرید، اعمالی را که امروز انجام می‌دهید، نمی‌بینید؟ قسم به خدای کعبه، از اعمالتان آگاه خواهید شد، در حالی که به آن نشانه بزرگ می‌نگرید.

### فصل ۱۹۹

عبدالله بن عمر روایت کرده است: نزدیک است که «بنو قنطوراً ابن کنکر» خروج کنند و با شدت و خشونت به سمت اهل خراسان پیش روند، تا اینکه اسب‌ها و سپاهیان خود را وارد دریاچه ابله کنند و به سمت اهالی بصره بروند، چه به مابپیوندند و چه نپیوندند، یک سوم آنان به سمت اهالی بصره می‌روند، یک سوم به سمت اعراب (جزیره العرب) و یک سوم به شام می‌روند.

فصل: در حدیثی از کعب روایت شده است: قوم ترک در آمد (دیار بکر کنونی) فرود می‌آیند و از آب دجله و فرات می‌نوشند، در جزیره العرب شورش می‌کنند و مسلمانان حیره نمی‌توانند در مقابل آنها اقدامی انجام دهند، پس خداوند برفی بی‌حد و اندازه، همراه با بادی

شدید و یخ را بر آنان فرو می‌فرستد، ناگهان همه خاموش می‌گردند و زمانی که در ایام امیر اهل اسلام در میان مردم برخاستند، امیر اهل اسلام می‌فرماید: ای اهل اسلام! آگاه باشید که قومی خود را برای خدا آماده کرده‌اند، پس مردم به اعمال آن قوم، می‌نگرند و ده مرد اسب سوار جنگجو به سوی آنان می‌شتابند، ناگهان همه خاموش می‌گردند، سپس آنان برمی‌گردند و می‌گویند: خداوند، آنان را هلاک کرد و برای آنان کفایت کرد و از سوی گروه دیگر خودشان هلاک شدند.

**فصل: نعیم بن حماد در حدیث دیگری به نقل از کعب الأحبار آورده است:** قوم ترک وارد جزیره العرب خواهند شد، تا جایی که اسب‌هایشان را از آب فرات سیراب می‌کنند، پس خداوند طاعون را بر آنان فرو می‌فرستد و آنان را هلاک می‌کند و از آنان کسی نجات نمی‌یابد، مگر یک نفر.

**فصل: نعیم بن حماد در حدیث دیگری به نقل از عیینه آورده است:** قوم ترک خروج می‌کنند و چیزی جز فرات مانع آنان نمی‌شود، یاران نبرد و سوارکاران و جنگجویان از میان مردم در آن روز «قیس عیلان» است، فرات آنان را درمانده می‌کند و بعد از آن خروج، هیچ قوم ترکی باقی نمی‌ماند.

**فصل: از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند:** «قوم ترک، دو خروج دارند: در یک خروج آذربایجان را نابود می‌کنند و در دیگری به سمت جزیره العرب، خروج می‌کنند و چارپایان حجاز را هلاک می‌کنند (یا اینکه پنهان می‌کنند) و خداوند مسلمانان را یاری می‌رساند و ذبح عظیم

خداوند در میان قوم ترک است، و بعد از آن خروج، هیچ قوم ترکی باقی نمی ماند.

**فصل:** از عبدالله بن عمر روایت شده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «نزدیک است که «بنوقنطور» با شدت و خشونت به سمت اهل خراسان و سیستان بشتابند، تا جایی که چهارپایانشان را به نخل های ابله می بندند، سپس به سمت اهالی بصره می روند، اگر به سرزمین ما وارد شوند یا بر شما فرود آیند، سه دسته می گردند، دسته ای به سوی اعراب جزیره العرب می روند، دسته ای به شام و دسته ای از آنان به سمت دشمنانشان می روند و نشانه آن زمانی است که حکومت سفیهان و نادان بر روی زمین طبقه طبقه و انباشته گردد.

**فصل:** نعیم بن حماد در حدیث دیگری از پیامبر خدا ﷺ آورده است: سرزمینی که به آن بصره یا بصیره گفته می شود، بنوقنطورا به سوی آن سرزمین می روند، و بر رودی که به آن دجله می گویند و دارای درختان نخل است، فرود می آیند و آنان سه گروه می شوند: گروهی به اصل و نسب خود می پیوندند و نابود می شوند، گروهی تنها خودشان را می بینند و کافر می شوند و گروهی خانواده خود را پشت سر می نهند و می جنگند که خداوند به وسیله آنها، پیروزی را ایجاد می کند.

**فصل:** نعیم بن حماد در حدیث دیگری از پیامبر خدا ﷺ نقل کرده است: پس آنان به سه دسته تقسیم می شوند: گروهی که بازمی ایستند، گروهی که به جایگاه پدرانشان؛ یعنی مکان رویش گیاهان خوشبوی شیخ و قيصوم می روند و گروهی که به شام می روند و گروه آخر، بهترین آنان

هستند.

**فصل:** در حدیثی از اُبی هریره نقل شده است که: چشمانشان چون وزغ و چهره‌هایشان چون پیسی‌زدگان است، آنان باعث وقایعی مابین دجله و فرات و در مرج حمار و بر دجله می‌گردند، تا حدی که برای عبور به سوی شام در ابتدای روز، باید صد دینار پرداخته شود و در انتهای روز مبلغ آن افزایش می‌یابد.

**فصل:** از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «قومی که دارای صورت‌های پهن، و چشمان کوچک هستند و چهره‌هایشان چون پیسی‌زدگان است، به سوی امت من می‌آیند، تا اینکه سه مرتبه در جزیره‌العرب به آنان می‌رسند، اما نخستین بار، آن قوم فرار می‌کنند و نجات می‌یابند، بار دوم بعضی از آنان هلاک می‌شوند و بعضی نجات می‌یابند، و بار سوم آتش می‌گیرند و آنان اقوام ترک هستند، قسم به آن کس که جانم در دست اوست، اسب‌هایشان را به دیوارهای مساجد مسلمانان می‌بندند و پیکی همراه با دو یا سه شتر آماده است تا آنچه که در مورد ترک‌ها گفته شود را به آنان برساند تا (در مواقع اضطراری) بگریزند.»

**فصل:** از عبدالله بن عمر نقل شده است که پیامبر خدا فرمودند: «نزدیک است که «بنوقنطورا» شما را از سرزمین عراق بیرون کنند.» عبدالله بن عمر می‌گوید: گفتم: آیا بعد از آن باز می‌گردیم؟ فرمودند: «آیا دوست داری که بازگردی؟» گفتم: آری، فرمود: «بله، شما به زندگی آرام باز می‌گردید.»

**فصل:** حسان بن کریب روایت کرده است: از ابن ذی الکلاع شنیدم که می گفت: در نزد معاویه بودم که ناگهان پیکی، نامه ای را از نزد اربابش از ارمینیه برای معاویه آورد، معاویه آن نامه را خواند و خشمگین شد، سپس کاتب خود را فراخواند و به او گفت: جواب نامه را بنویس! و در نامه یادآور شد که: ترک ها به اطراف سرزمین تورسیده اند و آنجا را مورد غارت و تجاوز قرار داده اند، آن شخص نامه را از معاویه دریافت کرد و مردانی را به اطراف سرزمین خود فرستاد و کسانی را که مورد هجوم ترک ها قرار گرفته بودند، نجات داد. معاویه در نامه ای به او نوشت: مادرت به عزایت بنشیند! با ترک ها مقابله مکن و هیچ یک از افرادی که مورد هجوم آنان قرار گرفته اند، نجات مده! زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «آنان سرانجام به مکان رویش گیاهان خوشبوی شیخ (منا بن الشیخ) خواهند رسید.»

**فصل:** از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «اقوام ترک دو خروج دارند: در یک خروج، به سمت آذربایجان خروج می کنند و در دیگری از آنجا به سمت فرات می شتابند.»

**فصل:** از کعب الأحبار نقل شده است: اقوام ترک به سمت نهر فرات می شتابند، گویی می بینیم که آنان با چارپایان تیزتک خود در کنار نهر فرات به صفا ایستاده اند.

**فصل:** از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «خداوند بر سپاه آنان (ترک) مرگ را یعنی چارپایانشان را می فرستد و آنان را با چارپایانشان سیر می دهد و ذبح عظیم خداوند در میان آنان است و هیچ قوم ترکی، بعد

از آنان باقی نمی ماند.»

**فصل:** از ابن مسعود نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «گویی قوم ترک را سوار بر اسب های نژاد ترک که گوش های تیز دارند، می بینم، در حالی که اسب هایشان را به شطّ فرات بسته اند.»

**فصل:** از عبدالله بن عمرو بن عاص نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «نزدیک است که «بنوقنطورا» شما را از سرزمین عراق بیرون کنند»، گفتم: آیا بعد از آن باز می گردیم؟ فرمود: این را بیشتر دوست داری! پس شما باز می گردید و با آن بازگشت به زندگی آرامی می رسید.»

**فصل:** از حسن بن عبدالرحمان علکی نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «از شروط برپایی ظهور (قیامت) این است که با اقوامی مبارزه می کنید که چهره های مسخره شان چون دیوانگان است و کفش هایشان از جنس مو است، شرط اول را دیده ایم و آنان اقوام ترک هستند و شرط دوم را نیز دیده ایم و آنان قوم کُرد هستند.» حسن بن عبدالرحمان می گوید: زمانی که در شروط زمان ظهور یا قیامت باشی، گویی آن زمان را دیده ای.

**فصل:** از حذیفه بن یمان نقل شده است که: نزدیک است که هیچ درهم و پیمانه ای برای اهل عراق نباشته نگردد و اقوام عجم هستند که مانع آن می شوند و نزدیک است که هیچ دینار و مُدّی برای اهالی شام نباشته نگردد و رومیان مانع آن می گردند.

**فصل:** ابی هریره از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده است که فرمودند: «زمان ظهور نمی رسد تا اینکه با قومی مبارزه کنید که بینی هایشان خمیده و چشمانشان کوچک است و چهره های مسخره شان چون دیوانگان و

بنی خردان است.»

**فصل: نعیم بن حماد به اسناد دیگری از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده است که فرمودند: «در سال شصت و هفت گرانی، در سال شصت و هشت مرگ، در سال شصت و نه نزاع و اختلاف و در سال صد و هفتاد غارت و چپاول روی می دهد، سپس مردم بعد از سال صد و هفتاد به مردی از اهل بیت من شاد می گردند تا اینکه بخشش و ثمرات در زمان او افزایش می یابد و به مردم در تجارت وعده داده می شود.»** حذیفه از ایشان پرسید: اهل آن زمان را چه می شود؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «رحمت پروردگارتان و دعوت پیامبرتان شامل حال آنان می گردد.»

**فصل: از جبیر بن نفیر روایت شده که از پیامبر خدا ﷺ پرسیدند: یا رسول الله! ما را از آنچه روی می دهد، آگاه کن! پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «شما را خبر می دهم که پیامبرتان اختلاف چند سال را به شما وعده می دهد. در سال صد و سی و سه، فرد حکیم و دانشمند از فرزندان خود شاد نمی گردد، در سال صد و پنجاه زنادقه آشکار می شوند و در سال صد و شصت خوراک دو سال خود را ذخیره کنید و در سال صد و شصت و شش رهایی، در سال صد و هفتاد تا سال صد و هشتاد مُلک پادشاهان از آنان گرفته می شود، و در سال صد و نود بر گناهکاران بلا نازل می شود، در سال صد و هفتاد و دو، حادثه پرتاب سنگ (ریزش سنگ) روی می دهد، و همچنین حوادث خسوف، مسخ و ظهور فحشاء (یا زنان فاحشه) روی می دهد و در سال دویست، نابودی، عذابی است که مردم را در بازارها غافلگیر می کند.»**



**فصل:** از جبیر بن نفیر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «اختلاف اصحاب من بیست و پنج سال بعد از وفات من است، که بعضی از آنان، بعضی دیگر را به قتل می‌رسانند، و در سال صد و بیست و پنج، جزع و خزع شدیدی (یا اختلاف بسیاری) روی می‌دهد و بنی‌امیه خلیفه‌ای را به قتل می‌رسانند و در سال صد و سی و سه یکی از میان شما بچه‌سگ را بهتر از فرزند خود تربیت می‌کند و در سال صد و پنجاه زناقه ظهور می‌کند و در سال صد و شصت به مدت یک یا دو سال قحطی و گرسنگی روی می‌دهد، پس هر کس از شما آن سال‌ها را دریابد، باید خوراک خود را ذخیره کند، سپس شهابی از جانب مشرق بیرون می‌آید و در سمت مغرب ناپدید می‌گردد و صدایی مهیب که همه آن صدا را می‌شنوند و در سال صد و شصت و شش هر کس دینی از هم گسسته دارد، باید آن را جمع کند، و هر کس دختری دارد، باید او را به ازدواج (مردی) درآورد و هر کس مجرد است و ازدواج نکرده، باید برای ازدواج صبر کند و هر کس همسری دارد باید از او کناره بگیرد و در سال صد و هفتاد ملک پادشاهان از آنان سلب می‌گردد و در سال صد و هشتاد بلا و در سال صد و نود فتنه و در سال دویست، نابودی است.»

## فصل ۲۰۰

از کعب الأحبار نقل شده است: بنی‌امیه صد سال حکومت می‌کنند و در شصت و چند سال از حکومت آنان شهرهایی ساخته می‌شود و دیوارهایی از آهن که کسی جرأت گذشتن از آن دیوارها را ندارد و قصد

آنها را نمی‌کند، تا اینکه بنی‌امیه آن دیوارها را از جا برمی‌کنند بعد از آن دوباره قصد بالابردن آن دیوارها را می‌کنند، اما نمی‌توانند و از هر طرف آنها را بالا می‌برند، از طرف دیگر فرو می‌ریزد؛ تا اینکه خداوند، آنان را هلاک می‌کند، با میم معاویه حکومتشان را آغاز می‌کنند، و با میم مروان حمار آن را ختم می‌کنند و چرخش سنگ آسیابشان متوقف می‌گردد و حکومتشان سقوط می‌کند و سقوط نمی‌کند مگر زمانی که خلیفه‌ای از آنان خلع شود و دو شتر آنان کشته شوند. و خر سرخ جزیره‌العرب که شیطان و بدترین مردم (از ترس) با او هستند، کشته می‌شود، و آن خر سرخ مروان است که نابودی شهرها و اضطراب‌ها و ناامنی‌ها به دست اوست.

## فصل ۲۰۱

از ابی‌هریره نقل شده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «امت من، چونان امت‌های گذشته، و جب به و جب زمین را می‌گیرند، مردی از ایشان پرسید: همان‌گونه که قوم فارس و روم انجام دادند؟ فرمودند: «آیا مردم (امت‌های گذشته) کسی جز آنان هستند؟!»

## فصل ۲۰۲

از کعب‌الأخبار نقل شده است: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در مناره بر در شرقی دمشق هبوط می‌کند در حالی که جوانی سرخ چهره است و همراه او دو فرشته است که ملازم مرکب او هستند و هیچ کافری، او را

نمی‌بیند و بوی او را استشمام نمی‌کند، مگر اینکه می‌میرد و این به آن خاطر است که وجود مقدس عیسی بن مریم علیها السلام تا هر جا که چشم کار می‌کند، دیده می‌شود، دجال ایشان را می‌بیند و همچون شمع ذوب می‌گردد و می‌میرد و عیسی بن مریم علیها السلام به سوی مسلمانانی که در بیت المقدس است، می‌رود و آنان را از کشته شدن دجال آگاه می‌کند و یک نماز را پشت سر امامشان به جامی آورد، سپس عیسی بن مریم علیها السلام نماز را بر مسلمانان اقامه می‌کند و باقی مانده مسیحیان، مسلمان می‌گردند و عیسی بن مریم علیها السلام می‌ایستد و آنان را به درجاتشان در بهشت، بشارت می‌دهد.

### فصل ۲۰۳

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «هنگامی که عیسی بن مریم علیها السلام قیام می‌کند و دجال را به قتل رساند، بعد از اینکه تا چهل سال بعد از خروج دجال از بهره‌مندی از زندگی خود منع شده بودید، آن شب که خورشید روزش از جانب مغرب طلوع کرد، از زندگی بهره‌مند شوید و زنده شوید، در آن زمان نه کسی می‌میرد و نه بیمار می‌شود و مردان به گوسفندان و چارپایانشان می‌گویند: بروید و در فلان مکان چرا کنید و در فلان ساعت بازگردید، و دام‌ها به چراگاه‌ها می‌نگرند، اما نه از آن خوشه‌ای می‌خورند و نه شاخه‌ای می‌شکنند و مارها و عقرب‌ها بیرون می‌آیند اما به کسی آزار نمی‌رسانند و هیچ‌کس نیز آنان را اذیت و آزار نمی‌کند و درندگان بر در خانه‌ها به دنبال غذا می‌گردند اما به کسی آزار

نمی‌رسانند و مردان یک صاع یا یک مُد، جو یا گندم را بر زمین می‌پاشد بدون اینکه آنها را در زمین بکارد و زمین را شخم بزند، سپس در یک مُد، هفتصد مُد داخل می‌شود. (یعنی در مقابل یک مُد هفتصد مُد برداشت می‌کنند.)»

### فصل ۲۰۴

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد حدیث حبشه و نابودی کعبه روایت شده که فرمودند: «اطراف این خانه (ی کعبه) بسیار طواف کنید؛ زیرا من مردی با ساق پاهای باریک را می‌بینم که بیلی در دست دارد و خانه کعبه را نابود می‌کند.»

**فصل:** ابی هریره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند: «خانه کعبه را مردی از اهالی حبشه که دو ساق پای باریک دارد، خراب می‌کند.»

**فصل:** از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: «ساکنان حبشه به خانه کعبه می‌آیند و آن را ویران می‌سازند و بعد از آن هرگز آباد نمی‌شود و آنان کسانی هستند که گنج‌های آن را بیرون می‌آورند.»

**فصل:** ابی هریره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که ایشان فرمودند: «گویی مردی کر که لب زیرینش شکافته است را بر پشت بام خانه کعبه می‌بینم که با شیشه به آن ضربه می‌زند.»

**فصل:** از عبدالله بن عمر نقل شده است که: خانه کعبه دو بار تخریب می‌گردد و حجرالأسود در مرتبه سوم برداشته می‌شود.

**فصل:** همچنین از عبدالله بن عمر نقل شده است: آنان کسانی هستند

که گنج‌های فرعون را در شهری که به آن «منف» می‌گویند بیرون می‌آوردند و مسلمانان به سمت آنان خروج می‌کنند و با آنان می‌جنگند و آن گنج‌ها را به غنیمت می‌برند، تا اینکه به مردی حبشی در مقابل عبایش فروخته می‌شود.

**فصل: عبدالله بن عمر در حدیثی از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که فرمودند: «گویی مردی حبشی را می‌بینم که موی سرش ریخته است و ساق پاهای باریک دارد و بر روی خانه کعبه نشسته است و آن را با بیل تخریب می‌کند.»**

**فصل: در حدیثی دیگر از عبدالله بن عمر نقل شده است: شنیدم که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «گویی کعبه را می‌بینم که مردی از اهالی حبشه که موی سرش ریخته است در حال تخریب آن است.»**

مجاهد می‌گوید: زمانی که ابن زبیر، خانه کعبه را خراب کرد، به آنجا رفتم تا آنچه را که پیامبر خدا ﷺ در مورد آن فرموده است، ببینم، اما از آنچه ایشان فرموده بودند، چیزی ندیدم.

## فصل ۲۰۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند:

«چارپایان در طول روزگار، سه بار خروج می‌کنند، یک بار از دوردست‌های سرزمین یمن خروج می‌کنند و خبر خروج آن، تا مدت زمانی طولانی در بین اهالی بادیه منتشر می‌شود و خبر آن خروج به قریه - یعنی مکه - نمی‌رسد، و تا مدت زمانی طولانی، یادی از آن خروج

نمی‌شود، سپس بار دیگر در نزدیکی مکه خروج می‌کند و خبر خروج آن در بین اهالی بادیه پخش می‌شود، سپس تا مدت زمانی طولانی یادی از آن خروج نمی‌شود.

بعد از مدتی، یک روز در حالی که مردم در محترم‌ترین و بهترین و گرامی‌ترین مساجد نزد خداوند متعال، یعنی مسجدالحرام هستند، چیزی موجب ترس آنان نمی‌شود مگر قسمتی از مسجد بین رکن الأسود تا باب بنی مخزوم، سمت راست بیرونی، به طرف مسجد که چارپا، ایستاده است و مردم از دیدن آن به لرزه می‌افتند و پراکنده می‌شوند، و گروهی از مسلمانان در برابر او نمایان می‌شوند و زمانی که دانستند آنها نمی‌توانند، خدا را عاجز کنند، آن چارپا بر آنان خروج می‌کند و خاک را از سر خود می‌تکاند و به سوی آنان می‌آید پس چهره‌هایشان از دیدن آن چون ستارگان درخشان می‌گردد، سپس آن چارپا پشت می‌کند و می‌رود و هیچ جوینده‌ای آن را نمی‌یابد و هیچ گریزانی او را خسته و عاجز نمی‌کند تا جایی که، مرد از آن به نماز پناه می‌برد و آن چارپا از پشت آن مرد می‌آید و می‌گوید: ای فلانی! اکنون نماز می‌خوانی؟ آن مرد رو به چارپا می‌کند و چارپا او را به وحشت می‌اندازد، سپس می‌رود و مردم در شهر و دیار خود با یکدیگر همراه و قرین می‌گردند و در سفرهایشان یار و همراه یکدیگر می‌گردند و در اموالشان با یکدیگر شریک می‌شوند و کافر از مؤمن شناخته می‌شود تا جایی که کافر به مؤمن می‌گوید: ای مؤمن! حق مرا ادا کن! و مؤمن به کافر می‌گوید: ای کافر! حق مرا ادا کن.»

## فصل ۲۰۶

از حذیفه بن یمان نقل شده است که: چارپا، سه بار خروج می‌کند، ابتدا در بعضی از بادیه‌ها خروج می‌کند، سپس پنهان می‌شود؛ یعنی باز می‌ایستد بار دیگر در بعضی از روستاها خروج می‌کند تا اینکه ذکر آن منتشر می‌گردد و در این خروج، حاکمان، خون‌ها می‌ریزند سپس باز می‌ایستد و در حالی که مردم در شریف‌ترین و عظیم‌ترین و برترین مساجد هستند و ما گمان کردیم که آن مسجد، مسجد الحرام نام گرفته در حالی که این‌گونه نیست زمین بالا می‌رود و مردم می‌گریزند و گروهی از مسلمانان باقی می‌مانند و می‌گویند: چیزی ما را از فرمان خداوند، نجات نمی‌دهد، آن چارپا بر آنان خروج می‌کند و چهره‌هایشان چونان ستاره‌ای درخشان می‌گردد، سپس آن چارپا می‌رود و هیچ جوینده‌ای آن را نمی‌یابد، و هیچ گریزانی او را در مانده نمی‌کند، سپس در حالی که مردی در نماز است از پشت سر او می‌آید و می‌گوید: به خدا قسم که تو از اهل نماز نیستی. پس مرد از دست آن چارپا می‌گریزد و آن چارپا او را هلاک می‌کند، پس در آن زمان، چهره مؤمن می‌درخشد و چارپا کافر را نابود می‌کند. به حذیفه گفته شد: ای حذیفه! مردم در آن روز چه می‌شوند؟ حذیفه گفت: همسایگان خانه‌ها، شریکان اموال و یاران در سفرهای می‌گردند.

## فصل ۲۰۷

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «چارپا خروج می‌کند، در حالی که عصای موسی علیهِ السلام و انگشتر سلیمان علیهِ السلام با او است، چهره مؤمن را

با عصا روشن می‌کند و بینی کافر را با انگشتر مُهر می‌کند و می‌بندد.»  
 نعیم بن حماد در حدیثی آورده است: آن چارپا، شتری پرموست که موهایش نرم و انبوه است، چار دست و پا دارد که در بعضی از بیابان‌های تهامه خروج می‌کند و در حدیث دیگری از شعبی آورده است: چارپای زمین، شتری پُرپشم است که سرش به آسمان می‌رسد.  
 و همچنین نعیم بن حماد در حدیث دیگری آورده است: آن چارپا از شکافی در منطقه صفا، خروج می‌کند.

### فصل ۲۰۸

از عبدالله بن عمر نقل شده است: بدکاران، بعد از نیکوکاران صد و بیست سال حکومت می‌کنند و کسی ابتدای آن رانمی‌داند.

### فصل ۲۰۹

باز عبدالله بن عمر روایت کرده است: بعد از اینکه خورشید از سمت مغرب طلوع کرد، مردم صد و بیست سال باقی می‌مانند.

### فصل ۲۱۰

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «چارپا، بعد از طلوع خورشید خروج می‌کند و زمانی که خروج کرد، شیطان را در حالی که در سجده است به قتل می‌رساند و بعد از کشته شدن شیطان، مؤمنان در زمین به مدت چهل سال از زندگی بهره‌مند می‌گردند و در آن مدت چیزی را



طلب نمی‌کنند مگر اینکه به آنان داده می‌شود و آن را می‌یابند، و هیچ ظلم و جور، باقی نمی‌ماند و همهٔ اشیاء باخشنودی یا ناخشنودی تسلیم خداوند جهانیان می‌گردند، مؤمنان آرزوی خشنودی و کافران و درندگان و پرندگان با ناخشنودی تسلیم پروردگار می‌شوند تا جایی که هیچ درنده‌ای، چارپا و پرنده‌ای را آزار نمی‌رساند و مؤمنان می‌زایند و نمی‌میرند تا اینکه چهل سال بعد از خروج چارپا به پایان می‌رسد، سپس مرگ به آنان باز می‌گردد، و به خواست و ارادهٔ خداوند، آنان (از ادامهٔ زندگی) باز می‌ایستند و مرگ به سوی مؤمنان می‌شتابد و هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند. کافر می‌گوید: ما از مؤمنان در ترس و هراس بودیم، اکنون کسی از آنان باقی نمانده است، اما کسی از ما به خاطر عدم بی‌بندوباری نمرده است، سپس در میان راهها، همچون چارپایان به بی‌بندوباری مشغول می‌شوند یکی از آنان بر مادر و خواهر و دختر خود روی می‌آورد و در میان راه با او نزدیکی می‌کند، سپس از او دست می‌کشد و دیگری بر او چون حیوان می‌جهد، نه کارشان را انکار می‌کنند و نه غیرت می‌ورزند، بهترین آنان در آن روز کسی است که می‌گوید: اگر از میان راه به کناری بروید بهتر است، پس با این روش که در پیش گرفته‌اند، دیگر کسی از فرزندان نکاح در میان آنان باقی نمی‌ماند و تمام اهل زمین از فرزندان زنا می‌گردند، سپس به ارادهٔ خداوند از عملشان باز می‌ایستند و خداوند به مدت سی سال رحم‌های زنان را عقیم می‌گرداند و هیچ زنی نمی‌زاید و در روی زمین، کودکی یافت نمی‌شود و تمام اهل زمین فرزندان زنا و از بدترین مردمان می‌گردند و قیامت بر آنان برپا می‌شود.

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس می‌گوید: این پایان شرح کتاب «الفتن» تألیف نعیم بن حماد مدنی است، که در روز دوشنبه مصادف با پانزدهم محرم سال ۳۶۳ ه.ق، در منزلم در حله به پایان رسید، که در بغداد به قصد زیارت مولایم، امام حسین علیه السلام<sup>۱</sup> و مولایم، علی علیه السلام حضور یافتم و چند روزی را در حله به قصد انجام مهمات دینی ساکن شدم و اگر کسی، آنچه را که ما ذکر کردیم، مخالف با حقیقتی دید که ما روایت کردیم، آن کسی که آن مطالب را ذکر کرده باید اهل درک و شناخت باشد و ما از سرزنش در دنیا و آخرت مبرا هستیم، و قصد ما تنها، پرده‌گشودن از آن چیزهایی است که به آنها اشاره شده است و جناب مصنف نعیم بن حماد از رجال شیعه اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نمی‌باشد. والحمد لله رب العالمین و صلاته علی سید المرسلین محمد النبی و آله الطاهرين.

۱. ذکر مولایم حسین (ع) را بر مولایم علی (ع) مقدم داشتیم؛ زیرا زمانی که به بغداد رسیدم ابتدا به زیارت مزار امام حسین (ع) رفتم، سپس به زیارت مولایم علی (ع).

## بخش دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلاته علی سید المرسلین محمد النبی وآله الطاهرین

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس علوی فاطمی می گوید:  
با زبان حال، خداوند عزوجل را ستایش می کنم از زمانی که مرا مشمول  
نعمت های لایزال خود قرار داد، آن نعمت های دائمی و بلاانقطاع؛ هر  
چند حمد و ستایش بر صفات کمال خداوند، بی انتهاست و گواهی  
می دهم که پروردگاری جز او نیست، گواهی ای که از روی اخلاص کامل و  
دربردارنده موهبت های بی شائبه منعم است و گواهی می دهم که جدم  
محمد (صلوات الله علیه وآله) شریف ترین و داناترین کسانی است که به  
اسرار یگانگی خداوند و انوار آن متصف است و او کسی است که  
هدایتگر به بالاترین درجات توحید است و گواهی می دهم که نایبان  
ایشان (علیهم السلام) محافظان اسرار و نشانه های توحید هستند و عهده دار  
صیانت آن از کسانی که در کشف شمس و اقمار آن با حيله و نیرنگ  
هجوم می آورند. پس لازم است که بر مرکب های قدرت و در موکب های

نبوت حرکت کنند، آنان لباس عصمت و جلالت و سلاح صاحب رسالت را بر تن کرده‌اند، چون همت‌هایشان محکم و قوی است و با چراغ او حرکت می‌کنند، و خطر آن کسانی که قصد آنان را می‌کنند، دور می‌کنند، تا اینکه تصدیق آن‌چه که قرآن محفوظ از آن سخن گفته است، کامل شود

﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>

اما بعد: عزم آن دارم که در این صفحات، مطالبی را که در کتاب «الفتن» تألیف السلیلی ابن احمد بن عیسی بن شیخ حسائی به‌طور اتفاقی یافتیم، شرح دهم.

سلیلی از راویان اهل سنت است و کتاب او «الفتن» از نسخه‌ای است که اصل آن در مدرسه‌ای معروف به «مزکی» در سمت غربی بلاد میانه است و تاریخ نگارش این کتاب در سال ۳۰۷ ه.ق است و شناخت مطالب آن برعهده راویان است و من از خطر آن مبراهستم؛ زیرا من تنها حکایت‌کننده لفظ و معنای دریافتی آن می‌باشم.

## فصل ۱

در کتاب «الفتن» تألیف سلیلی از ابن عباس نقل شده است که: دنیا یک جمعه از جمعه‌های آخرت است که مدت آن هفت هزار سال است و شش هزار و صد سال آن گذشته است و چند صدسال از آن باقی مانده است، و بر علیه این نظر اتفاق نظر وجود ندارد.

و از کعب الأحبار روایت شده است: دنیا شش هزار سال است. و از

و هب روایت شده است: دنیا، شش هزار سال است و در حدیث دیگری که به ابن رمل جهنمی استناد داده شده است آمده است: به پیامبر خدا ﷺ عرض کردم: دیدم در راهی قدم گذاشته‌ام و از آن می‌گذرم و آن راه به چمنزاری ختم می‌شود تا اینکه به دورترین مکان آن چمنزار رسیدم. ای رسول خدا! ناگهان به شما بر منبری که دارای هفت درجه بود، برخورد کردم و شما در بالاترین درجه آن بودید. پیامبر ﷺ فرمودند: «در مورد منبری که تو در آن هفت درجه دیدی و من در بالاترین درجه آن بودم اینکه دنیا هفت هزار سال است و من در انتهای آن هستم.»

## فصل ۲

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: اسلام با غربت آغاز شد و به غربت بازخواهد گشت، همان‌گونه که آغاز شد، پس خوشا به حال غریبان. به ایشان عرض شد: غریبان چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: «کسانی که آن زمان که مردم دچار فساد شدند، در میان آنان اصلاح ایجاد کنند.»

## فصل ۳

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «علم را بگیرید، قبل از اینکه تمام شود.» به ایشان عرض شد: چگونه تمام می‌شود در حالی که کتاب خدا در میان ماست؟ پیامبر ﷺ خشمگین شدند - خدا ایشان را خشمگین نکند - سپس فرمودند: «مادرانتان به عزایتان بنشینند، آیا مگر

تورات و انجیل و در بین بنی اسرائیل نبود؟ اما آنان را از چیزی بی نیاز نکرد، همانا رفتن علم، رفتن دارندگان آن است.» و پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را سه بار تکرار فرمودند.

#### فصل ۴

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «زمانی که خداوند، عقل را آفرید، به آن فرمود: پشت کن! پس عقل پشت کرد، سپس به آن فرمود: روی بیاور! پس عقل روی آورد و خداوند تبارک و تعالی به آن فرمود: چیزی را خلق نکردم که در نزد من از تو محبوب تر باشد و برای من از تو گرامی تر باشد، پس به وسیله تو می گیرم و به وسیله تو عطا می کنم و به وسیله تو می شناسانم، برای تو ثواب و بر علیه تو عقاب است.»

#### فصل ۵

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «بر مردم زمانی می رسد که عقل های مردمان دچار انحراف می گردد تا جایی که هرگز کسی که عاقل باشد دیده نمی شود.»

#### فصل ۶

از ابن عباس نقل شده است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دو قبر عبور کرد و فرمود: «این دو نفر عذاب می شوند؛ اما نه زیاد، چرا که یکی از آنها، سخن چینی می کرد و دیگری در انظار ادرار می کرد.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله شاخه خرماي تازه ای را برداشتند، و آن را به دو نیم کردند و در هر قبر

یک نصف را فرو بردند، به ایشان عرض کردند: یا رسول الله! برای چه این کار را انجام دادید؟ فرمودند: امید است، تا زمانی که این دو شاخه خشک نشده‌اند، عذاب آنان تخفیف یابد.

## فصل ۷

از انس بن مالک نقل شده است که: ما در دفن کردن پیامبر ﷺ هیچ اقدامی نکردیم تا اینکه در قلب‌های خود منکر او شدیم.

## فصل ۸

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «من چشم فتنه را درآوردم و اگر من نبودم، اهل جمل و اهل صفین و نهروان، کشته نمی شدند از من پرسید، قبل از اینکه مرا از دست بدهید، چه از دنیا بروم و چه کشته شوم، بلکه کشته می شوم به دست شقی ترین فردی که شمشیرش را از خون والاترین خضاب می کند، قسم به کسی که دانه را شکافت و باد را برانگیخت، از من در مورد آنچه که بین من و بین قیام قیامت است، در مورد گروهی که صدها نفر را گمراه می کنند یا صدها نفر را هدایت می کنند، نمی پرسید، مگر اینکه شما را به پیشوا و رهبر و فراخواننده آن گروه، خبر می دهم.»

و باز از ایشان نقل شده که فرمودند: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داد تا با ناکثین و مارقین و قاسطین بجنگم و اگر مرا به گروه چهارمی نیز فرمان می داد، قطعاً با آنان می جنگیدم.»

## فصل ۹

از علی بن ربیعہ مالکی نقل شده است که شنیدم که امام علی علیه السلام بر منبر کوفه فرمودند: «پیامبر صلی الله علیه و آله به من وعده داد که امت به زودی در مورد من حیلہ و نیرنگ می کنند.» در روایت کاملی از ابو موسی اشعری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است که: امت من به زودی در مورد علی علیه السلام حیلہ و نیرنگ به کار می برند.

## فصل ۱۰

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که ایشان در مورد بر حذر داشتن عایشه از آنچه در بصره انجام داد فرمودند: کاش می دانستم که سگ های منطقه حوئب بر کدام یک از شما پارس می کند که در سمت راست و سمت چپ چنین شخصی گروههایی از مردم کشته می شوند.»

## فصل ۱۱

از قیس بن اُبی حازم نقل شده است که: مروان بن حکم در روز جنگ جمل، تیری در زانوی طلحه نشاند و خون از آن جاری شد، زمانی که جلوی خونریزی را می گرفتند متوقف می شد و زمانی که او را رها می کردند، خون به راه می افتاد، سپس سرزخم زانوی طلحه را بستند، اما زانویش ورم کرد، مروان گفت: او را رها کنید که آن تیری از جانب خداوند است. در نتیجه طلحه کشته شد و او را در ساحل «الکلا» (یعنی سرسبز) دفن کردند و بعضی از افراد خانواده اش دیدند که طلحه می گوید: آیا مرا



از این آب بیرون نمی‌برید؟ چرا که سه مرتبه غرق شدم، پس قبر او را شکافتند و ناگاه با قبر سرسبز او که چون گیاه سلق گشته بود، روبرو شدند و آب را که تا صورت و ریش او بالا آمده بود، از او دور کردند، سپس او را بیرون آوردند و زمین آب را در خود فروبرد، بنابراین خانه‌ای از خانه‌های بنی‌بکره را برای او خریدند و او را در آنجا دفن کردند.

## فصل ۱۲

در کتاب «الفتن» سلیلی در مورد اعتراف زبیر به برحذر داشتن پیامبر از جنگ با علی علیه السلام آمده است: روزی که زبیر با علی علیه السلام روبرو شد، علی علیه السلام در حالی که او را به هدایت فرامی‌خواند فرمود: ای زبیر! تو را به خدا قسم می‌دهم، آیا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشنیدی که می‌فرماید: تو با من وارد جنگ می‌شوی در حالی که نسبت به من ظالم هستی. زبیر گفت: بله، و اما فراموش کردم.

## فصل ۱۳

در کتاب «الفتن» سلیلی در مورد سخن معاویه که گفت «تنها برای ولایت آمده‌ام» از سعید بن سوید نقل شده است که معاویه برای مردم خطبه خواند و گفت: ای اهل کوفه! آیا ندیدید که من برای نماز و روزه شما جنگیدم؛ بلکه به این علت جنگیدم که بر شما ولایت داشته باشم و خداوند مرا به این امر فرمان داده است با اینکه این خلاف میل شماست.

## فصل ۱۴

در کتاب «الفتن» سلیلی در مورد گواهی عایشه به این که معاویه جزء گروه ستمگر است از عایشه از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که به عمّار یا سرفرمودند: تو را گروه ستمگر به قتل می‌رسانند.

## فصل ۱۵

از سعید بن جبیر نقل شده است: هشتصد نفر از انصار و نهصد نفر از اهالی بیعت رضوان با علی علیه السلام بودند. و در حدیث دیگری از حکم بن نافع آمده است: هشتاد نفر از اصحاب جنگ بدر و دویست و پنجاه نفر از بیعت‌کنندگان زیر درخت، همراه علی علیه السلام در جنگ بودند. در حدیث دیگری آورده است که اوئیس قرنی در روز جنگ صفین همراه علی علیه السلام بود.

## فصل ۱۶

از ابی سعید خدری نقل شده است: پیامبر خدا ﷺ در حال تقسیم اموال بودند که ذوالخویصره که از قبیله بنی تمیم بود، برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! عدالت را رعایت کن! پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «وای بر تو! اگر من عدالت نوزم، پس چه کسی عدالت پیشه است؟» عمر گفت: ای پیامبر خدا! اجازه بده تا گردن منافق را بزنم! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «نه، او یارانی دارد که نماز و روزه‌شان را سبک می‌شمارند، آنان از دین خارج می‌شوند، آن‌گونه که تیر از کمان خارج می‌گردد. سپس چیزی جز

تکه گوشتهای پاره و خون در آن دیده نمی شود، گروهی از مردم خروج می کنند و نشانه آنان مردی است که دچار ارتعاش است و یکی از دستانش چون پستان زن است و نصف جسم او، جسم مرد است.

ابوسعید خدری می گوید: گواهی می دهم که شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را فرمودند و گواهی می دهم که من با علی علیه السلام زمانی که با آنان جنگید، همراه بودم و ایشان بسیاری از آنان را به قتل رساند و علی علیه السلام دارای آن صفتی بود، که پیامبر صلی الله علیه و آله توصیفش فرمود.

## فصل ۱۷

از شعبی نقل شده است که:

زمانی که سفیان بن ابی لیلی از نزد معاویه برگشت به نزد حسن بن علی علیه السلام در مدینه رفت و ایشان را در حیاط مقابل خانه اش یافت و زمانی که خدمت ایشان رسید، گفت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین. امام حسن علیه السلام فرمود: ای سفیان پایین بیا و شتاب مکن، چه گفتی؟ سفیان گفت: گفتم: السلام علیک یا امیرالمؤمنین! فرمود: «علت خطاب من با این لفظ چه بود؟ تو چیزی را بیان کردی که باعث ترک جنگ و بازگشت من به مدینه شد، ای سفیان تو مرا با این لفظ مورد خطاب قرار دادی، همانا من از امام علی علیه السلام شنیدم که فرمود: شبها و روزها به فراموشی سپرده نمی شوند تا اینکه این امت بر مردی تجمع می کنند، که آسوده خاطر و گشاده حلقوم است که می خورد و سیر نمی شود و نمی میرد تا اینکه در روی زمین هیچ عذراورنده و در آسمان هیچ یاریگری، برای او باقی

نمی ماند. آن شخص معاویه است و من دانستم که فرمان خداوند، رسیده است، در آن هنگام، صدای اذان به گوش رسید، امام حسن علیه السلام فرمود: ای سفیان! آیا به مسجد می آیی؟ سفیان گفت: گفتم بله، پس به اتفاق حسن بن علی علیه السلام بیرون آمدم و به راه افتادیم، تا اینکه به مرد شیردوشی که شتر آن حضرت رامی دوشید، رسیدیم. آن مرد شیردوشید و حسن بن علی علیه السلام از آن نوشید و مرا نیز سیراب کرد و فرمود: ای سفیان! چه چیز تو را آورد؟ سفیان گفت: گفتم: قسم به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را با هدایت و دین حق مبعوث کرد، حبّ و دوستی شما.

امام فرمود: ای سفیان، بشارت بر تو باد، که من از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اهل بیت من و افرادی از امت من که مرا دوست دارند، بر من در کنار حوض کوثر وارد می شوند، سپس دو انگشت خود را مانند این دو انگشت من (سبّابه و اشاره) مساوی قرار داد - و اگر می خواستم این دو انگشت (شصت و اشاره) رامی گفتم - و بین دو انگشت مساوی فضیلتی برای یکی از آن دو بر دیگری نیست.» ای سفیان بر تو بشارت باد، دنیا نیکوکاران و بدکاران را گسترده می کند، تا اینکه خداوند، امام بر حق از خاندان محمد صلی الله علیه و آله را برمی انگیزد.»

در حدیث دیگری از حسن بن علی علیه السلام آمده است که فرمود: «همانا، مردم رامی بینم که می گویند: «حسن بن علی از روی رضایت و بدون هیچ ناخشنودی با معاویه بیعت کرد». به خدا قسم من این کار را انجام ندادم تا اینکه اهل عراق، مرا ترک یاری کردند و اگر ترک یاری آنان نبود، حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن با او بیعت نمی کردم.»

## فصل ۱۸

از عبدالرزاق بن همام و او از پدرش روایت کرده است: علی علیه السلام سر و صدایی را شنید و فرمود: این سر و صدا چیست؟ گفتند: معاویه به هلاکت رسید. امام فرمود: هرگز، قسم به آن کس که جانم در دست اوست، معاویه نمی میرد، تا اینکه امر خلافت در دست او این چنین جمع شود. و امام اشاره به نود و سه شکایت نامه ای که در دستشان بود کرد و فرمود: این چنین.

عبدالرزاق بن همام می گوید: به علی علیه السلام عرض شد: پس برای چه با معاویه می جنگید؟ فرمود: تا در آنچه که بین من و خداوند عزوجل، گفته ام، من عذر بیاورم. همانا پیامبر صلی الله علیه و آله به قتل ناکثین و قاسطین و مارقین دستور داد و معاویه یکی از آنان است، پس آیا جایز است که جنگ با آنان ترک شود، همان گونه که خداوند، قرآن را نازل فرمود و فرمان به ایمان داد، هر کسی می داند که معاویه ایمان نمی آورد.

## فصل ۱۹

از محمد بن لبید نقل شده است: گروهی از افراد قوم از بنی عبدالأشهل که شاهد جنگ بدر بوده اند گفته اند: در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم در حالی که معاویه نیز با ما بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله با انگشت خود به شکم معاویه اشاره کرد و فرمود: «این (شکم) روزی طالب حکومت می شود، پس اگر او را دیدید که این کار را انجام داد، شکمش را بشکافید.» در حدیث دیگری از ابی سعید خدری آمده است: پیامبر

خدا ﷺ فرمودند: «اگر معاویه را دیدید که بر منبر من خطبه می خواند، او را به قتل برسانید.»

باز در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: معاویه، فرعون این امت و عمرو بن عاص همامان آن است.

## فصل ۲۰

از سلمان فارسی نقل شده است: شنیدم پیامبر خدا ﷺ می فرماید: «امت من به سه فرقه تقسیم خواهند شد: فرقه‌ای از آنها که بر حق هستند و باطل چیزی از آن حق را کم نمی کند و آن فرقه، دوستدار اهل بیت من هستند و مثل آن، مثل صاحب طلای سرخ است که آن را گداخته کرده و آن طلای گداخته، چیزی جز خیر را افزون نمی کند. فرقه‌ای از آنان که بر باطل هستند و حق، چیزی از آن باطل را کم نمی کند آن فرقه من و اهل بیت مرا دشمن می دارند و مثل آنان، مثل صاحب آهن ناخالص است که آن را گداخته کرده و آن آهن گداخته، چیزی جز شرّ و بدی را برای او زیاد نمی کند. و فرقه سوم که در میان آن دو فرقه مانند سامری می گردند و نمی گویند: سیاست نه، بلکه می گویند: جهاد نه، که امام و پیشوای آنان ابو موسی اشعری است.»

## فصل ۲۱

از سالم حنفی نقل شده است: حضرت علی علیه السلام در حالی که در حیاط نشسته بودند مردم را فراخواندند و حدود صد نفر ایشان را اجابت

کردند. سپس فرمودند: «قسم به خداوند آسمان و زمین، قسم به خداوند آسمان و زمین، همانا خلیل من، محمد صلی الله علیه و آله در مورد امت خود با من سخن گفت که بعد از او با من حيله و نیرنگ می کنند، این عهدهی بسته شده و قضایی تعیین شده است و هرکس بر من دروغ بزند، دچار خسران شده است.»

از انس بن مالک نقل شده است: من همراه با علی علیه السلام و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از بوستان های مدینه بودیم که از باغی گذشتیم. علی علیه السلام فرمود: ای نبی خدا! این باغ چه زیباست! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: باغ تو در بهشت از این باغ زیباتر است. سپس از باغی دیگر گذشتیم و علی علیه السلام فرمودند: ای نبی خدا! این باغ چه زیباست! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: باغ تو در بهشت، از این باغ زیباتر است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سرشان را بر شانه علی علیه السلام گذاردند و گریستند. علی علیه السلام فرمودند: ای رسول خدا! چه چیزی شما را به گریه انداخت؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «کینه هایی در سینه های قومی که آن کینه ها را آشکار نمی کنند تا زمانی که از من دور شوند یا اینکه مرا از دست بدهند.»

## فصل ۲۲

از ابن عباس نقل شده است: از مدینه می آمدیم، در حالی که هفتصد سوار بودیم، بعضی از همراهان ما گفتند: ما، همه سرخوران هستیم، پس به کجا می رویم، آیا به سوی قومی می رویم که همه به خاطر خون عثمان می جنگند؟ و این سخن در میان آنان پخش شد. ابن عباس می گوید: به

نزد علی علیه السلام رفتم و گفتم: آیا نمی بینی که این سخن در میان مردم پخش شده که می گویند: ما سرخوران هستیم به کجا می رویم؟ به سوی صد هزار نفری که همه به خاطر خون عثمان می جنگند. پس علی علیه السلام برای مردم خطبه خواند و فرمود: قسم به آن کس که جانم در دست اوست، طلحه و زبیر کشته خواهند شد و اهل بصره شکست خواهند خورد و از اهالی کوفه پنج هزار و ششصد یا پانصد نفر به سمت شما خروج خواهند کرد.»

ابن عباس می گوید: به راه افتادیم، و در راه سیاهی ای دیدیم، و دیدیم که مردی پیش می آید، به سمت آن مرد رفتم و از او پرسیدم: چه تعداد هستید؟ گفت: پنج هزار و ششصد نفر. دو مرد دیگر نیز آمدند و از آنان نیز پرسیدم و آنان همین جواب را به من دادند.

### فصل ۲۳

از ام حکیم، دختر عمرو بن سنان جدلیه نقل شده است: از علی علیه السلام شنیدم که مردی به نزد ایشان آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برای خالد بن عرفطه طلب آمرزش کن؛ زیرا که او در سرزمین تیم مرده است! علی علیه السلام فرمود: «دروغ می گویی! به خدا قسم که او نمرده است و نمی میرد، تا اینکه از این در وارد شود در حالی که پرچم گمراهی را حمل می کند، سپس علی علیه السلام به سمت باب الفیل اشاره کردند. ام حکیم می گوید: خالد بن عرفطه را دیدم که پرچم معاویه را حمل می کند تا اینکه آن پرچم را وارد دری کرد که علی علیه السلام به آن اشاره فرمود، سپس آن را در وسط مسجد فرورد در حالی که معاویه رو به قبله فرود آمده بود.



## فصل ۲۴

از ام سلمه نقل شده است که: پیامبر ﷺ در خانه من بودند که فرمود: کسی وارد نشود، سپس گریه پیامبر ﷺ را شنیدم، داخل حجره ایشان شدم، ناگهان حسین علیه السلام را داخل حجره ایشان دیدم که پیامبر ﷺ سر او را نوازش می کرد و می گریست. عرض کردم: به خدا قسم، هنگامی که داخل حجره شد متوجه او نشدم. پیامبر ﷺ فرمود: جبرئیل با ما داخل خانه بود و به من فرمود: آیا حسین را دوست داری؟ گفتم: اما از عشق دنیوی، بله. جبرئیل فرمود: امت تو او را در زمینی که به آن کربلا گفته می شود به قتل خواهند رساند. سپس جبرئیل مقداری از تربت کربلا را برگرفت و آن را به من نشان داد. سپس زمانی که حسین علیه السلام (از سوی دشمنان) محاصره شدند، فرمودند: نام این زمین چیست؟ گفتند: کربلا، فرمود: پیامبر خدا ﷺ راست گفت، سرزمین کربلا.

## فصل ۲۵

از میمون بن شیبان نقل شده است: همراه با علی بن ابی طالب علیه السلام از صفین می آمدیم تا اینکه به کربلا رسیدیم. حضرت علی علیه السلام سوار بر قاطری بودند، پس از قاطر فرود آمدند و از زیر سم آن، مشتی خاک برگرفتند و بوئیدند و آن را بوسیدند و بر چشمانشان گذاشتند. سپس گریستند و فرمودند: چه حبیبی در این مکان کشته می شود! گویی به افراد گرانقدری از خاندان پیامبر ﷺ می نگریم که در این وادی ساکن شده اند، و شما به سوی آنان خروج کرده اید و آنان را به قتل رسانده اید! وای بر شما،

از آنان و وای (اندوه) بر آنان از شما! شهدایی بهتر از آنها نمی شناسم مگر شهدایی که خداوند آنان را به عنوان همراهان محمد ﷺ در جنگ بدر آفرید. سپس فرمودند: پای الاغ یا فک الاغی را برایم بیاورید. میمون بن شیبان می گوید: پای الاغ مرده ای را برای ایشان بردم و ایشان آن را در مکانی که سُم قاطر قرار گرفته بود، در زمین فرو بردند و زمانی که حسین علیه السلام کشته شد به آنجا رفتم و پای الاغ را از مکانی که خون ایشان ریخته بود، بیرون آوردم، در حالی که اصحاب حسین علیه السلام در اطراف ایشان مأوی گزیده بودند.

## فصل ۲۶

از عبدالله بن یحیی کندی از پدرش نقل شده است: همراه با علی بن ابیطالب علیه السلام از صفین باز می گشتیم و زمانی که علی علیه السلام در نینوا قدم گذاشتند، ندا دادند: یا ابا عبدالله! در شط فرات توقف کن! سپس امام حسن علیه السلام رو به ایشان کردند و فرمودند: یا امیرالمؤمنین! چه شده است؟ امام علی علیه السلام فرمودند: بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که اشک از چشمان مبارکشان فرو می ریخت، گفتم: پدر و مادرم به فدایتان باد، برای چه اشک می ریزید؟ پیامبر فرمودند: «اندکی قبل جبرئیل به نزد آمد و فرمود: حسین علیه السلام بر شط فرات کشته می شود و فرمود: آیا می خواهی که بوی تربت او را به مشامت برسانم؟ گفتم: بله، پس جبرئیل دست خود را دراز کرد و مستی از خاک او برگرفت و من آن استشمام کردم، از آن زمان دیگر نمی توانم از ریزش اشک هایم جلوگیری کنم.»

## فصل ۲۷

در کتاب محمد بن جریر طبری با نام «عیون أخبار بنی هاشم» آمده است: روزی معاویه رو به بنی هاشم کرد و گفت: شما می خواهید، خلافت را همچون نبوت مستحق خود بدانید در حالی که خلافت و نبوت در یک نفر جمع نمی شود. قسم به جانم که حجّت شما در خلافت بر مردم مشتبه شده است، شما می گوئید: اهل بیت خدا هستیم و نبوت و جایگاه آن در میان ما و خلافت در غیر ما چه می شود؟ و این شبهه‌ای است که در آن تزویر و مکر است، و شبهه، شبهه نام گرفته است؛ زیرا تا زمانی که شناخته شود، شبهه به حقّ است. همانا که خلافت در میان زندگان قریش، با رضایت عامّه مردم و مشورت خواص آنان در گردش است، مردم نگفتند: کاش بنی هاشم بر ما ولایت می یافتند و اگر بر ما ولایت می یافتند برای ما در دین و دنیایمان بهتر بود. آنان برگرد غیر از شما جمع شده‌اند که شما را از خلافت باز می دارند، اگر دیروز در امر خلافت از آنان کناره می گرفتم، امروز به خاطر آن با ما نمی جنگیدید، شما گمان کرده‌اید که برای شما حکومت هاشمی و مهدی قائم است، در حالی که مهدی، عیسی بن مریم علیه السلام است و امر خلافت در دستان ماست تا زمانی که آن را به عیسی علیه السلام تسلیم کنیم، به جانم سوگند باد که قوم عاد و صاعقه ثمود از شما برای مردم هلاک کننده تر نیست.»

معاویه ساکت شد، سپس عبدالله بن عباس برخاست و بعد از حمد و سپاس خداوند گفت: اینکه می گویی ما (بنی هاشم) به سبب نبوت مستحقّ خلافت نیستیم، پس مستحقّ چه هستیم؟ و سخن تو که می گویی:

خلافت و نبوت در یک نفر جمع نمی شود، پس سخن خداوند متعال کجاست که می فرماید: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup> کتاب، نبوت است و حکمت، سنت است و مُلک، خلافت است. ما خاندان ابراهیم هستیم و فرمان خداوند در میان ما و آنان (آل ابراهیم) یکی است و سنت در بین ما و آنان جاری است. و اما اینکه می گویی: حجت ما در خلافت بر مردم مشتبه شده است، به خدا قسم که حجت ما درخشنده تر از خورشید و روشن تر از ماه است و تو آن را می دانی، اما رویگردانی تو و پشت کردن تو به ما به این خاطر است که ما، برادرت و جدّت و عمویت و دایی ات را کشته ایم، پس بر آن استخوان های پوسیده و ارواح افتاده در پرتگاه گریه مکن و برای خون هایی غضب مکن که شرک و کفر آنها را حلال شمرد و اسلام آن خون ها را خوار شمرد، اما اینک مردم برگرد ما جمع شدند، پس آنچه را که از ما منع کردند بزرگ تر از آن چیزی است که ما آن را از آنان منع کردیم و هر چیز، زمانی که حاصل آن به دست آمد، حقش اثبات و باطلش از بین می رود.

اما سخن تو که می گویی: ما گمان کرده ایم که حکومت مهدوی برای ماست پس گمان در کتاب خداوند، شک است، همانا خداوند سبحان می فرماید: ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ﴾ و همه به این مطلب گواهی می دهند که اگر حتی یک روز از دنیا باقی مانده باشد، حکومت برای ماست، که حکومت خداوند در آن روز است و برای ما مهدی ای است که اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خداوند او را

برای فرمان خود مبعوث می‌کند و او زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است. دیگران یک روز را حکومت نمی‌کنند، مگر اینکه ما دو روز حکومت می‌کنیم، و یک ماه را حکومت نمی‌کنند، مگر اینکه ما دو ماه حکومت می‌کنیم، و یک سال را حکومت نمی‌کنند، مگر اینکه ما دو سال حکومت کنیم، و اما اینکه می‌گویی: مهدی عیسی بن مریم علیه السلام است، زمانی که عیسی علیه السلام بر دجال فرود آمد، دجال از دیدن او چون پیه ذوب می‌گردد، پس بدان امام مردی از نسل ماست که عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می‌خواند اگر خواسته باشی که نام مهدی را عیسی بگذاری و اما باد، قوم عاد و صاعقه قوم ثمود، دو عذاب بودند و حکومت ما، حکومت رحمت است.

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد طاووس نویسنده این کتاب می‌گوید: در این روایت ذکر نشده که معاویه در این جواب بر عبدالله بن عباس مقدم است.

## فصل ۲۸

در کتاب محمد بن جریر طبری با نام «عیون اخبار بنی هاشم» در مناظره بین عبدالله بن عباس و معاویه در اثبات امر مهدی (عج) آمده است: ابن عباس خطاب به معاویه گفت: هیچ زنده‌ای در میان قریش به امری افتخار نمی‌کند مگر اینکه در کنار او کسی است که با او در این فخر شریک است، مگر بنی هاشم که به نبوتی افتخار می‌کنند که کسی در آن نبوت با آنان شریک نیست و کسی با آنان در این امر برابری نمی‌کند و

کسی جز بنی هاشم از آن دفاع نمی‌کند و گواهی می‌دهم که خداوند متعال، محمد ﷺ را از قریش قرار نداد، مگر اینکه قریش بهترین مردمان است و او را از بنی هاشم قرار نداد، مگر اینکه بنی هاشم برتر از قریش است و او را از بنی عبدالمطلب قرار نداد، مگر اینکه بنی عبدالمطلب بهترین بنی هاشم هستند و ما بر شما فخر نمی‌ورزیم، مگر به آنچه که شما به وسیله آن بر تمامی عرب افتخار می‌کنید. این امتی است که مورد رحمت قرار گرفته و پیامبرشان از این امت و مهدی‌شان نیز از این امت است و مهدی خاتمه این امت است؛ زیرا آغاز امر با ما و پایان آن نیز با ماست، حکومت گذراست، اما آن حکومت مهلت‌دار برای ماست، اگر حکومت شما پیش از حکومت ما باشد، پس بعد از حکومت ما دیگر حکومتی نیست؛ زیرا ما اهل عاقبت هستیم و عاقبت برای پرهیزکاران است.

## فصل ۲۹

از کعب الأخبار نقل شده است: در أسفار تورات یافتیم در مورد مهدی (عج) نوشته شده است که عمل او نه ظلم و نه انحراف است. نویسنده می‌گوید: سلیلی در کتاب خود آورده است: عمر بن عبدالعزیز در مورد مهدی می‌دانست و از ویرانی‌های نصرانی در مورد او سؤال کرد و مهدی در تورات و انجیل و در میان پیروان آنان مذکور است.

فصل: در «اصول الشیعه» در مدح عمر بن عبدالعزیز نوشته است: در نزد امام باقر علیه السلام بودم که مردی در مورد عمر بن عبدالعزیز سؤال کرد که

آیا او از شجره ملعونه (بنی امیه) است؟ امام فرمودند: «در مورد عمر بن عبدالعزیز جز خیر و خوبی مگو؛ زیرا آنچه که عمر بن عبدالعزیز در مورد ما بعد از پیامبر ﷺ انجام داد، هیچ کس انجام نداد.» و در همان «اصول الشیعه» از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: «عمر بن عبدالعزیز به صورت امت واحده [جدا از بنی امیه] در روز قیامت مبعوث می شود.»

**فصل:** در کتاب حماد بن عثمان ذی الناب که از اولین صحابه است در مدح عمر بن عبدالعزیز آمده است، از زراره روایت شده است از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: «عمر بن عبدالعزیز، غله فدک را بین ما تقسیم کرد و به بزرگ و کوچک ما سهم مساوی داد، پس زید بن حسن به او نوشت: آیا به پدر من همان گونه داده می شود که به کوچک ترین ما داده می شود؟ عمر بن عبدالعزیز در جواب او نوشت: ای زید بن حسن! می بینی که در این دنیا زندگی می کنی و مردی از بنی امیه را می بینی که با تو این چنین می کند. پس عامل مدینه به عمر بن عبدالعزیز نوشت: در فرزندان علی علیه السلام کسی از فرزندان فاطمه علیها السلام نیست، سپس عمر بن عبدالعزیز در نامه ای به او نوشت: غله فدک، جز به فرزندان علی علیه السلام از نسل فاطمه علیها السلام داده نشد.

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: «سهل بن عبدالعزیز برادر عمر بن عبدالعزیز به او گفت: این چه کاری بود که انجام دادی، که این طعنه ای به خلفای قبل از توست؟ عمر بن عبدالعزیز خطاب به برادرش گفت: مرا رها کن! من عامل مدینه بودم که در مورد غله فدک شنیدم و در مورد آن سؤال

کردم تا اینکه دانستم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس فاطمه را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.»

### فصل ۳۰

ابویحیی امام بنی جلندی در موصل نقل کرده است: عبدالعزیز بن مروان کسی را به نزد دیرانی فرستاد و او را آوردند و از او پرسید: نگاه کن آیا در میان فرزندان من خلیفه‌ای می‌بینی؟ دیرانی گفت: بله، این عمر بن عبدالعزیز و زمانی که عمر، خلیفه شد کسی را به نزد دیرانی فرستاد و او را به نزد عمر آوردند عمر از او پرسید؟ ما می‌گوییم: مهدی از ماست آیا آن مهدی را به من نشان می‌دهی؟ دیرانی گفت: نه و اما تو مرد صالحی هستی. عمر گفت: سپاس می‌گویم خدایی را که مرا مردی صالحی قرار داد.

### فصل ۳۱

در کتاب «الفتن» سلیلی آمده است: امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه، در مکانی که زید بن علی علیه السلام را به دار آویختند، ایستادند و گریستند تا اینکه اشک از محاسن مبارکشان جاری شد و مردم از گریه ایشان گریستند، پس به ایشان عرض شد: یا امیرالمؤمنین گریه شما برای چیست که یارانتان را نیز به گریه انداخته است؟ امام فرمودند: «مردی از فرزندان من در این مکان به دار آویخته می‌شود، ترس از خدا را در کسی که به عورت او می‌نگرد نمی‌بینم.»



در خبر است: هشام بن عبدالملک (لعنة الله عليه)، زید بن علی عليه السلام را عریان به دار آویخت، پس شکمش پایین آمد و روی عورت او را پوشاند (رحمة الله عليه)

## فصل ۳۲

از عبدالله بن عمر نقل شده است:

فتنه‌ای برپا می‌شود که به آن «السبیطة» گفته می‌شود که قاتل و مقتول در آن فتنه در آتش هستند. گفتم: آیا آن دو مسلمان هستند؟ فرمودند: آن دو مسلمان هستند. باز گفتم: آن دو مسلمان هستند؟ فرمود: آن دو مسلمان هستند. گفتم: برای چه؟ فرمود: زیرا آنان به خاطر امور دنیوی بر هم چیره می‌شوند نه به خاطر امور الهی.

گفتم: آن فتنه روی داده است؟ فرمود: خدا پدرت را بیامرزد، چه زمانی؟ گفتم: فتنه عثمان؟

فرمود: هرگز، قسم به آن کس که محمد صلى الله عليه وآله را به حق مبعوث کرد، سنگ آن فتنه بر اعراب وارد می‌شود تا اینکه بر سر قبر و مردگان می‌روند و می‌گویند: ای کاش! ما به جای شما بودیم و تا اینکه زمین از ظلم و جور پر می‌شود. گفتم: سپس باز می‌ایستید؟ فرمود: سپس خداوند، مردی را مبعوث می‌کند که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است و آن مرد چند سال زندگی می‌کند. گفتم: منظور از چند سال چیست؟ فرمود: اهل کتاب گمان می‌کنند که نه سال یا هفت سال زندگی می‌کنند.

## فصل ۳۳

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «بدترین قبایل عرب، بنی امیه و بنی حنیفه هستند.»

در تعدادی روایات از عمر بن خطاب و از مولایمان علی علیه السلام و از ابن عباس در مورد سخن خداوند که می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا﴾ آمده است: آنان بنی مغیره و بنی امیه هستند و بنی مغیره در جنگ بدر قتل و کشتار کردند و بنی امیه تا به امروز از زندگی بهره می برند.

## فصل ۳۴

از عبیده بن ابی لبانه نقل شده است:

ابن دیلمی که از نگهبانان بود، گفت: بنی امیه، هشتاد و چند سال حکومت خواهند کرد، سپس خداوند حکومت را به وسیله پرچم‌هایی که از جانب مشرق روی می آورند از آنان سلب می کند و آن پرچم‌های سیاه باقی می مانند تا اینکه بلای آنان هر مؤمنی را فرا بگیرد، سپس خداوند متعال آن بلاها را با خاندان محمد صلی الله علیه و آله از بین می برد و آن وقتی است که خداوند، سلطه و چیرگی را که حکومت سفیهان و نادانان است در بین آنان فرود آورد، آن حکومتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن سخن گفتند که نه حرمتی دارد و نه عهد و میثاقی نگه می دارد، زمان آنان زمان ظلم و جور است که بر مردم پشت می کند.

## فصل ۳۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «قیامت برپا نمی شود، مگر اینکه دوازده امیر از قریش پی در پی به ولایت برسند.»

## فصل ۳۶

از عبدالله بن عمر نقل شده است: علی بن ابی طالب علیه السلام در سخنرانی شان در کوفه فرمودند: «ای مردم! بعد از من در جای خود بمانید که شما را از افراد اندک خاندان محمد صلی الله علیه و آله بیم می دهم که خروج می کنند و به سبب نافرمانی از دستور من و شکستن پیمان من به خواسته های خود نمی رسند، پرچمی از جانب فرزندان حسین علیه السلام خروج می کند که در کوفه با حمایت امیه آشکار می گردد و مصیبت و بلا مردم را فرا می گیرد و بهترین بندگان خدا را دچار می کند تا اینکه ناپاک از پاکیزه شناخته می شود و بعضی مردم از بعضی دیگر، بیزاری می جویند و آن زمان طولانی می گردد تا اینکه خداوند به وسیله مردی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله بلا را از مردم دور می کند، پس هرکس از فرزندان من خروج کرد و به غیر از عمل من عمل نمود و به غیر از سیرت من رفتار کرد، پس من از او بیزاری می جویم و هرکس از فرزندان من قبل از مهدی خروج کند، کشته می شود. در طول روزگار دو دجال از فرزندان فاطمه علیه السلام خواهد بود و یک دجال نیز از دجله بصره خروج می کند، که از نسل من نیست و مقدمه ای برای تمامی دجال هاست.

نویسنده می گوید: در این حدیث بیان شده است که امام علی علیه السلام

فرزندانشان را از اینکه قبل از مهدی (عج) خروج کنند، به صراحت نهی فرموده‌اند.

### فصل ۳۷

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که ایشان به فرزندانشان فرمودند: «کدام یک از شما این امر (حکومت) را طلب می‌کنید؟ هیچ یک از شما آن را طلب نمی‌کند، مگر اینکه کشته می‌شود.»

عیسی بن عبدالله می‌گوید: در ایام حکومت ابراهیم بن عبدالله در ری از حدیث مهدی (عج) سخن گفتم و ابراهیم بن عبدالله این حدیث را برای امام باقر علیه السلام در نامه‌ای نوشت. و از عثمان بن عفان نقل شده است: این امر (حکومت) را هیچ یک از فرزندان علی علیه السلام برعهده نمی‌گیرد. و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «هیچ یک از فرزندان علی علیه السلام به حکومت نمی‌رسد.» و باز از عثمان بن عفان منقول است: شنیدم که پیامبر خدا به علی علیه السلام می‌فرماید: هیچ یک از فرزندان تو به حکومت نمی‌رسند.

از ام سلمه نقل شده است: روزی در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم که در نزد ایشان از خلافت یاد شد و گفتند: آیا فرزندان فاطمه علیها السلام به خلافت می‌رسند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرگز به آن نمی‌رسند؛ اما خلافت در میان فرزندان عمویم؛ یعنی عباس می‌باشد.» در حدیث دیگری از سهیل بن حبیب آمده است که در نزد برید رقاشی بودیم که خبر قتل زید بن علی را برای او آوردند، پس او گریست و گفت: انس بن مالک برای من روایت کرد که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: کسی از فرزندان فاطمه علیها السلام عهده‌دار خلافت نمی‌شود.»

## فصل ۳۸

از عبدالله بن عباس نقل شده است: برای ما اهل بیت پرچم‌های سیاهی است، که آن پرچم‌ها بازگشت داده نمی‌شوند، تا اینکه از جانب خراسان خروج کنند، آن پرچم‌ها در سیاهی چون شب تار هستند، در سرنیزه آن پرچم‌ها، پیروزی در میانه آنها لعن و در دسته آنها کفر است و هر کس با آنها وارد جنگ شود با او وارد جنگ می‌شوند و هر کس از آنها بگریزد، او را می‌یابند و هر کس از آن پرچم‌ها پنهان شود، بر او فرود می‌آیند. هر کس از آنها پیروی کند در مورد او حيله و نیرنگ به کار می‌برند و هر کس با آنها مخالفت کند او را بیچاره می‌کنند کسی که در آن روز آنان را نفرین کند مانند کسی است که در راه خدا تیری پرتاب کرده است.

## فصل ۳۹

از عبدالواحد بن یزید نقل شده است: علی بن ابی طالب علیه السلام به ابن عباس فرمودند: «ای ابن عباس! چیزهای مختلفی شنیده‌ام، اما تو برای من بازگو کن که خدا از تو راضی باشد.» ابن عباس گفت: بله. سپس فرمود: اولین فتنه از دویست فتنه، حکومت کودکان (نادانان و سفیهان) و تجارت‌های فراوان و سود اندک است، سپس مرگ علما و صالحان، سپس قحطی شدید، سپس ظلم و قتل اهل بیت من در بیابان در حالی که تشنه هستند، سپس تفرقه و نفاق پادشاهان عجم و زمانی که قوم ترک بر شما حکومت کردند، باید به اطراف شهرها و سواحل دریاها بروید و فرار

کنید سپس در سال دویست و پنجاه و سه شهرها را فتنه فرا می‌گیرد، فتنه‌ای در مصر، وای بر مصر، دوّمین فتنه در کوفه و سوّمین فتنه در بصره روی می‌دهد و نابودی بصره از جانب مردی است که دعوت فتنه را اجابت می‌کند و آن مرد نه اصل و نسبی دارد و نه فرعی سپس مردم دو دسته می‌گردند، گروهی که با آن مرد هستند و گروهی که بر علیه او هستند، آن مرد چندین سال در بصره می‌ماند، سپس خلیفه‌ای بر شما حکومت می‌کند که خلق و خوی او خشن است، که در آسمان‌ها، قتال و در زمین جبار نامیده می‌شود که خون‌ها می‌ریزد و خون‌ها را با آب می‌آمیزد، ولی نمی‌تواند آن خون‌ها را بنوشد، سپس اعراب به آنان حمله می‌کنند و هنگام حمله آنان، خلیفه کشته می‌شود و ظلم و فسق و فجور در بین مردم منتشر می‌شود و پرچم‌هایی پیایی به سوی شما می‌آیند، گویی آن پرچم‌ها مهره‌های گردنبندی هستند، که از هم جدا می‌شوند، سپس به دنبال هم به صف می‌شوند و زمانی که آن خلیفه که بر شما حکومت می‌کرد، به قتل رسید، منتظر خروج آل ابی سفیان باشید.

حکومت آنان زمانی است که خسوف، هلال مصر را بگیرد و در بصره و در اطراف و نواحی آن خسوف روی دهد و دو خسوف دیگر در بازار بصره و مسجد بصره اتفاق بیفتد، بعد از آن خسوف، طوفان آب روی می‌دهد، هر کس از شمشیر نجات یابد از آب نجات پیدا نمی‌کند، مگر کسی که در اطراف بصره، ساکن شود و بطن آن را ترک کند و در مصر سه خسوف و شش زلزله و پرتاب سنگ از آسمان روی می‌دهد، سپس این حوادث در کوفه اتفاق می‌افتد در حالی که سفیانی در شام است و زمانی که

سپاهیان‌ش به کوفه برسند با خبر خروج آل محمد علیهم‌السلام در خانه کعبه روبرو می‌شوند و زندگان در آن زمان، آرزو می‌کنند که کاش مرده‌هایشان نیز زنده بودند، (آن مرد از خاندان محمد علیهم‌السلام زمین را از عدل پُر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است.

نویسنده کتاب «الفتن»، سلیلی در کتاب خود آورده است: تمام این فتنه در خلافت بنی عباس روی داده است. به جانم سوگو کند، آنچه نزدیک به آن فتنه‌هاست روی داده است و بعد از وفات سلیلی نیز، فتنه‌هایی روی داده که اقتضای نمی‌کند احادیث به آنها اشاره کند و بعضی از آن احادیث تا به امروز باقی مانده است که خداوند متعال با سلامت و امنیت آنها را محفوظ نگه داشته است.

#### فصل ۴۰

از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روایت شده که فرمودند: «به ساکن شدن در بصره رغبت نداشته باشید؛ زیرا در آن، چشمه‌ای آشکار می‌گردد که بصره و اطراف آن را در خود غرق می‌کند، به حدی که تنها، مسجد آن چون سینه کشتی به چشم می‌آید.

#### فصل ۴۱

آنچه که در بصره روی داده و روی می‌دهد و باقی مانده احادیث آن را از کتاب «الفتن» سلیلی بیان می‌کنیم: حسن روایت کرده است که شمشیرها اصابت کردند، پس چه بسیار چشم‌های گریان و چه بسیار

حرام‌های حلال شده و چه بسیار غم و اندوه نازل شده، سپس می‌گوید: ضعیف نابود شد و روایت کرده است: بادی زرد از جانب قبله به سوی شما می‌آید و تا سه روز و دو شب ادامه می‌یابد، تا جایی که شب از شدت زردی چون روز روشن می‌گردد. سپس بصره غرق می‌شود، پس منتظر نشانه‌های پی در پی از آسمان باشید که آن نشانه‌ها چون مهره‌های گردنبند، منظم است. اولین آن نشانه‌ها، صاعقه‌هاست، سپس باد زرد، سپس باد دائمی، و صدایی از جانب آسمان که مخلوقات در آن حادثه می‌میرند.

و در اواسط آن، جمع کثیری هلاک می‌شوند و در کوفه عجایی روی می‌دهد و در اهواز زلزله‌هایی اتفاق می‌افتد که خانه مردمان، قبرهایشان می‌گردد، سپس در میان راه‌ها راهزنی می‌شود، تا جایی که فردی از یک شهر به سمت شهر دیگر بیرون نمی‌آید.

## فصل ۴۲

از ربیع بن جوشن روایت شده است که گفت: عبدالله بن عمر را در بیت المقدس دیدم، خطاب به من گفت: اهل کجا هستید؟ گفتم: اهل عراق. گفت: از کدام یک از شهرهای عراق؟ گفتم: از اهالی بصره. گفت: ای اهل بصره، آماده باشید! گفتم: برای چه آماده باشیم؟ گفت: شترهای آماده سفر و نزدیکان و بهترین دارایی‌ها در آن روز تنها شترها و اسب‌های تندرویی هستند که مرد، اهل و عیال خود را بر آنها سوار می‌کند و به سرعت سیر می‌دهد، به خدا قسم نزدیک است که مرد به آسایش و



آرامش حال خود غبطه بخورد، همان‌گونه که امروز به داشتن اهل و مال انبوه غبطه می‌خورد، گفتم: به چه علت؟ گفت: نزدیک است که «بنوقنطورا» در ساحل دجله بر شما فرود آیند، پس به هر نخلی، اسبی را می‌بندند و آنان به سمت شما خروج می‌کنند، تا اینکه به شما می‌رسند، در حالی که خرامان به سوی شما می‌آیند. گفتم: بنوقنطورا یعنی چه؟ گفت: خدا بهتر می‌داند، در مورد نام بنوقنطورا این‌گونه در کتاب یافتیم و ویژگی آنان، ویژگی قوم ترک است.

### فصل ۴۳

از عبدالرحمان بن ابی‌بکر از پدرش نقل کرده است: پیامبر خدا ﷺ از سرزمینی یاد کردند که به آن بصره گفته می‌شود و در کنار آن رودی است که به آن دجله می‌گویند و بر کنار دجله نخل‌های بسیاری است. بنوقنطورا بر ساکنان بصره فرود می‌آیند، سپس مردم متفرق می‌شوند، گروهی به اصل و نسب خود می‌پیوندند و نابود می‌شوند، گروهی تنها خودشان را می‌بینند و کافر می‌شوند و گروهی خانواده و فرزندان خود را پشت سر می‌نهند و می‌جنگند که کشته‌شدگان از این افراد، شهدا هستند و خداوند به دست آنان فتح و پیروزی را ایجاد می‌کند.

### فصل ۴۴

از حسن بن ابی‌حسن نقل شده است:  
عجم‌ها می‌آیند، عجم‌ها می‌آیند و گردن‌هایتان را می‌زنند و

مالیات‌هایتان را می‌خورند و در شهرهایتان ساکن می‌شوند و پرده‌هایتان را پاره می‌کنند و بهترین افراد شما را به بردگی می‌کشند و افراد شریف شما را خوار می‌کنند، بندگان، فقیر و بی‌چیز می‌گردند، در غل و زنجیرها افکنده می‌شوند، رنگ‌هایشان (چهره‌هایشان) زشت، گردن‌هایشان کلفت، شمشیرهایشان تذکردهنده، چوب‌ها و عصایشان برایشان بشارت‌دهنده، تازیانه‌هایشان برایشان به بار آورنده است و آنان بر امت من از فرعون بر بنی اسرائیل، بدتر هستند.

### فصل ۴۵

از عمران بن سلیم نقل شده است:

نزدیک است، «بنوقنطورا»؛ یعنی قوم ترک به سمت عراق خروج کنند و بر هر سفید و سیاهی غلبه یابند و دنیا برای آنان دوام می‌یابد، همان‌گونه که برای فرعون دوام یافت، تا اینکه، آن هنگام که ممانعت ایجاد کردند و قهر و غلبه یافتند و سرکشی کردند، خداوند باران را از آنان منع می‌کند و به خاطر سیاست و تدبیر سوءشان و به خاطر کشتن مسلمانان به وسیله بعضی از آنان از بعضی دیگر انتقام می‌گیرد، لباس آنان، لباس اهل کفر است تا اینکه در بین آنان دشمنی و کینه ایجاد می‌شود و به خاطر آن دشمنی مستفرق و آواره می‌گردند و خداوند، حکومت را در فرزندان پیامبر ﷺ قرار می‌دهد که آنان سزاوارترین مردم به حکومت هستند و شایسته‌تر از دیگران به عدالت‌گویی هستند.

## فصل ۴۶

باز از عمران بن سلیم نقل شده است: به خدا دانستم، چه زمانی اعراب، هلاک می شوند، آن هنگام که امور آنان را فردی برعهده بگیرد که زمان جاهلیت و اعراب جاهلی را درک نکرده است؛ اما اخلاق و رؤیاهای آنان را برگرفته است و محمد صلی الله علیه و آله را درک نکرده تا اسلام مانع (اعمال) او شود.

## فصل ۴۷

از ابن مسعود نقل شده است: در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم که ایشان فرمودند: این امر (خلافت) پیوسته در بین شماست و شما سرپرست آن هستید تا زمانی که به اعمالی دست نزنید و زمانی که آن اعمال از شما صادر شد، خداوند اقوامی را به سوی شما می فرستد. یا اینکه فرمودند: «بدترین مخلوقاتش را بر شما می فرستد که پوست شما را جدا می کنند، همان گونه که پوست شاخه از آن جدامی گردد.»

**فصل:** در کتاب «المبتدأ» تألیف وهب بن منبه آنجا که از موسی علیه السلام و فرعون یاد کرده، دیدم که نوشته است: دولت فرعون حدود چهارصد سال بود که بنی اسرائیل صد و پنجاه سال حکومت او را همراه با فرعون قبل از پیامبری حضرت موسی علیه السلام در بلا و مصیبت بودند.

**فصل:** در کتاب «المجموع» در آن بخش که «السفینه» نام گذاری شده و آقای احمد بن مهنا آن را برای ما آورد، نوشته شده است که: فرعون سیصد سال زندگی کرد که در دویست و بیست سال آن دیده نشد که حتی

یک خار در چشم او رود، موسی علیه السلام هشتاد سال، او را دعوت به خداپرستی می‌کرد.

**فصل:** یاقوت حموی در جلد چهاردهم «معجم البلدان»، نوشته است: زمانی که فرعون هلاک شد، فرعون زمان موسی علیه السلام به حکومت رسید که گفته‌اند، آن فرعون از اعراب قبیله «بلی» بوده و دارای این خصوصیات بوده است که: بر پوشش نقاط سفید بود (پرسی داشت) و کوتاه‌قد و قهرمان بود و پانصد سال بر مصر حکومت کرد، سپس خداوند او و ولیدبن مصعب را غرق و هلاک نمود و گروهی گمان کرده‌اند که او از قبطیان مصر بوده است نه از عمالقه.

**فصل:** در حدیث ابی بکر بن عبدالرحمان قاضی به اسنادش از ابی اسحاق از اسود دیدم که می‌گوید: به عایشه گفتم: یا أم المؤمنین! آیا از مردی از طلقاء (کسانی که با کراهت وارد اسلام شده‌اند) تعجب نمی‌کنی که با مردی از اهل بدر بر سر خلافت نزاع می‌کند؟! عایشه گفت: تعجب مکن؛ زیرا فرعون بر بنی اسرائیل، چهارصد سال حکومت کرد و خداوند حکومت را به نیکوکار و فاسق هر دو عطا می‌کند.

احادیث قاضی اکنون در ابتدای جلد آخر کتاب «الدیات» تألیف ظریف بن ناصح نزد ما است.

## فصل ۴۸

از ابن عمر نقل شده است: منافقین، شب هنگام، مسجدی را در مدینه تخریب کردند و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آن را حادثه‌ای بزرگ دانستند،

پیامبر ﷺ فرمودند: آن را انکار نکنید که این مسجد آباد می شود و اما زمانی که مسجد برآثا تخریب گردد، حج باطل می گردد. به ایشان عرض شد: این مسجد برآثا کجاست؟ فرمودند: در قسمت غرب زوراء (بغداد) در عراق، که در آن مسجد، هفتاد نبی و وصی نماز خوانده اند و آخرین کسی که در آن نماز می خواند این شخص است، و بادستان به مولایمان علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کردند.

سلیلی، نویسنده کتاب «الفتن» می گوید: مسجد برآثا را دیدم، که حنبلی ها آن را نابود کردند و زمین آن را حفر کردند و افرادی را اختیار کردند که برای آنان قبرهایی حفر شود. و صاحبان مرده ها بر آن مکان غلبه یافتند و مرده های خود را در آن مکان دفن کردند و به این علت، مسجد تعطیل شد و تبدیل به قبرستان گشت و در آن مسجد، نخلی بود که آن را بریدند و تنه آن را سوزاندند و سقف های مسجد را سوزاندند. این حادثه در سال ۳۱۲ ه.ق روی داد که در آن سال حج تعطیل شد و در ابتدای آن سال، سلیمان بن حسن؛ یعنی قرمطی خروج کرد، و راه را بر حاجیان بست و آنها را قتل عام کرد و حاجیان را معطل گذاشت (به حج نرسیدند) و برف شدیدی در بغداد بارید که نخل هایشان از سرما سوخت و نابود شد.

سرور من، «ناقد» به من خبر داد که ابا عمرو، قاضی بغداد به او گفته است: در روستایی که در فاصله سه فرسخی بغداد است و به آن صرصر گفته می شود، صد نخل از من سوخت.

سلیلی می گوید: چه امری واضح تر از این است؟

## فصل ۴۹

از ابی هریره از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که فرمودند: «قیامت برپانمی شود تا اینکه امت من، مانند امت های قرن های گذشته، و جب به و جب و ذراع به ذراع زمین رامی گیرند.» به ایشان عرض شد: یا رسول الله! همان گونه که قوم فارس و روم انجام دادند؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «آیا مردمان، کسی غیر از آنان هستند؟» و باز سلیلی به اسناد دیگری از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمودند: «از سنت های ما قبل خود، و جب به و جب و ذراع به ذراع، پیروی می کنید، حتی اگر داخل سوراخ مارمولک شوند، به دنبال آنها می روید!» راوی می گوید: گفتم: یا رسول الله! از سنت های یهود و نصاری؟ فرمودند: آیا کسی جز یهود و نصاری نیز هست؟ سلیلی به چهار طریق دیگر غیر از این دو روایتی که بیان کردیم به اسنادهای مختلف از پیامبر ﷺ روایت کرده است که معنای آنها با هم یکی است.

## فصل ۵۰

از کعب الأحبار نقل شده است: و بزرگترین فتنه به همراه پرچم و با دعوت و فراخوانی بصره را می پیماید و با پرچم ها و دعوت های دیگر، مخالفت می کند، سپس قومی با صورتهای پهن و چشم های کوچک، که به آنان «بنو قنطورا» گفته می شود از جانب دسکر حرکت می کنند و به سوی منابت الشیخ (جایگاه رویش گیاهان خوشبوی شیخ) می روند سپس اعراب به سوی پدران شان فراخوانده می شوند و وقایعی برای آنان اتفاق

می‌افتد سپس درندگان راه‌ها را از قلّه‌ای که مردمان بر آن هستند، می‌پیمایند، سپس وقایع خسوف و زلزله و پرتاب سنگ (از آسمان) در بغداد روی می‌دهد و بغداد سریع‌تر از سرزمین‌های دیگر تخریب می‌شود، سپس مصر خراب می‌شود و زمانی که فتنه در شام را دیدی، مرگ در انتظار همه است و بنو‌أصفر حرکت می‌کنند و به بلاد غرب می‌روند و در بین آنان حوادثی روی می‌دهد.

## فصل ۵۱

از حدیفه بن یمان نقل شده است:

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «گویی به زنان قریش می‌نگرم که در پی هم به صف شده‌اند و گیسوان آنان به نخل عراق در نزدیک بصره بسته شده است و ناله و فریاد سر داده‌اند و اسیران در اطراف بصره قرار داده شده‌اند و ناله و فریاد برای اهل آن زمان است، بر آنها از ترس و خوف و زلزله چه می‌گذرد؟ و ناله و فریاد برای کسی است که به ظاهر مالی دارد پس خوشا به حال کسی که خودش و خانواده اش را راضی کرده است و صاحب طلا و نقره‌ای نیست.»

## فصل ۵۲

از حدیفه بن یمان نقل شده است:

پیامبر خدا ﷺ از رویدادها یاد کرده‌اند و در پایان آن فرمودند: «آزادگان برای هدفی که برای آنان مشخص شده، فروخته می‌شوند و

مردان و زنان اقرار به بندگی می‌کنند و مشرکان، مسلمانان را به کار می‌گیرند و آنان را در مناطق مختلف می‌فروشند و هیچ نیکوکار و بدکاری از این کار مستثنای نمی‌شود.»

سپس پیامبر ﷺ فرمودند: «ای حذیفه! این بلا پیوسته در میان اهل آن زمان باقی است تا زمانی که مایوس گشتند و ناامید شدند و سوءظن پیدا کردند که آیا در کارشان گشایش ایجاد می‌شود یا نه؟ در آن هنگام خداوند متعال مردی از پاکان عترتم و نیکان ذریه‌ام در حالی که عادل، مبارک و پاکیزه است را برمی‌انگیزد. او ذره‌ای را فروگذار نمی‌کند و خداوند به وسیله او دین و قرآن و اسلام و اهل آن را بزرگ می‌دارد و به وسیله او شرک و اهل آن را خوار می‌کند. او خدا ترس است و به سبب تقرّش به خداوند، مغرور نمی‌گردد. سنگی را بر سنگ دیگری قرار نمی‌دهد و هیچ فردی را در دوران ولایت خود، مگر در محدوده حدود الهی تازیانه نمی‌زند و خداوند، بدعت‌ها را به وسیله او از بین می‌برد و تمام فتنه‌ها را به وسیله او می‌میراند و خداوند در حقّ او به وسیله او می‌گشاید و به وسیله او هر در باطلی را می‌بندد و خداوند توسط او اسرای مسلمان را هر جا که باشند، باز می‌گرداند.»

حذیفه می‌گوید: گفتم: پس این بنده‌ای را که خداوند او را برای امت و ذریه شما انتخاب کرده است نام ببرید! پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «نام او نام من و نام پدرش، نام پدر من است. اگر از دنیا، تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را به اندازه آنچه ذکر کردم که در آن روز روی می‌دهد، قرار می‌دهد.»



## فصل ۵۳

از سوید بن غفله نقل شده است که: سلمان در روز قادیسیه گفت: انبوه مردم را می بینم، که فوج فوج داخل در دین خدای می گردند، قسم به آن کس که جانم در دست اوست، فوج فوج از آن خارج خواهند شد. همان گونه که فوج فوج در آن داخل شدند.

## فصل ۵۴

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «در بصره برای ما واقعه عظیمی رخ می دهد» و امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از بیان جریان علی بن محمد، صاحب زنج فرمودند: «مرکز حکومت به بغداد بازمی گردد و امور به صورت شورا انجام می گیرد و غلبه یافتن یک نظر بر نظرات دیگر در یک امر موجب انجام آن می شود. در آن زمان، سفیانی خروج می کند و نه ماه تمام بر روی زمین می تازد و بدترین عذاب ها را بر مردم نازل می کند، پس وای بر مصر و وای بر بغداد و وای بر کوفه و وای بر واسط! گویی به واسط و آنچه در آن است می نگرم که در آن خبری است، در آن زمان سفیانی خروج می کند و خوراک مردم کاهش می یابد و مردم دچار قحطی و خشکسالی می گردند و باران کم می شود، نه زمین می رویاند و نه آسمان می بارد، سپس مهدی (عج) خروج می کند که هادی و مهدی است. او پرچم را از دست عیسی بن مریم علیه السلام می گیرد. سپس دجال از میسان در اطراف بصره خروج می کند، سپس سفوان و سنام می آیند و دجال آن دو را سحر می کند و مردم را نیز سحر می کند و آنان چون ترید (نان در

آبگوشت) می‌گردند، در حالی که از شدت قحطی و گرسنگی، ترید نیستند. آن وضع بسیار سخت و ناگوار است تا جایی که خورشید تا روز قیامت به مدت چهل سال از جانب مغرب طلوع می‌کند و خداوند ماورای آن را بهتر می‌داند.

### فصل ۵۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «نزدیک زمان قیامت با اقوامی وارد جنگ می‌شوید که کفش‌هایشان از جنس پوست، چشمانشان کوچک و صورت‌هایشان پهن است و چهره‌های مسخره‌شان چون دیوانگان است.»

همچنین به اسناد دیگری از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه با قومی بجنگید که کفش‌هایشان از جنس پوست و سپرهایشان از جنس پوست است، چشمانشان کوچک و صورت‌هایشان پهن است و چهره‌های مسخره‌شان چون دیوانگان است.» عمرو بن تغلب می‌گوید: شش سال همراه پیامبر ﷺ بودم، شنیدم که فرمودند: «به زودی، نزدیک زمان قیامت با قومی وارد جنگ می‌شوید که کفش‌هایشان از جنس پوست، چشمانشان کوچک و چهره‌هایشان سرخ است و چهره‌های مسخره‌شان، چون دیوانگان است.»

نویسنده می‌گوید: معجزاتی که در این احادیث وجود دارد، این است که در بیان حوادثی که بین اهل اسلام و اقوام ترک روی می‌دهد، ویژگی آنها در آن حوادث بیان شده است، گویی پیامبر ﷺ آنها را می‌دیده‌اند،

علیه افضل الصلاة و در آن احادیث بیان شده که آن حوادث، نزدیک زمان قیامت است، پس هر کس که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق می کند فرصت را غنیمت بشمارد «والسطة بغاية الاستطاعة» و طاعت به مقدار استطاعت و توانایی است.»

### فصل ۵۶

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «نزدیک است که مقابلتان پر از عجم گردد، سپس خداوند، آنها را چون شیرانی قوی و شجاع می گرداند که نمی گریزند و در جنگ با شما کشته می شوند و غنائم شما را نمی خورند.»

### فصل ۵۷

از حذیفه بن یمان نقل شده است که: نزدیک است به سمت اهل عراق دیگر نه پیمانهای بیاید و نه درهمی که عجمها مانع ورود اینها به شام می شوند و در روایتی مانند این روایت آمده است که نزدیک است به سمت اهالی شام دیگر نه پیمانهای بیاید و نه درهمی که رومیان مانع از آن شوند.

### فصل ۵۸

در مورد خطبه مولا یمان علی علیه السلام که معروف به خطبه «لؤلؤه» است از سلسیلی روایت شده است: امیرالمؤمنین علی علیه السلام پانزده روز قبل از

خروجشان از بصره خطبه «لؤلؤه» را ایراد فرمودند و در آن خطبه خلفای بنی عباس و خلفای بعد از آنان را ذکر فرمودند و ما از آن خطبه به ذکر خلفای بعد از بنی عباس اکتفا می‌کنیم که در آن از مهدی (عج) یاد شده است. امام علی علیه السلام بعد از نام بردن خلفای بنی عباس می‌فرمایند: فتنه تیره و قلاده سرخ، پایان یافت در گردن آن فتنه، قائم حق است، سپس او (مهدی) نقاب از چهره‌ای تابناک کنار می‌زند که در اقلیم‌ها چون ماه درخشان در میان ستارگان مرواریدی است. آگاه باشید که خروج او ده علامت دارد: اولین علامت، طلوع ستاره دنباله دار است که به گذرگاه‌ها نزدیک می‌گردد، چه نزدیک شدنی! و به دنبال این علامت، هرج و مرج و شورش روی می‌دهد که آن علامت، اولین علامت‌های پنهان است و هر علامتی از علایم تا علامت دیگر مایه شگفتی است و زمانی که آن علامت‌های ده‌گانه که آن ماه درخشنده در میان آن علامت‌هاست، به پایان رسیدند و تمت کلمة الاخلاص بالله رب العالمین.

## فصل ۵۹

سلیلی به دنبال خطبه بالا خطبه‌ای دیگر از مولا یمان علی علیه السلام ذکر کرده که ما به باقی مانده رویدادها که علی علیه السلام بر منبر کوفه ایراد فرمودند، اکتفا می‌کنیم. علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از حمد و سپاس خداوند و ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «از من در ده روز آخر ماه رمضان سؤال کنید قبل از اینکه مرا از دست بدهید، سپس حوادث آن را بیان فرمودند و در مورد این حوادث سخن گفتند: قتل امام حسین علیه السلام و قتل زید بن علی علیه السلام»

و سوزاندن او و پخش کردن خاکسترش در بادهای»، سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام گریستند و در مورد زوال و نابودی بنی امیه و حکومت بنی عباس سخن گفتند، سپس فتنه‌های بعد از آنان را ذکر کردند و فرمودند: ابتدای فتنه‌ها سفیانی و انتهای آنها نیز سفیانی است به ایشان عرض شد: سفیانی و سفیانی چه هستند؟ امام فرمودند: سفیانی، صاحب هجر و سفیانی صاحب شام. سلیلی ذکر کرده است که سفیانی اول ابوطاهر سلیمان بن حسن قرمطی است، سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام خلفای بنی عباس را ذکر کردند و فرمودند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این اخبار را برایشان بیان فرموده‌اند، سپس شیعیان و دوستانشان را بیان نمودند و آنان را مدح و ستایش کردند و فرمودند که آنان در نزد مردم، کفار و در نزد خداوند متعال، ابرار و نیاکان هستند و در نزد مردم، دروغگویان و در نزد خداوند، راستگویانند. در نزد مردم آلوده‌ها و در نزد خداوند، پاکیزه‌گانند در نزد مردم، ربایندگان و در نزد خداوند، نیکوکارانند، در نزد مردم ظالمین و در نزد خداوند عدالت‌پیشه‌گانند که به وسیله ایمان به رستگاری رسیده‌اند و منافقان زیانکار گشته‌اند و این تصویری از شیعیان در نزد آن حضرت است.»

## فصل ۶۰

معاذ بن جبل روایت کرده است: من و ابوعبیده جراح و سلمان نشسته بودیم و منتظر پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، ناگاه ایشان هنگام ظهر بر ما وارد شدند درحالی که رنگ از چهره مبارکشان پریده بود و در ترس و هراس بود.

فرمودند: چه کسانی هستید؟ آیا ابو عبیده، معاذ و سلمان هستید؟ به ایشان عرضه داشتیم: بله یا رسول الله! ایشان فتنه‌هایی را بیان کردند و فرمودند: فتنه‌ها وارد شهر زوراء (بغداد) می‌شوند و چه بسیار زن و مرد که کشته می‌شوند و چه بسیار اموالی که به غارت می‌رود و چه بسیار عورت‌ها که حلال می‌گردد.

خدا رحمت کند کسی را که در آن روز به زنان بنی هاشم پناه دهد، آنان حرمت من هستند، سپس پیامبر ﷺ سخن خود را به ذکر سلطان ذی‌الغریین (حیره) ختم کردند و فرمودند: جوانانی از مجالس آنان بر آنان خروج می‌کنند از آن جوانان، کسی است که به او صالح می‌گویند، سپس حوادث و مصیبت‌ها بر اهل کوفه فرود می‌آید در نهایت فتنه به سمت مدینه ختم می‌گردد، مردان را به قتل می‌رساند و شکم‌های زنان بنی هاشم را می‌شکافد، پس زمانی که در آن فتنه‌ها، حضور داشتید به بلندی‌ها و پشت درهای بزرگ بروید، در آن هنگام زنی وضع حمل می‌کند، سپس مرد تمیمی شعیب بن صالح روی می‌آورد، خداوند سرزمین‌های شعیب را با پرچم سیاه مهدی با یاری خداوند و کلمه او سیراب می‌کند تا زمانی که با مهدی بین رکن و مقام بیعت کند.

## فصل ۶۱

از شعیب حنایی که کتاب‌های آسمانی را خوانده بود، روایت شده است: به خدا قسم، اگر می‌خواستم در مورد نام مهدی ویژگی‌های او و اینکه از کجا خروج می‌کند، برای شما سخن می‌گفتم، اما در کتاب یافتم

هرکس که نام او را قبل از اینکه خروج کند خبر دهد، ملعون است.  
پیامبر خدا ﷺ از مهدی یاد کردند و فرمودند: «زمین از ظلم و جور، پر می‌گردد، سپس مردی از عترت من خروج می‌کند که در زمین، هفت یا نه سال حکومت می‌کند و زمین را از عدل و داد پر می‌کند.»

### فصل ۶۲

از ابی سعید خدری نقل شده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند:  
«مردی از عترت من خروج می‌کند که پیشانی‌اش، تابناک و بینی‌اش زیباست؛ زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است، او هفت سال زندگی می‌کند.»

ابی سعید خدری می‌گوید: بار دیگر از عفان شنیدم که مهدی (عج) هفت سال زندگی می‌کند، سپس با انگشتان دست چپ (پنج انگشت دست چپ) و دو انگشت دست خود اشاره کرد.

### فصل ۶۳

از مجاهد و او از مردی از اصحاب پیامبر ﷺ روایت کرده است:  
مهدی (عج) خروج نمی‌کند، تا اینکه نفس زکیه کشته شود و زمانی که نفس زکیه کشته شد، اهل آسمان و زمین بر آنان (قاتلان) غضب می‌کنند و مردم به نزد مهدی می‌روند و زمین را تقدیم مهدی می‌کنند، همان‌گونه که عروس در شب عروسی‌اش به شوهرش تقدیم می‌گردد، سپس مهدی زمین را از عدل و داد پر می‌کند و آسمان باران خود را فرو می‌ریزد و زمین

گیاه خود را بیرون می آورد و امت من در دوران ولایت او از نعمت‌ها برخوردار می گردند؛ به طوری که تا به حال، به مانند آن بهره‌مند نشده‌اند.

### فصل ۶۴

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «مردی از عترت من خروج می کند که همانام من است و خُلق و خوی او، خُلق من است، زمین را از عدل و داد پر می کند همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است.»

### فصل ۶۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد؛ خداوند آن روز را طولانی می گرداند تا مردی که همانام من است و خُلق و خوی او، خُلق و خوی من است و نام پدرش، نام پدر من است به حکومت برسد، او زمین را از عدل و داد پر می کند همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است.»

### فصل ۶۶

از مغیره بن عبدالرحمان نقل شده است: در زمان فتنه ابن زبیر به مادرم گفتم: به خدا قسم، این فتنه‌ای است که مردم در آن، هلاک می شوند. گفتم: نه، هرگز پسرم بعد از این فتنه، فتنه‌ای برپا می شود که مردم در آن هلاک می شوند و امورشان به دست کسی به سامان نمی رسد تا اینکه منادی ای از آسمان ندا می دهد که باید از فلان بن فلان پیروی کنید.



## فصل ۶۷

از غبسه بن سعید و او از سمیر روایت کرده است: در ماه رمضان صدایی به گوش می‌رسد و در ماه شوال همه‌ای شنیده می‌شود و در ماه ذی‌القعدة در میان قبایل جنگ و درگیری صورت می‌گیرد و در ماه ذی‌الحجه حاجیان مورد غارت و چپاول قرار می‌گیرند، ای کاش! شما را به آنچه در ماه محرم روی می‌دهد آگاه می‌کردم. به ایشان عرضه داشتیم: در محرم چه اتفاقی می‌افتد؟ فرمود: «منادی ای از آسمان ندا دهد آگاه باشید که فلان شخص برگزیده خدا از میان مخلوقاتش است، آگاه باشید! پس به او گوش فرا دهید و از او اطاعت کنید.» و از عبدالله بن عمر نقل شده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «مهدی از روستایی که به آن «کرعه» می‌گویند خروج می‌کند.»

## فصل ۶۸

ابی سعید خدری از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که فرمودند: «حداقل عمر مهدی هفت سال در غیر این صورت، هشت سال و گرنه، نه سال است که مردم در زمان حیات او از نعمت‌ها برخوردار می‌گردند؛ به طوری که نیکوکار و بدکار هرگز به مانند آن از نعمت‌ها بهره‌مند نشده‌اند. آسمان، پیوسته بر آنان می‌بارد و زمین چیزی از گیاه خود را در درون خود نگه نمی‌دارد و اموال انباشته می‌شود و مردم به سوی آن اموال می‌روند و آن اموال را بر آنان سرازیر می‌کنند.»

## فصل ۶۹

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «شب‌ها و روزها نمی‌گذرند تا اینکه مردی از اهل بیت من به حکومت برسد، او زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است.»

## فصل ۷۰

از ربیع بن خراش نقل شده است: شنیدم که حذیفه بن یمان می‌گوید: از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «زمانی که سال ۳۵۰ هجری فرا رسید، منادی‌ای از آسمان ندا می‌دهد که ای مردم! آگاه باشید که مدت زورگویان و منافقان و پیروان آنان به پایان رسیده است و ولی جابر شما، بهترین فرد از امت محمد ﷺ است، در مکه به او بپیوندید که او مهدی است و نامش، احمد بن عبدالله است.»

عمران بن حصین گفت: ای پیامبر خدا! این مرد و ویژگی‌های او را برای ما توصیف کنید! پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «او مردی از فرزندان من است، گویی او از مردان بنی اسرائیل است که به هنگام بلا و سختی امت من خروج می‌کند، رنگ چهره‌اش عربی و چهل ساله است و چهره‌اش چون ستاره‌ای مرواریدی است، زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است. او بیست سال حکومت می‌کند و صاحب تمام بلاد کفر؛ یعنی قسطنطنیه و روم است. قبایل و گروه‌هایی از جانب شام و گروه‌های متفرقه‌ای از آنان به سوی او خروج می‌کنند که قلب‌هایشان چون پاره‌های آهن است، آنان، راهبان شب و شیران روز

هستند و نیز اهالی یمن به سوی او می آیند و با او ما بین رکن و مقام بیعت می کنند، او از جانب مکه خروج می کند و به سمت شام می رود و اهل آسمان و زمین و پرندگان آسمان و ماهیان دریا از آمدن او شاد و مسرور می گردند.»

**فصل:** سخن پیامبر در این حدیث، آنجا که می فرماید: منادی در سال ۳۵۰ هجری ندا می دهد خلاف آن چیزهایی است که ما بر آن واقف هستیم و ما تعیین سال ندادهنده را نیافتیم و اینکه می فرمایند: نام او احمد بن عبدالله است این خلاف آن چیزی است که از روایات ثابت شده و این قسمت، داخل در تفسیر و تأویل است و ما به خاطر ادای امانت، این روایت را همان گونه که یافتیم نقل کردیم و به زودی احادیثی که در آن، سال ندادهنده از آسمان تعیین نشده، بیان خواهد شد.

## فصل ۷۱

از تمیم داری نقل شده است: به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول الله! من از شهری از شهرهای عجم که به آن انطاکیه می گویند، عبور کردم که شهری بزرگتر از آن ندیده ام و ابری از آن شهر نمی گذرد، مگر اینکه باران خود را بر آن فرو می ریزد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «در کوهی که غار ثور در آن است، تکه سنگهایی از الواح حضرت موسی علیه السلام و عصای شکسته او و تکه سنگهایی از تابوت سکینه است و هیچ ابر شرقی و غربی و کوفی که از جانب قبله می آید از آن عبور نمی کند مگر اینکه دوست می دارد برکات خود را بر آن فرو بریزد و روزها و شبها نمی گذرد، تا

اینکه مردی از اهل بیت من که نامش، نام من و نام پدرش نام پدر من است و خلق و خویش، خلق من است به آن مکان می آید و آنجا را از عدل و داد پر می کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.»

### فصل ۷۲

محمد بن جریر طبری از سدی روایت کرده است: در مورد سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ﴾<sup>۱</sup>، در دنیا برای آنان خواری است. خواری آنان در دنیا، زمانی است که مهدی (عج) قیام کند و قسطنطنیه را فتح کند و آنان را به قتل برساند و این خواری آنان است.

### فصل ۷۳

از ابن عباس نقل شده است: بادی سرخ به شدت در زوراء (بغداد) می وزد که مردم نمی دانند آن چیست، پس به علمایشان پناه می برند و می بینند که آنان به صورت میمون و خوک، مسخ شده اند و چهره هایشان سیاه و چشمانشان آبی گشته است.

### فصل ۷۴

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند:

«زمانی که صیحه در ماه رمضان شنیده شد، صدایی مهیب در ماه شوال به گوش می رسد و در ماه ذی القعدة، قبایل دچار پریشانی و

اختلاف می‌گردند و در ماههای ذی‌الحجه و محرم، خونها ریخته می‌شود و چه محرمی! هیهات، هیهات که مردمان در آن ماه کشته می‌شوند. به پیامبر خدا ﷺ عرضه داشتند: یا رسول‌الله! صیحه چیست؟ فرمودند: صدای بلند فروریختن که در ظهر روز جمعه نیمه‌ماه رمضان شنیده می‌شود و آن زمانی است که نیمه‌ماه رمضان مطابق شب جمعه باشد و از آن صدای مهیب، خوابیده بیدار می‌شود و ایستاده می‌نشیند و زنان از سرپرده‌ها بیرون می‌آیند در سالی که زلزله‌های فراوان و سرمای شدید روی دهد، اگر در آن سال، ماه رمضان مطابق با شب جمعه باشد، زمانی که نیمه‌ماه رمضان نماز روز جمعه را برپا داشتید، داخل خانه‌هایتان شوید و درها را ببندید و شکاف‌ها را سد کنید و خودتان را در زیر لحاف پنهان کنید و گوش‌هایتان را بگیرید و زمانی که صیحه را شنیدید در مقابل پروردگارتان به سجده بیفتید و بگویید: «سبحان القدوس، سبحان القدوس، ربنا!» هر کس این کار را انجام بدهد، نجات می‌یابد و هر کس به سجده نیفتد و در مقابل آن صیحه، ظاهر شود، هلاک می‌گردد.»

## فصل ۷۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند:

«صدای مهیب فروریختن در ماه رمضان شنیده می‌شود که از آن صدا، خوابیده، بیدار می‌شود و کسی که بیدار است به ترس و هراس می‌افتد، سپس گروهی در ماه شوال پدید می‌آیند و صدای مهیبی در ماه ذی‌القعدة به گوش می‌رسد و حاجیان مورد غارت و چپاول قرار می‌گیرند و در ماه

محرم، هتک حرمت‌ها می‌شود و در ماه صفر، صدایی به گوش می‌رسد و در ماه ربیع در بین قبایل نزاع و درگیری صورت می‌گیرد و مابین دو ماه جمادی و رجب مایهٔ تعجب بسیار است.»

## فصل ۷۶

موسی بن جعفر علیه السلام از پدرشان و ایشان از پدر بزرگشان، امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که حسین بن علی علیه السلام بر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدند، در حالی که نزد ایشان افرادی نشسته بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «این آقا و سرور شماست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را آقا و سرور نامید و مردی از صلب او که شبیه من است خروج خواهد کرد که در خلقت و خلق و خوی، شبیه اوست او زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده‌است.»

به ایشان عرض شد: آن چه زمانی است یا امیرالمؤمنین؟! ایشان فرمودند: «هیئات آن زمان که شما از دینتان خارج شدید؛ همان‌گونه که زن دو ران خود را برای شوهرش بیرون می‌آورد.»

## فصل ۷۷

از ابی یحیی حکیم بن سعید نقل شده‌است:

از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «یاران مهدی (عج) جوان هستند و هیچ پیری در میان آنان نیست.»

## فصل ۷۸

ابی هریره از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که فرمودند: «دنیا نمی‌گذرد تا اینکه مردی از نسل من خروج کند، و اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد خداوند آن روز را طولانی می‌گرداند تا او قسطنطنیه و دیلم را فتح کند.»

سلیلی حدیث دیگری را در مورد ظهور مهدی (عج) و بیعت با ایشان و فتوحات ایشان روایت کرده است.

در حدیث دیگری ربیع بن خراش روایت کرده است: از حذیفه بن یمان در حدیثی که بیان شد شنیدم که گفت: پیامبر ﷺ در مورد سفیانی و خروج او و داستان‌های او سخن گفت تا اینکه به آنجا رسید که سفیانی گردن کسانی را که به سمت کشور روم به سوی باب دمشق فرار کنند، می‌زند و زمانی که این حادثه روی داد، منادی‌ای از آسمان ندا می‌دهد که ای مردم! خداوند مدت زورگویان و منافقان و پیروان آنان را به پایان رسانده است و ولی و سرپرست شما، بهترین فرد از امت محمد ﷺ است، پس به مکه بروید که او مهدی است و نامش احمد بن عبدالله است.» سپس فرمودند: «آنان در اطراف سفیانی به سمت بحیره طبریه جمع می‌شوند.» سپس سه قیام را در فتوحات حضرت مهدی بیان کردند.

## فصل ۷۹

از اصبع بن نباته نقل شده است: امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه خطبه‌ای خواندند و در آن خطبه در مورد مهدی و خروج کسانی که با ایشان خروج

می‌کنند سخن گفتند و نام‌های آنان را بیان فرمودند. ابو‌خالد حلبی به ایشان عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! مهدی را برای ما توصیف کن.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «آگاه باشید! که او شبیه‌ترین افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر خلقت، خلق و خوی و زیبایی است، آیا شما را به یاران او و تعداد آنها راهنمایی کنم؟

گفتیم: بله، یا امیرالمؤمنین!

فرمودند: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: اولین نفر از آنان از بصره و آخرین آنان از یمامه است، سپس علی علیه السلام شروع به شمارش یاران مهدی (عج) نمودند و مردم می‌نوشتند. سپس فرمودند: دو مرد از بصره، مردی از اهواز، مردی از عسکر مکرم، مردی از شهر تستر، مردی از دورق، مردی با نام علی از باستان و سه مرد با نامهای احمد، عبدالله و جعفر و دو مرد از عمان یا نام‌های محمد و حسن، دو مرد از سیراف با نام‌های شداد و شدید، سه مرد از شیراز با نام‌های حفص و یعقوب و علی، چهار مرد از اصفهان با نام‌های موسی، علی، عبدالله و غلفا، مردی از ابدح با نام یحیی، مردی از مرج (عرج) با نام داوود، مردی از کرخ با نام عبدالله، مردی از بروجرد با نام قدیم، مردی از نهاوند با نام عبدالرزاق، دو مرد از دینور با نام‌های عبدالله و عبدالصمد، سه مرد از همدان با نام‌های جعفر و اسحاق و موسی، ده نفر از قم که نام‌های آن مقام‌های اهل بیت پیامبر است، مردی از خراسان با نام درید، پنج نفر از کسانی که نام آنان، نام‌های اصحاب کهف است، مردی از آمل، مردی از جرجان، مردی از هرات، مردی از بلخ، مردی از قراح، مردی از عانّه، مردی از



دامغان، مردی از سرخس، سه نفر از سیار، مردی از ساوه، مردی از سمرقند، بیست و چهار نفر از طالقان که پیامبر از آنان یاد کرده‌اند. و در خراسان گنج‌هایی است که آن گنج‌ها، نه طلا و نه نقره است، بلکه مردانی هستند که خدا و رسولش آنان را گرد می‌آورند، دو مرد از قزوین، مردی از صریح، مردی از اردبیل، مردی از بدلیس، مردی از نسور، مردی از برکری، مردی از سرخس، مردی از منار جرد، مردی از قلقیلا، سه نفر از واسط، ده نفر از زوراء (بغداد) چهار نفر از کوفه، مردی از قادسیه، مردی از سورا، مردی از سراه، مردی از نیل، مردی از صیداء، مردی از جرجان، مردی از قصور، مردی از انبار، مردی از عکبرا، مردی از حنانه، مردی از تبوک، مردی از جامدة، مردی از عیادان، شش نفر از حدثیه الموصل، مردی از موصل، مردی از مغلثایا، مردی از نصیبین، مردی از کازرون، مردی از فارقین، مردی از آمد، مردی از رأس‌العین، مردی از رقه، مردی از حران، مردی از بالس، مردی از قیح، سه نفر از طرطوس، مردی از قصر، مردی از ادنه، مردی از حمزی، مردی از عرار، مردی از قورص، مردی از انطاکیه، سه مرد از حلب، دو مرد از حمص، چهار مرد از دمشق، مردی از سوریه، دو مرد از قسوان، مردی از قیومت، مردی از صور، مردی از کراز، مردی از اذرح، مردی از عامر، مردی از دکار، دو مرد از بیت‌المقدس، مردی از رمله، مردی از بالس، دو مرد از عکا، مردی از صور، مردی از عرفات، مردی از رمله، مردی از بالس، دو مرد از عکا، مردی از صور، مردی از عرفات، مردی از عسقلان، مردی از غزه، چهار مرد از فسطاط، مردی از قرمیس، مردی از دمیاط، مردی از محله، مردی

از اسکندریه، مردی از برقه، مردی از طنجه، مردی از افرنجه، مردی از قیروان، پنج مرد از سوس الاقصی، دو مرد از قبرس، سه مرد از حمیم، مردی از قوص، مردی از عدن، مردی از علالی، ده مرد از مدینه الرسول، چهار مرد از مکه، مردی از طایف، مردی از دیر، مردی از شیروان، مردی از زبید، ده مرد از مرو، مردی از احساء، مردی از قصیف، مردی از هجر، مردی از میامه.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سیصد و سیزده مرد از آنان را که به تعداد اصحاب جنگ بدر هستند، برای من شمرند و خداوند، آنان را از مشرق زمین به سوی مغرب در یک چشم برهم زدن در بیت الله الحرام جمع می کند اهل مکه را نیز دور هم جمع می کند، سپس اهل مکه می گویند: سفیانی باعث زیرکی ما شد، پس می نوشند و به قومی در اطراف بیت الله الحرام می نگرند، در حالی که تاریکی از آنان رخت بر بسته و صبح بر آنان پدیدار و روشن گشته است، سپس بعضی از آنها بر بعضی دیگر فریاد می کشند و می گویند: نجات شریف ترین مردمان می نگرند و حاکمان آنان، تفکر می کنند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «گویی به آنان می نگرم در حالی که پوشش آنها واحد، قدشان مساوی، زیبایی شان واحد و لباسشان واحد است، گویی به دنبال چیزی هستند که آن را از دست داده اند و در کارشان سرگردان هستند تا اینکه در انتهای خانه کعبه و از زیر پرده های آن مردی بیرون می آید که شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله از نظر خلقت و خلق و خوی و زیبایی و نیکویی است. آنان می گویند: آیا شما مهدی هستید؟ او

به آنها پاسخ می‌دهد و می‌فرماید: من، مهدی هستم و می‌فرماید: بر چهل خصلت بیعت کنید و ده خصلت را برای من شرط کنید! احنف پرسید: ای مولای من! آن خصلت‌ها چیست؟ امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «بیعت کنند بر اینکه: دزدی نکنند زنا نکنند، مرتکب قتل نشوند، هتک حرمت نکنند، مسلمان را ناسزا نگویند، به خانه‌ای هجوم نبرند، فردی را به ناحق نزنند و بر مرکب‌های تیزتک سوار نشوند، کمر بند از جنس طلا بر کمر خود نبندند، لباس از جنس خر و حریر نپوشند و کفش‌هایی که هنگام راه رفتن ایجاد صدا می‌کند، نپوشند، مسجدی را خراب نکنند، راهزنی نکنند، بر یتیم ظلم نکنند، در راه‌ها ایجاد رعب و وحشت نکنند، به دنبال مکر و حيله‌گری نباشند، مال یتیم را نخورند، با غلامی فسق و فجور نکنند، شراب ننوشند، خیانت در امانت نکنند، خلف وعده نکنند، خوراک از گندم یا جو را انبار نکنند (احتکار نکنند)، کسی را که امان می‌طلبد، نکشند، به دنبال شکست خورده‌ای نروند، خونی را نریزند، برای مقابله با مجروح آماده نشوند، لباس‌های خشن بپوشند، گونه‌هایشان را بر خاک بگذانند، جو بخورند، به کم قانع شوند و در راه خدا آنگونه که شایسته است جهاد کنند، بوی خوش را استشمام کنند و از نجاست دوری جویند و مهدی (عج) بر خود شرط می‌کند، که اربابی اختیار نکند و به مشی آنان قدم بردارد، هر جا که آنان اراده کنند حضور یابد، به کم راضی باشد و به یاری و قوه الهی زمین را از عدل و داد پر کند؛ همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است، حق عبادت خداوند را به جا آورد، بنابراین خراسان برای او گشوده می‌شود و اهل یمن به اطاعت او درمی‌آیند و

سوارانی از همدان و خولان از جانب یمن به او روی می آورند و جدش، محمد صلی الله علیه و آله، او را به وسیله اوس و خزرج یاری می رساند و سلیمان بازوی او را نیرو می بخشد، در حالی که در مقدمه سپاهش عقیل و در عقب آن، حرث است و خداوند سپاه او را افزایش می دهد و پشت او را با مضر محکم می کند که در مقابل او حرکت می کنند و با جيله و ثقیف و مجمع و غداف مخالفت می کند و سپاهیان خود را حرکت می دهد تا اینکه سرزمین فتنه ها را ترک می کند، سپس سید حسنی با سپاهی دوازده هزار نفری به او می پیوندد، مهدی (عج) می فرماید: من به این امر از تو شایسته تر هستم! سید حسنی می گوید: نشانه هایی دال بر آن بیاور! پس مهدی (عج) با دستش به سمت پرنده ای اشاره می کند و پرنده بر کتف او می افتد و شاخه ای را که در دست دارد، غرس می کند، شاخه، سبز می گردد و گیاه آن می روید، بنابراین سپاهیان سید حسنی تسلیم مهدی (عج) می گردند و سید حسنی در مقدمه سپاهیان است. سپس صیحه ای در دمشق به گوش می رسد که می گوید: اعراب حجاز به قصد شما تجمع کرده اند، پس سفیانی به اصحابش می گوید: این قوم چه می گویند؟ به او می گویند: اینها اصحاب ترک و شرّ هستند و ما اصحاب اسب و سلاح هستیم، ما را به سمت آنان خروج ده!

أحنف به امیر المؤمنین علی علیه السلام عرض کرد: سفیانی از چه قومی است؟ امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «او از بنی امیه است و دایی های او از قبیله کلب هستند و او عنبسه بن مره بن کلیب بن سلمه بن عبداللّه بن عبدالمقتدر بن عثمان بن معاویه بن اُبی سفیان بن حرب بن اُمیّه بن

عبد شمس، بدترین مردم و ملعون‌ترین زندگان خدا و ظالم‌ترین مخلوقات خداوند است که با خیل اسب و قوم و مردان و سپاهیانش خروج می‌کند که با او صد و هفتاد هزار نفر سپاه است که در بحیره طبریه فرود می‌آید، مهدی (عج) به سوی او از سمت راستش و از سمت چپش حرکت می‌کند؛ در حالی که جبرئیل مقابل اوست که آنان را در شب حرکت می‌دهد و در روز پنهان می‌کند و مردم به دنبال او می‌روند تا اینکه در بحیره طبریه با سفیانی روبرو می‌شوند، پس خداوند بر سفیانی غضب می‌کند و از غضب خداوند، خلق خدا نیز غضب می‌کنند، پرندگان با بالهای خود و کوه‌ها با صخره‌هایشان و فرشتگان با فریادهایشان بر آنان می‌کوبند و در کمتر از یک ساعت، خداوند تمام اصحاب سفیانی را هلاک می‌گرداند، و از آنان بر روی زمین، جز سفیانی باقی نمی‌ماند، پس مهدی (عج) سفیانی را در زیر درختی که شاخه‌هایش فرو افتاده است در بحیره طبریه به قتل می‌رساند و حاکم دمشق می‌گردد. پادشاه روم با صد هزار صلیب که در زیر هر صلیب، ده هزار نفر است، خروج می‌کند، آنان با سرنیزه‌هایشان شهر طرطوس را فتح می‌کنند و اموال و مردم آن شهر را مورد غارت و چپاول قرار می‌دهند و خداوند متعال، جبرئیل را به سمت شهر مصیصه و منازل آن و آنچه در آن است، می‌فرستد و جبرئیل آن شهر را بین آسمان و زمین معلق می‌گرداند و پادشاه روم با سپاهیانش در زیر شهر مصیصه فرود می‌آیند و می‌گویند: کجاست آن شهری که روم و نصرانیت آنان می‌ترسیدند؟ پس بر بالای سرشان در آن شهر صدای خروس‌ها و پارس‌ها و شیهه‌اسب‌ها رومی شنوند.»

## فصل ۸۰

از پیامبر خدا روایت شده که فرمودند: «اگر از دنیا، تنها یک شب باقی مانده باشد، خداوند آن شب را طولانی خواهد کرد تا مردی از اهل بیت من که نامش، نام من و نام پدرش، نام پدر من است بر این امت حکومت کند، او زمین را از عد و داد پُر می‌کند؛ همان‌گونه که از ظلم و جور پُر شده است و اموال را به طور مساوی تقسیم می‌کند، سپس خداوند بی‌نیازی را بر قلب‌های این امت باز می‌گرداند تا جایی که فردی از افراد در آن روز به نزد مهدی می‌رود و از او درخواست مال می‌کند، مهدی (عج) می‌فرماید: او را به سوی خزانه‌دار ببرید، پس اموال را بر او سرازیر می‌کنند، تا اینکه آن مرد می‌گوید: برای من کافی است در امت محمد فراوانی مال نیست، پس اموال را باز می‌گرداند و می‌گوید: نیازی به این اموال نیست. در این هنگام به او می‌گویند: ما چیزی را که داده‌ایم باز نمی‌گردانیم. مهدی (عج) نه یا هفت سال زندگی می‌کند و در زندگی بعد از او دیگر هیچ خیر و برکتی نیست.

معاذبن جبل از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده که فرمودند: «نبرد عظیم، فتح قسطنطنیه و خروج دجال در هفت ماه است.»

## فصل ۸۱

نویسنده می‌گوید: آنچه سلیلی در مورد احادیث دجال و فتنه‌ها و ظهور مهدی و عیسی بن مریم عَلَيْهِمَا السَّلَام روایت کرده است، کافی است. ما آنچه را که کار دجال با مهدی (عج) و عیسی بن مریم عَلَيْهِمَا السَّلَام به آن منتهی می‌گردد،

ذکر می‌کنیم.

از اُبی امامه باهلی نقل شده است: روزی، پیامبر خدا ﷺ بر ما خطبه‌ای خواندند و در پایان خطبه‌شان در مورد حوادثی که از سوی دجال برای مردم اتفاق می‌افتد، سخن گفتند و فرمودند: پیشوای مردم در آن روز، مردی صالح است که به او عیسی بن مریم علیه السلام فرود می‌آید و زمانی که آن مرد صالح، عیسی بن مریم علیه السلام را دید، او رامی‌شناسد پس به عقب می‌رود تا عیسی علیه السلام مقدم شود. عیسی علیه السلام دستش را بین دو کتف او می‌گذارد و می‌گوید: نماز را اقامه کن که نماز برای تو اقامه گشته است، پس عیسی بن مریم علیه السلام پشت سر آن مرد صالح نماز می‌گذارد، سپس درها را باز می‌کنند و در آن روز، همراه دجال، هفتاد هزار یهودی است که دارای سلاح و شمشیرهای مزین هستند و زمانی که دجال به عیسی بن مریم علیه السلام می‌نگرد، همچون تیر در آتش و یخ در آب ذوب می‌گردد، سپس عیسی علیه السلام خروج می‌کند و می‌فرماید: برای تو در نزد من ضربتی است که با آن ضربه هرگز از دست من نمی‌گریزی. سپس عیسی علیه السلام دجال را کنار باب دار شرقی می‌یابد و او را به قتل می‌رساند و از مخلوقات خداوند، هیچ درخت و سنگ و چارپایی باقی نمی‌ماند که فرد یهودی به آن پناه برد، مگر اینکه خداوند، آنها را به سخن می‌آورد و هنگامی که یهودی به آنها پناه برد می‌گویند: ای بندهٔ مسلمان خدا. این فرد، کافر است او را به قتل برسان، مگر گو ساله‌ای که از جنس خودشان است و سخن نمی‌گوید.

عیسی بن مریم علیه السلام در امت من، حاکمی عادل و امامی دادگراست، صلیب رامی‌شکند، خوک رامی‌کشد، جزیه تعیین می‌کند و صدقه را ترک

می‌کند، پس هیچ گوسفندی کشته نمی‌شود و هیچ گاوی باقی نمی‌ماند و دشمنی و کینه از بین می‌رود و جوشش درونی و کینه هر چارپایی از بین می‌رود تا جایی که پسر بیچه، دست خود را در دهان مار بزرگ فرو می‌برد، اما مار او را نیش نمی‌زند و دختر بیچه در مقابل شیر انداخته می‌شود؛ اما شیر به او زیانی نمی‌رساند و شیر در برابر شتر چون سگ نگهبان است و گرگ در برابر گوسفند چون سگ نگهبان آن است و زمین از اسلام پر می‌گردد و حکومت کفار از آنان سلب می‌شود و حکومتی جز برای خداوند و اسلام باقی نمی‌ماند و زمین چون سفره نقره‌ای می‌گردد و گیاهان آن می‌رویند همان‌گونه که در زمان آدم علیه السلام بود و چندین نفر با یک قرص نان و انار سیر می‌شوند و قیمت اسب چند درهم می‌گردد و این پایان حدیث است؛ یعنی اینکه مردم در آن زمان از جهاد بی‌نیاز می‌گردند و به زهد مایل می‌شوند.

## فصل ۸۲

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «دجال از جانب مشرق از شهری که به آن خراسان گفته می‌شود، خروج می‌کند و اقوامی به دنبال او می‌آیند که چهره‌های مسخره‌شان چون دیوانگان است.»

نویسنده می‌گوید: در قسمت پنجم از کتاب نعیم بن حماد گفته شد که دجال با هشتاد هزار نفر در جور و کرمان فرود خواهد آمد که چهره‌های مسخره‌شان چون دیوانگان است، طیلسان بر تن می‌کنند و جنس کفش‌هایشان از پوست.



## فصل ۸۳

از ربیع بن خراش نقل شده است: از حدیفه بن یمان شنیدم که گفت: پیامبر خدا ﷺ حدیث فتنه‌ها را به طور کامل و به همان صورت طولانی آن بیان کردند و فرمودند: «امتی پیروزمی شود، که من در ابتدای آن و عیسی علیه السلام در انتهای آن است و او پشت سر مردی از فرزندان من نماز می خواند و زمانی که آن مرد نماز صبح را بیاداشت، عیسی علیه السلام می ایستد، تا اینکه او در جایگاهش بنشیند.» سپس پیامبر ﷺ در مورد پیروی از آن حضرت سخن گفتند و فرمودند: او چهل سال در این دنیایماند.

## فصل ۸۴

از ابی هریره نقل شده است: پیامبر به ما خبر داد: قیامت برپانمی شود تا اینکه آتشی در سرزمین حجاز آشکار شود که از آن آتش گردن شتران در بصری روشن می گردد.

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد بن طاووس می گوید: این آخرین حدیثی است که در کتاب «الفتن» ابی صالح سلیلی دیدیم و شرح آن در روز پنج شنبه، سیزدهم ذی الحجه سال ۶۸۲ ه.ق به پایان رسید و صلی الله علی سید البریه محمد النبی صلی الله علیه و آله و عترته الطاهره الهادیه المهدیه، آمین.

## بخش سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلاته علی سید المرسلین محمد النبی (ص) و آله الطیبین الطاهرین.  
خداوند عزوجل را سپاس می‌گویم که شکوه عظمت خود را با منت و هدایت به سوی آن سپرهای نگهدارنده آغاز کرد و بر ما توسط جدّمان، محمد رسول الله ﷺ با احیای سنت‌های پوسیده، منت نهاد. از جمله معجزات و کرامات ایشان، بیان فتنه‌هایی را که بعد از ایشان روی می‌دهد، قرار داد و همچنین آنچه که اختصاص به عترت ایشان (علیهم‌السلام) از دشمنی و حسد و محنت‌ها دارد و اینکه به آنها صبر و رضایت بر احتمال وجود کینه‌توزان و نیز اعتلای مقام و ارزش آنان و سکنی‌گزیدن آنان در جوار ایشان در دار قرار را وعده دادند و صلی الله علیه و آله وسلم.

اما بعد، بنده در خطبه این کتاب «التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن» عاملی که باعث جمع آوری گوهرها و بیان اسرار این کتاب است را بیان نموده‌ام. از دو کتاب «الفتن» نعیم بن حماد و «الفتن» ابی صالح سلیلی آنچه را که خداوند عزوجل، ما را به سمت آن هدایت نموده کامل شد و اکنون

آنچه را که از کتاب «الفتن» ابی یحیی زکریا انتخاب کرده‌ایم به حول و قوه خداوند متعال بیان می‌کنیم.

## فصل ۱

از کتاب «الفتن» ابی یحیی بن زکریا بن یحیی بن حرث بزار که تاریخ نگارش آن روز چهارشنبه، ماه ربیع الثانی سال ۳۹۱ ه.ق است.

از ابی زید نقل شده است: پیامبر خدا ﷺ نماز صبح را بر ما اقامه کردند، سپس بر منبر رفتند و برای ما خطبه خواندند تا اینکه ظهر شد و از منبر پایین آمدند و نماز ظهر را اقامه کردند، سپس بر منبر رفتند و برای ما خطبه خواندند تا اینکه هنگام عصر شد و ایشان از منبر پایین آمدند و نماز عصر را اقامه کردند. سپس بر منبر رفتند و خطبه خواندند تا اینکه خورشید غروب کرد و ما را از آنچه روی داده و روی خواهد داد آگاه کردند و ما به آنها آگاه شدیم و آنها را حفظ کردیم.

## فصل ۲

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «بهترین فرزندان شما بعد از سال ۱۵۴، دختران و بهترین زنان شما بعد از سال ۱۶۹، زنان عقیم هستند و در سال ۱۶۰ دین خود را می‌جوئی و در سال ۱۶۹ دین خود را بجوی و در سال ۹۰ هرج و مرج روی می‌دهد. بعضی گفتند: نجات و رهایی چیست؟ فرمودند: «هرج و مرج است تا زمانی که قیامت برپا شود.»

## فصل ۳

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «تا هنگام قیامت، هرج و مرج است.»

به ایشان عرضه داشتند: یا رسول الله! هرج و مرج چیست؟ فرمود: «قتل و کشتار.»

گفتند: یا رسول الله، پیش از این زمان قتل صورت می‌گیرد؟ فرمودند: «در آن زمان کفار، شما را به قتل نمی‌رسانند؛ بلکه مرد، همسایه‌اش و برادرش و پسر عمویش رامی‌کشد.»

گفتند: یا رسول الله! معنی اینکه می‌گویید: عقل‌های ما، چیست؟ فرمودند: «عقل‌های اهل آن زمان از بین می‌رود و قومی از مردم خلیفه آنان می‌گردند که اکثر آنان گمان می‌کنند که آن خلفا، همه چیز هستند.»

ابوموسی گفت: به خدا قسم برای خود و برای شما از آن، راه‌گریزی نمی‌بینم، مگر اینکه همان‌گونه که داخل آن شدیم از آن خارج شویم.

## فصل ۴

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«خداوند در میان این امت، پنج فتنه قرار داد. فتنه‌ای خاص، فتنه‌ای عام، سپس فتنه‌ای خاص و بعد از آن، فتنه‌ای عام، سپس فتنه تیره و تاری برپا می‌شود که مردم در آن فتنه چون چارپایان می‌گردند.»

ابوأسامه به این حدیث اعتراف کرد و گفت: بله و به اسنادی دیگری محمد بن حنفیه، از مولایمان، علی علیه السلام این حدیث را روایت کرده است.

## فصل ۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «نزدیک است که امت‌ها برای دشمنی با شما چون خوره اجتماع کنند.» گوینده‌ای گفت: آیا در آن روز از کمی تعداد آن‌گونه هستیم؟ فرمود: «بلکه تعداد شما زیاد است، اما چون خس و خاشاک سیل هستید که خداوند هیبت دشمنان شما را خواهد گرفت و در قلب‌های شما سستی خواهد انداخت.» گوینده‌ای گفت: یا رسول‌الله! منظور از سستی چیست؟ فرمودند: «حب و دوستی دنیا و کراهت و ناخشنودی از مرگ.»

## فصل ۶

از کتاب «الفتن» زکریا نقل شده است: عمر بن خطاب، خطاب به مردم گفت: شما را از صاحبان اندیشه برحذر می‌دارم که آنان دشمنان سنت هستند و سنت، آنها را از حفظ آن سنت عاجز نموده است و سنت از اینکه آنها آن را بخوانند از آنان روی برگردانده است و صاحبان اندیشه از سنت سؤال کردند و خجالت کشیدند که بگویند: نمی‌دانیم پس شما را از آنان برحذر می‌دارم.

## فصل ۷

از عبدالله بن عمر نقل شده است: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «آنچه بر سربنی اسرائیل آمد، قدم به قدم آن بر امت من خواهد رسید، کاش آنچه را که بنی اسرائیل آشکار انجام می‌دادند، امت من نیز آنگونه می‌کردند.»

بنی اسرائیل به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، اما امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که جایگاه همه آنها جهنم است، مگر یک فرقه.»  
 به ایشان عرضه داشتند: یا رسول الله! آن فرقه چه کسانی هستند؟  
 فرمودند: «بر آنچه من و اصحابم بر آن هستیم، هستند» و در حدیث دیگری آمده است: کسی که به مانند چیزی باشد که من و اصحابم بر آن هستیم.

## فصل ۸

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «نزدیک است آتشی بیرون آید که گردن‌های شتران در بصری از آن آتش روشن شود، آن آتش همچون شتران کندرو حرکت می‌کند، در شب می‌ایستد و در روز به راه می‌افتد تا جایی که مردم می‌گویند: آتش، صبح کرده، شما نیز صبح کنید و بیدار شوید و می‌گویند: آتش شب کرد، پس شما نیز شب کنید، هر کس آن آتش را دریابد، آتش او رامی‌بلعد.»

در حدیث دیگری به نقل از عمر بن خطاب از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه سیل آتش در یکی از وادی‌های حجاز به راه می‌افتد که از آن آتش، گردن شتران در بصری روشن می‌گردد.»

در حدیث دیگری از حذیفه بن یمان روایت شده که می‌گوید: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه آتشی از جانب روم برانگیخته می‌شود، که گردن شتران در بصری از آن روشن می‌گردد.»

## فصل ۹

ابی هریره از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که فرمودند: «صدای مهیب فروریختن در ماه رمضان به گوش می رسد که خوابیده از آن صدا بیدار می شود و کسانی که بیدار هستند، دچار ترس و هراس می شوند. سپس در ماه شوال گروهی پدیدار می شوند، بعد از آن، صدای مهیبی در ماه ذی القعدة به گوش می رسد، سپس در ماه ذی الحجّه، حاجیان مورد غارت و چپاول قرار می گیرند، بعد از آن واقعه، در ماه محرّم هتک حرمت‌ها می شود، سپس در ماه صفر صدایی به گوش می رسد و در ماه ربیع در بین قبایل، نزاع و درگیری به وجود می آید، سپس مابین ماه جمادی و رجب مایه تعجب بسیار است، سپس شتری که بار و کجاوه بر آن بسته شده، بهتر از روستای بزرگی است که صد هزار نفر را در خود جای می دهد.»

در حدیث دیگری به اسناد حماد بن سلمه از ابی حکم از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «صدای مهیب فروریختن در ماه رمضان به گوش می رسد، سپس در ماه شوال در میان قبایل، جنگ و درگیری به وجود می آید و در ماه ذی الحجّه، حاجیان مورد غارت و چپاول قرار می گیرند و در ماه محرّم و چه محرّمی!» و این جمله را سه بار تکرار فرمودند و سپس فرمودند: «در ماه محرّم جبّاری در هنگام ظهر کشته می شود و مابین ماه‌های جمادی و رجب، مایه تعجب بسیار است.»

در حدیث دیگری از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «رمضان، قلب سنت است و زمانی که رمضان سالم بماند، تمام سنت

سالم می ماند.»

و در روایت دیگری از ایشان آمده است که فرمودند: «نشانه‌ای جدید در ماه رمضان آشکار می شود. به ایشان عرضه داشتند: آن نشانه جدید چیست؟ فرمود: «ستونی از آتش که از جانب مشرق در آسمان طلوع می کند و زمانی که آن نشانه را دیدید، خوراک یک سال را برای خانواده خود ذخیره کنید.»

## فصل ۱۰

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «از شروط برپایی قیامت، تورم هلال های ماه است.»

در حدیث دیگری از ایشان روایت شده که فرمودند: «از نشانه های نزدیک شدن قیامت، آن است که هلال یک شب دیده می شود و گفته می شود: هلال دو شب است و اینکه مرد از مسجد عبور می کند؛ اما در آن دو رکعت نماز نمی خواند.»

## فصل ۱۱

از سوید نقل شده است:

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که فرمودند: «حج را به جابیاورید؛ چرا که دیگر آن را به جای نمی آورید، گویی مردی حبشی را می بینم که گوش هایش کوچک و موی سرش ریخته است، او دردستش تیشه ای دارد که سنگ کعبه را خراب می کند.» سوید می گوید: به حضرت علی علیه السلام



عرض کردم: آیا این را که می‌گویید نظر شماست یا آنچه را می‌گویید که من از پیامبر خدا ﷺ شنیدم؟ فرمودند: «قسم به آن کس که دانه را شکافت و باد را برانگیخت، این را با نظر و عقیده خود نگفتم، بلکه آن را از پیامبرتان ﷺ شنیدم.»

## فصل ۱۲

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «اگر از دنیا، تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا اینکه مردی از اهل بیت من، حاکم قسطنطنیه شود.» و به اسناد دیگری از ایشان روایت شده که فرمودند: «دنیا تمام نمی‌شود تا اینکه مردی از اهل بیت من که نامش، نام من و نام پدرش، نام پدر من است به حکومت برسد که قسطنطنیه و جبل دیلم را فتح می‌کند.»

## فصل ۱۳

از کثیر بن عبدالله و او از پدرش و پدرش از پدر بزرگش روایت کرده است:

در مدینه در مسجد النبی گرداگرد پیامبر خدا ﷺ نشسته بودیم که ایشان فرمودند: «شما از سنت‌های گذشتگان خود، همچون گذاردن یک پا بر جای پای دیگر پیروی خواهید کرد و مانند آن و جب به جب، ذراع به ذراع و باع به باع رفتار خواهید کرد تا جایی که اگر آن سنت‌ها وارد سوراخ لانه مار مولک شوند، شما نیز داخل آن می‌شوید.»

## فصل ۱۴

از عبدالله نقل شده است: در نزد پیامبر خدا ﷺ نشسته بودیم که جوانانی از قریش عبور کردند، ناگهان رنگ از رخسار مبارک پیامبر خدا ﷺ پرید. به ایشان عرض کردیم: یا رسول الله! پیوسته چیزی ناخوشایند در چهره شما می بینیم. پیامبر ﷺ فرمودند: «ما، اهل بیتی هستیم که خداوند، آخرت را بر دنیا برای ما برگزیده و بر اهل بیت من بعد از من، بلا و مصیبت و آوارگی می رسد تا جایی که قومی از این سمت - و با دستشان به سمت مشرق اشاره کردند - خروج خواهند کرد که همراه آنان پرچم‌های سیاه است به دنبال حق هستند، اما به آنان داده نمی شود و حق از آنان طلب می شود، اما حق را به کسی نمی دهند و می جنگند و صبر می کنند و آنچه را که خواسته اند به آنان داده می شوند، اما نمی پذیرند تا اینکه آن را به مردی از اهل بیت من واگذار می کنند که زمین را از عدل و داد پر می کند؛ همان گونه که از ظلم و جور پر شده است، پس هر کس آنان را دریابد به نزدشان برود؛ هر چند در شرایط سخت و در برف و سرما باشد.»

## فصل ۱۵

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «ظلم و جور بعد از من، لحظه‌ای کوتاه متوقف نمی شود؛ تا اینکه آشکار گردد و هرگاه چیزی از ظلم آشکار شود همانند آن از عدل از بین می رود تا حدی که انسان در ظلم و جور متولد می شود و جز آن رانمی شناسد.» به پیامبر ﷺ عرض

کردند: یا رسول الله! پس اهل عدل چه کسانی هستند؟ فرمود: «ما، اهل بیت.» به ایشان عرض شد: اهل ظلم چه کسانی هستند؟ فرمود: «آنان، برادران ما از بنی امیه هستند که دنیا برای آنها گسترده شده است.»

در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: «به زودی بعد از من، شاخ ظلم سر می کشد و چیزی از شاخ ظلم بیرون نمی آید، مگر اینکه مانند آن از عدل می میرد، تا اینکه انسان ها متولد می شوند و به جز ظلم و جور نمی شناسند و جز به ظلم و جور آگاهی ندارند، سپس خداوند تبارک و تعالی به مخلوقات خود لطف و مهربانی می کند و به شاخ عدل دستور می دهد که از سر خود بیرون بیاید، سپس از شاخ عدل چیزی بیرون نمی آید، مگر اینکه مانند آن از ظلم و جور می میرد تا اینکه قومی متولد می شوند که جز عدل رانمی شناسند و جز به عدل آگاهی ندارند.»

## فصل ۱۶

از ابوذر غفاری نقل شده است: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «اولین کسی که سنت مرادستخوش تغییر می کند، مردی از بنی امیه است.»

در حدیث دیگری به نقل از عبدالله آمده است: برای هر دینی، آفتی است و آفت این دین، بنی امیه هستند.

در مذمت بنی امیه احادیث فراوانی است که آنچه از جانب آنان روی داده، بی نیاز از ثبت است و قرآن کریم نیز آنان را مذمت کرده است آنجا که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ﴾

## فصل ۱۷

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «دنیا سپری نمی شود تا اینکه مردی از اهل بیت من که نامش نام من است بر عرب حکومت کند.»  
و به اسناد دیگری از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: «اگر از دنیا، تنها یک روز باقی مانده باشد؛ خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا اینکه در آن روز، مردی از نسل من یا از اهل بیت من که نامش، نام من و نام پدرش، نام پدر من است، برانگیخته شود.»  
و باز به اسناد دیگری از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: «دنیا نمی گذرد تا اینکه مردی از اهل بیت من که نامش نام من است به حکومت برسد.»

## فصل ۱۸

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده که فرمودند: «به پیامبر خدا ﷺ عرضه داشتیم: آیا ائمه هدی از نسل ما هستند یا از نسل غیر ما؟ فرمودند: «بلکه از نسل ما هستند، دین به ما ختم می شود، همان گونه که با ما آغاز شد و با ما از گمراهی فتنه ها رهایی می جویند؛ همان گونه که توسط ما از گمراهی شرک، رهایی جستند و خداوند با ما در بین قلب های مردم بعد از دشمنی فتنه در دین الفت و دوستی ایجاد می کند؛ همان گونه که با ما در بین قلب های مردم و دین آنان بعد از دشمنی شرک، الفت ایجاد می کند.»  
در حدیث دیگری از پیامبر خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «شما را به مهدی (عج) بشارت می دهم که در امت من در میان اختلافات مردم و زلزله ها برانگیخته می شود.»

## فصل ۱۹

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «مهدی از ما اهل بیت است که خداوند امور او را در یک شب اصلاح می کند.»

همچنین از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «مهدی از ما اهل بیت است.»

و از عبدالله بن رزین غافقی نقل شده است: شنیدم که علی علیه السلام فرمودند: «مهدی مردی از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله است.»

از ابن عباس روایت شده است که گفت: «مهدی از قریش است. گفتند: از کدام یک از طایفه های قریش؟ گفت: از بنی هاشم از فرزندان فاطمه علیها السلام».

## فصل ۲۰

از ابی سعید خدری نقل شده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مهدی مردی است با بینی زیبا و درخشنده.»

## فصل ۲۱

از نوف بکایی نقل شده است: بر پرچم مهدی (عج) نوشته شده است: بیعت برای خداست.

## فصل ۲۲

از ابی طفیل نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «کارها با ما آغاز

شد و به ما ختم می‌گردد و خداوند توسط ما مردم را در اول الزمان نجات می‌دهد و عدل در آخر الزمان باماست و زمین توسط ما از عدل پر می‌شود همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است مظالم به وسیله مردی که نامش، نام من و نام پدرش نام پدر من است به اهلش بازگردانده می‌شود.» سپس پیامبر ﷺ ویژگی‌های او را بیان فرمودند و متانت و سنگینی گفتار او را ذکر فرمودند و هنگامی که سخن در مورد او به پایان رسید، بادست راستشان بر ران چپشان زدند.

### فصل ۲۳

از ابی سعید خدری نقل شده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «در امت من، مهدی (عج) است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند؛ همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است و آسمان چون زمان آدم عليه السلام، باران خود را فرو می‌ریزد و زمین برکات خود را بیرون می‌آورد و امت من در زمان مهدی عليه السلام به‌گونه‌ای زندگی می‌کنند که در هیچ زمانی، قبل از آن به آن صورت زندگی نکرده‌اند.»

همچنین از ابی سعید خدری نقل است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «شما را به مهدی بشارت می‌دهم که در امت من در میان اختلافات مردم و زلزله‌ها برانگیخته می‌شود و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است ساکنان آسمان از او راضی می‌شوند او اموال را به طور صحیح قسمت می‌کند.»

ابو سعید خدری می‌گوید: به ایشان عرض کردیم: به‌طور صحیح یعنی

چه؟ فرمودند: یعنی به طور مساوی در بین مردم تقسیم می‌کند، پس خداوند، قلب‌های امت محمد را از غنا و بی‌نیازی پر می‌کند و عدل خود را بر آنان می‌گسترده و منادی را فرمان می‌دهد که نداد دهد: چه کسی نیاز به مال دارد؟ پس از میان مردم، تنها یک مرد بلند می‌شود و می‌گوید: من. منادی می‌گوید: به نزد سادن؛ یعنی خزانه‌دار برو و به او بگو: مهدی به تو فرمان داده که به من مالی بدهی! پس خزانه‌دار به آن مرد می‌گوید: بگیر! و خزانه‌دار، آن مرد را به خزانه می‌برد و آن مرد می‌گوید: من، حریص‌ترین افراد امت محمد صلی الله علیه و آله بودم. می‌گوید: مال را برگردان! خزانه‌دار از او نمی‌پذیرد و می‌گوید: ما چیزی را که داده‌ایم پس نمی‌گیریم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: این وضعیت تا هفت یا هشت یا نه سال ادامه دارد. سپس در زندگی بعد از مهدی چیزی نیست یا اینکه فرمودند: در حیات بعد از او چیزی نیست.

## فصل ۲۴

از ابی سعید خدری نقل شده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مهدی (عج) از نسل ماست که این اندازه زندگی می‌کند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دست چپشان و دو انگشت اشاره و ابهام از دست راستشان را باز کردند و سه انگشت دست راستشان را بستند (به نشانه هفت؛ یعنی حضرت مهدی (عج) هفت سال زندگی می‌کند.»

همچنین از ابی سعید خدری نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «در امت من، مهدی است که اگر عمرش طولانی باشد، ده سال و اگر

کوتاه باشد، هفت یا هشت سال حکومت می‌کند.» و نیز از ابی سعید خدری نقل است که پیامبر ﷺ فرمودند: «مهدی از امت من است که اگر عمرش کوتاه باشد، هفت یا هشت یا نه سال زندگی می‌کند، او زمین را از عدل و داد پر می‌کند و زمین گیاهش را می‌رویاند و آسمان باران خود را فرو می‌ریزد. امت من در دوران ولایت او به گونه‌ای از نعمت‌ها برخوردار می‌شوند که هرگز به مانند آن از نعمت‌ها بهره‌مند نشده‌اند.»

از کعب الأحبار نقل شده است: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «مهدی نامش، نام من است و خروج می‌کند در حالی که پنجاه و یک سال دارد و بر مردم هفت سال حکومت می‌کند.»

## فصل ۲۵

از ابی سعید خدری نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «مهدی، هنگام بریده شدن از زمان و ظهور از میان فتنه‌ها خروج می‌کند و او مردی است که به او سفّاح می‌گویند؛ او اموال را می‌بخشد در حالی که آن را سرازیر می‌کند.»

نویسنده می‌گوید: آوردن لفظ سفّاح، خلاف احادیث بسیاری است که ابی سعید خدری و دیگران روایت کرده‌اند و امید است که ذکر سفّاح، مهدی باشد و مانده‌ایم و نشنیده‌ایم که سفّاح از بنی عباس مال فراوانی ببخشد.

از طاووس روایت شده است: مهدی در بخشش مال بزرگوار است و بر کارگزاران سخت‌گیر و بر مسکینان، مهربان است.



## فصل ۲۶

از ابن عباس نقل شده است: مهدی خروج نمی‌کند تا اینکه با خورشید، نشانه‌ای طلوع کند.

## فصل ۲۷

از علی بن زید نقل شده است: عبدالله بن عمر از مهدی یاد کرد. مردی اعرابی گفت: او، معاوی بن ابی سفیان است. عبدالله بن عمر گفت: نه، کرامتی برای (معاویه) نیست؛ بلکه او (مهدی) کسی است که عیسی بن مریم علیه السلام در نزد او فرود می‌آید.

## فصل ۲۸

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که فرمودند: «کسی که بمیرد و امامی برای او نباشد به مرگ جاهلیت مرده است.»  
از معاویه بن ابی سفیان نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که بدون امام بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است.»  
این حدیث به طرق دیگری از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله از ابن عمر و معاذ بن جبل و ابوذر روایت شده است.

## فصل ۲۹

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که فرمودند: «پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهد کرد که بعد از او با سه گروه ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم.»

## فصل ۳۰

از ابی سعید خدری نقل شده است: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «زمانی که معاویه را دیدید که بر منبر من خطبه می خواند، با شمشیر بر سر او بکوبید.» در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ آمده است که فرمودند: «زمانی که معاویه را بر منبر من دیدید؛ او را به قتل برسانید.» و در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ آمده است که فرمودند: «زمانی که معاویه را بر منبر من دیدید؛ او را به قتل برسانید.»

## فصل ۳۱

از ابی سعید خدری نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «از میان شما کسی هست که برای تأویل و تفسیر قرآن می جنگد همان گونه که من برای تنزیل قرآن جنگیدم.» گفتند: یا رسول الله! او چه کسی است؟ فرمود: «کسی که کفش خود را وصله می کند.» پیامبر ﷺ کفشهایش را به علی علیه السلام داده بود تا برایش تعمیر کند.

اسماعیل از پدرش روایت کرده است: مردی به علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد: تو را به خدا قسم می دهم، آیا در مورد کفش حدیثی هست؟ علی علیه السلام فرمود: «خدایا! تو و پیامبرت می دانید که آن حدیثی است که پیامبر ﷺ، مرا در آن بشارت داده است.»

یحیی بن زکریا حدیث هفت باغ را ذکر کرده که پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «برای تو در بهشت، بهتر از این باغ ها است.» سپس پیامبر ﷺ بر علی بن ابی طالب علیه السلام گریست، علی علیه السلام فرمود: گریه شما برای چیست؟

پیامبر ﷺ فرمود: برای کینه‌هایی که در سینه‌های قومی است که آن کینه‌ها را مگر بعد از من آشکار نمی‌کنند. «زکریا حدیثی را که در آن پیامبر ﷺ، عایشه را از جنگ با مولایمان علی علیه السلام بر حذر داشتند و اینکه سگهای حوثب بر او پارس می‌کنند را ذکر کرده است. و نیز حدیث جنگ طلحه و زبیر و اعتراف زبیر به اشتباهش را بیان نموده است. و نیز تعدادی از احادیث در مذمت خوارج و مدح کسی که آنان را به قتل برساند و کرامت و بزرگواری مولایمان علی علیه السلام و اینکه خوارج، سگهای جهنم هستند آورده است و همچنین شورش بر خوارج را بیان نموده و این چیزی است که تمام مسلمانان بر آن هم عقیده‌اند و اکنون نیازی به ذکر آن احادیث نیست. ما کتابی با نام «الیقین فی اختصاص مولانا علی علیه السلام با مومنین» که شامل صدونودوهفت حدیث است را وضع نموده‌ایم و بعد از این احادیث دویست و شانزده حدیث اضافه می‌شود و در این کتاب در مورد نامیدن امام علی علیه السلام به امیرالمؤمنین و نامیدن ایشان به امام‌المتقین هجده حدیث و در مورد نامیدن ایشان به یعسوب‌المؤمنین، بیست و پنج حدیث آمده است. در این کتاب آنچه که در مورد اثبات امامت مولایمان علی علیه السلام بعد از سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر مسلمین پنهان مانده، آشکار می‌گردد. والحمد لله رب العالمین.

### فصل ۳۲

در کتاب «الفتن» زکریا آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سرزمینی یاد کردند که به آن بصره یا بصیره گفته می‌شود و در کنار آن سرزمین، نهری

است که به آن دجله می‌گویند که نخل‌های فراوانی دارد و بنوقنطورا در آنجا فرود می‌آیند، سپس مردم سه فرقه می‌گردند: فرقه‌ای که به اصلشان باز می‌گردند و هلاک می‌شوند، فرقه‌ای که تنها خودشان را می‌بینند و کافر می‌شوند و فرقه‌ای که فرزندان و خانواده‌شان را پشت سر نهند و می‌جنگند که کشته‌شدگان از این فرقه، شهدا هستند که خداوند به وسیله آنها پیروزی را ایجاد می‌کند.

از وردان بن عبدالله نقل شده است: در آخرین غزوه سلمه بن زیاد بودیم و مردی از انصار از اصحاب پیامبر خدا در میان ما بود، که پیامبر ﷺ فرمودند: نزدیک است که حکومت عرب درهم پیچیده شود و این جمله را سه بار تکرار فرمودند، به ایشان عرض شد: چه کسی آنها را درهم می‌پیچد؟ فرمودند: «بنوقنطورا، قومی هستند که صورت‌هایشان پهن، استخوان بینی‌شان برآمده و چشمانشان کوچک است و چهره‌های مسخره‌شان چون دیوانگان است تا اینکه در آبادی نزدیک سرزمین عرب که به آن «جبانة اللون» گفته می‌شود، فرود می‌آیند، سپس اعراب با آنان وارد جنگ سختی می‌شوند و ترک‌ها (بنوقنطورا) می‌گویند: برادران عجمی ما را به نزد ما بفرستید که در این صورت با شما نمی‌جنگیم و اعراب به موالی (عجم‌ها) می‌گویند: به برادرانتان ملحق شوید و موالی به قوم ترک می‌گویند: وای بر شما! آیا بعد از اسلام به سوی کفر می‌روید؟! پس موالی با قوم ترک وارد جنگ سختی می‌شوند و خداوند، قوم ترک را شکست می‌دهد تا جایی که کسی از آنان باقی نمی‌ماند که لااقل خبر شکستشان را برساند، سپس موالی با غنایم جنگی باز می‌گردند و اعراب

به آنها می‌گویند: قسمتی از آنچه را که به غنیمت آورده‌اید به ما بدهید! و موالی می‌گویند: به خدا قسم، به شما نمی‌دهیم، چون شما ما را یاری نکردید.»

### فصل ۳۳

از صالح بن اربد نخعی نقل شده است: ام‌سلمه گفت: حسین بن علی علیه السلام بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و من کنار در نشسته بودم و سرک می‌کشیدم ناگهان در دست پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی دیدم که آن رامی بوسید در حالی که حسین علیه السلام بر شکم پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیده بود، گفتم: یا رسول الله! سرک کشیدم و دیدم، در دست شما چیزی است که آن رامی بوسید، در حالی که این کودک بر شکم شما به خواب رفته و اشک‌های شما فرو می‌ریزد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «جبرئیل علیه السلام خاکی را که حسین علیه السلام بر آن کشته می‌شود، برایم آورد و به من خبر داد که امت من، او رامی‌کشند.»

عبدالله بن یحیی از پدرش نقل می‌کند: همراه با علی بن ابی طالب علیه السلام در سفر بودم و ظرف و وضو و غسل ایشان را با خود به همراه داشتم. زمانی که قدم در نینوا گذاشتیم در حالی که به سمت صفین می‌رفتیم، علی علیه السلام ندا دادند: ابا عبدالله! صبر کن، بر شط فرات صبر کن! گفتم: این ابا عبدالله کیست؟ فرمود: «روزی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که اشک از چشمانشان سرازیر می‌شد، گفتم: ای نبی خدا! آیا کسی، شما را به خشم آورده است چه شده که اشک از چشمانتان جاری است؟ فرمود: ساعتی پیش، جبرئیل به نزد من آمد و خبر داد که حسین علیه السلام در شط فرات کشته

می شود و گفت: آیا بوی تربت او را به مشام تو برسانم؟ گفتم: بله، پس جبرئیل دستش را دراز کرد و مشتی از تربت او برگرفت و به من داد و از آن زمان نمی توانم جلوی اشک چشمانم را بگیرم.»

زکریا از عمارالدہنی روایت کرده است: علی علیه السلام از کنار کعب الأخبار عبور کرد و کعب الأخبار گفت: از فرزندان این شخص، مردی به همراه گروهی کشته می شوند که عرق اسب‌هایشان خشک نشده که بر محمد صلی الله علیه و آله وارد می شوند، سپس حسن علیه السلام از نزدشان عبور کرد، گفتند: این همان شخص است؟ کعب گفت: نه، او نیست، سپس حسین علیه السلام عبور کرد، گفتند: این همان شخص است؟ گفت: بله.

همچنین در کتاب «الفتن» زکریا آمده است: جعفر از خاله اش، ام سالم بنت مسلم نقل کرده است: زمانی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد بر خانه‌ها و دیوارها، بارانی از اشک خون می ریختیم، به ما خبر رسید که در شام و کوفه و خراسان نیز این گونه بوده است.

از ابن عباس در دو حدیث نقل شده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که همراه ایشان سبویی از خون بود، گفتم: یا رسول الله! این خون چیست؟ فرمود: خون حسین علیه السلام و یارانش است که از روزی که حسین علیه السلام کشته شد، مایه رنجش من گشته است.

از هرثمه بن سلمی نقل شده است: همراه با علی علیه السلام به سمت صفین بیرون آمدیم و به کربلا رسیدیم علی علیه السلام نماز عصر را کنار درختی برای ما اقامه کردند و زمانی که از نماز فارغ شدند، مقداری خاک را برداشتند و آن را استشمام کردند، سپس فرمودند: وای بر تو! از خاکی که گروهی بر تو

کشته می شوند که بدون حساب وارد بهشت می گردند و زمانی که علی علیه السلام از کربلا بازگشتند، من نیز همراه ایشان بازگشتم. همسرم، شیعه علی علیه السلام بود، پس به او گفتم: آیا از ابی الحسن علیه السلام تعجب نمی کنی که وقتی سرزمین کربلا رسید و نماز عصر را بر ما اقامه کرد و از نماز فارغ شد، مقداری خاک برداشت و آن را به سمت بینی اش برد و بویید و فرمود: وای بر تو از خاکی که گروهی بر تو کشته می شوند که بدون حساب وارد بهشت می گردند؟! می گردند؟!!

هرثمه می گوید: به خدا قسم، به کسی چیزی از آن جریان نگفتم این جریان گذشت تا اینکه همراه با سپاهیان عبیدالله به راه افتادم در حالی که آن حدیث را از یاد برده بودم و به درختی که علی علیه السلام در آنجا نماز را اقامه کرده بود رسیدم، گویی به او می نگریستم، پس بر آن اسبم زدم تا به نزد حسین علیه السلام رسیدم و آن داستان را برای او بازگو کردم. حسین علیه السلام فرمود: ای هرثمه! آیا بر علیه ما هستی یا با ما؟ گفتم: نه بر علیه شما و نه با شما. فرمود: برای چه؟ گفتم: من فرزندان ضعیف و ناتوانم را رها کرده ام که بر آنان از ابن زیاد می ترسم. فرمود: «پس به آنان ملحق شو، مردی که فریاد ما را بشنود! اما آن را اجابت نکند، خداوند، او را با صورت در آتش می اندازد.»

زکریا در کتاب «الفتن» خود به نقل از عبدالملک بن کردوس، همراه و همنشین عبیدالله بن زیاد روایت می کند: همراه با عبیدالله بن زیاد وارد قصر شدم که قصر آتش گرفت و عبیدالله با عمامه خود، مانع از برخورد آتش به صورتش می شد، سپس گفتم: این موضوع را برای کسی بازگو

مکن! در حدیث دیگری از عماره بن عمیر آمده است: سرهای عبیدالله بن زیاد و یارانش را که در میدان شهر قرار داده شده بود، دیدم ناگهان ماری آمد و در آن سرها فرو رفت تا اینکه وارد دو سوراخ بینی عبیدالله بن زیاد شد، سپس بیرون آمد. دیگران گفتند: آن مار داخل بینی عبیدالله شد و دیگر بیرون نیامد.

از بواب بن زیاد نقل شده است: زمانی که سر حسین علیه السلام به دارالاماره آورده شد به دیوارهای دارالاماره نگریستم گویی از آنها سیل خون فرو می ریخت.

از ابن معمره نقل شده است: اولین چیزی که زهری آن را بیان کرد این بود که زهری در نزد عبدالملک بن مروان بود که از همنشینان او پرسید: کدام یک از شما می داند، روزی که حسین علیه السلام کشته شد، سنگ های بیت المقدس چه کردند؟ هیچ کس پاسخی نداد، پس زهری به آنان گفت: به من خبر رسیده که هیچ سنگی از آن برداشته نمی شد، مگر اینکه در زیر آن خونی تازه می یافتند.

همچنین از زهری روایت شده است: زمانی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، هیچ ریگی در بیت المقدس برداشته نمی شد، مگر اینکه در زیر آن خونی تازه می یافتند.

از ابن شهاب روایت شده است: روزی که حسین علیه السلام کشته شد، هیچ سنگی در شام برداشته نمی شد، مگر اینکه در زیر آن خونی یافت می شد.

از سعید بن مسیب نقل شده است: عبدالملک بن مروان در نامه ای به



من نوشت: آیا نشانه‌ای را که در روز گذشته شدن حسین علیه السلام روی داد، می‌دانی؟ گفتم: بله، در روزی که حسین علیه السلام کشته شد، هیچ سنگی در بیت المقدس برگردانده نمی‌شد، مگر اینکه در زیر آن خونی تازه یافت می‌شد.

یحیی بن زکریا در باب جوامع «الفتن» از عبدالله بن بریده و او از پدرش نقل کرده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطبه می‌خواندند که ناگاه حسن و حسین علیه السلام وارد شدند در حالی که دو پیراهن سرخ بر تن داشتند و راه می‌رفتند، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمدند و حسن و حسین علیه السلام را بالا بردند و فرمودند: «خداوند متعال درست فرمود که: ﴿أَتَمَّا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَهُ﴾، من به این دو کودک نگریستم که راه می‌رفتند، پس نتوانستم صبر کنم و حمد خطبه را قطع نمودم و آن دو را بالا بردم.»

### فصل ۳۴

از ابوعمار نقل شده است که: از سفر می‌آمدم که جابر بن عبدالله نزد من آمد و بر من سلام کرد و من از تفرقه و جدایی میان مردم و آن کارهایی که انجام داده اند، سخن می‌گفتم پس جابر شروع به گریه کرد و گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مردم فوج فوج در دین خدا داخل شدند و فوج فوج از آن بیرون خواهند آمد.»

### فصل ۳۵

از جابر بن عبدالله نقل شده است: عمر بن خطاب به من خبر داد که از

پیامبر خدا ﷺ شنیده است که فرمودند: اهل مکه از آن بیرون خواهد رفت و بعد از آن تغییری، مگر اندک صورت نمی‌گیرد، سپس به آن پناه می‌برند، سپس از مکه خارج می‌شوند و هرگز به آن باز نمی‌گردند.»

### فصل ۳۶

از ابوسالم نقل شده است:

روزی با علی بن ابی طالب رضی الله عنه در کوفه بودیم که فرمودند: «سبیطی از سبط‌ها به خاطر حق می‌جنگد تا آن را برپا دارد و حق برپا نمی‌شود در حالی که کار در دست (بنی‌امیه) است تا اینکه تعداد آنان زیاد می‌شود و با هم رقابت می‌کنند و می‌کشند، پس خداوند، اقوامی را از اهل مشرق به سوی آنان می‌فرستد که آنان را به‌طور پراکنده به قتل می‌رسانند و تعداد آنان رامی‌شمارند تا کسی از دست آنان نگریزد به خدا قسم، آنان یک سال حکومت نمی‌کنند، مگر اینکه ما دو سال حکومت می‌کنیم و دو سال حکومت نمی‌کنند مگر اینکه ما چهل روز از سیصد روز تا روز قیامت را حکومت می‌کنیم. آگاه باشید اگر می‌خواستم می‌توانستم نام پیشرو و فراخواننده آن قوم را برایتان می‌آوردم.»

ابوسالم می‌گوید: به بعضی از یارانم گفتم: پس تکلیف چیست؟ در حالی که علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود: کار در دست آنان است. گفتند: مهم نیست، پس برای رفتن به مصر اجازه گرفتیم و به هرکس از ما که می‌خواست اجازه داد و به هر یک از ما هزار درهم داد و گروهی از ما نزد ایشان ماندند.

## فصل ۳۷

از سوید نقل شده است که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: «اسلام کم می شود تا اینکه دیگر گفته نمی شود: لا إله الا الله و زمانی که این گونه شد، پیشوای دین به گناهِش رامی زنند، سپس خداوند قومی رامی فرستد که چون ابرهای پراکنده پاییزی جمع می گردند، به خدا قسم، من نام امیر آنان و جایگاه اسبها و شترانشان رامی دانم.»

## فصل ۳۸

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «از کنار مدینه، سواری عبور خواهد کرد که خواهد گفت: روزی در این شهر مؤمنان زیادی بودند.» و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اهالی مدینه آن شهر را رها خواهد کرد، گفتند: پس چه کسانی در آن ساکن می شوند؟ فرمودند: لاشخورها و درندگان.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «زمانی بر مدینه فرامی رسد که مردم از آنجا به افقهای زمین می روند و به دنبال آسایش و آرامش می گردند و آن رامی یابند، سپس خانواده خود را به آنجا می برند و مدینه برای آنان بهتر است، اگر می دانستند و مدینه چون دم (وسیله ای برای شعله ور ساختن آتش) است که ان شاء الله، طاعون و دجال به آن نزدیک نمی شوند و ملائکه، آن را با تمام درها و راههایش محافظت می کنند.» از جابر روایت شده که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «بر هیچ کس روانیست که در آن شهر (مدینه) سلاحی برای جنگ حمل کند.»

## فصل ۳۹

از ابن عمر نقل شده است که: پیامبر ﷺ فرمودند: «من علتی را که از مصر خارج می شوید، می دانم، گفتم: آیا دشمن، ما را از مصر بیرون می کند؟ فرمود: «نه، و اما آب این نیل، شما را بیرون خواهد کرد که آب آن بالا می آید تا جایی که تنهاتپه های شنی در آن زیر آب نمی رود.»

## فصل ۴۰

ابن سائب و او از پدرش نقل کرده است: بر عبدالله بن عمر در باغی وارد شدم. گفتم: از اهل کجایی؟ گفتم: از اهالی کوفه یا از اهالی عراق، عبدالله بن عمر قسم خورد گفتم: به خدا قسم، بدون استثنا از آنجا (عراق) بیرون خواهند آمد تا جایی که در آنجا، مالک یک صاع یا یک پیمانۀ هم نیستید.

## فصل ۴۱

از ولید بن جمیع نقل شده است: محمد بن حنفیه گفت: ای اباطفیل! در این مسجد بمان و کبوتری از کبوترهای آن باش تا فرمان ما به تو برسد، زمانی که فرمان ما رسید، پنهان نمی ماند، همان گونه که خورشید هنگام طلوع پنهان نمی ماند و تو چه می دانی؟ اگر مردم گفتند: خورشید از جانب مشرق می آید، خداوند خورشید را از جانب مغرب می آورد و تو چه می دانی؟ اگر مردم گفتند: خورشید از جانب مغرب می آید، خداوند خورشید را از جانب مشرق می آورد و تو چه می دانی، شاید که آن به زودی به سوی ما هدایت شود؛ همان گونه که عروس هدایت می شود.

## فصل ۴۲

از ابی معبد نقل شده است: روزی نزد ابن عباس رفتم و گفتم: ای ابن عباس! از مهدی برایم سخن بگو! گفتم: من امید دارم که روزها و شبها نگذرد تا اینکه خداوند از ما اهل بیت، جوانی نورسیده را مبعوث کند که فتنه‌ها را می‌پوشاند و فتنه‌ها او را نمی‌پوشانند که او فرمان خداوند را اجرا می‌کند. گفتم: ای ابن عباس! پیروان شما از آن ناتوان هستند و آن را از جوانتان امید دارید؟ ابن عباس گفت: همانا خداوند هرچه را بخواهد، انجام می‌دهد.

## فصل ۴۳

از قتاده نقل شده است: به ابن مسیب گفتم: آیا مهدی بر حق است؟ گفتم: بر حق است. گفتم: آیا او از قریش است؟ گفتم: بله. گفتم: از کدام طایفه قریش؟ گفتم: بنی هاشم از نسل عبدالمطلب. گفتم: از کدام یک از فرزندان عبدالمطلب؟ گفتم: از فرزندان فاطمه علیها السلام.

## فصل ۴۴

از ابن عباس نقل شده است: اگر از دنیا تنها یک روز (یا اینکه یک شب) باقی مانده باشد، مهدی (عج) ظهور خواهد کرد.

## فصل ۴۵

از جابر بن سمره نقل شده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «پیوسته این

دین تا دوازده خلیفه محکم و استوار است و آنان هرکسی را که قصد آنان را کند، یاری می‌رسانند.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله، آهسته کلمه‌ای را بیان فرمودند که مردم شنیدند، از پدرم در مورد آن پرسیدم، گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تمام آنها (دوازده خلیفه) از قریش هستند.»

### فصل ۴۶

باز از جابر بن سمره نقل شده است: شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اسلام، پیوسته تا دوازده خلیفه محکم و استوار است، سپس کلمه‌ای بیان فرمودند که متوجه آن نشدم، پس به پدرم گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ پدرم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: تمام آنها از قریش هستند.»

### فصل ۴۷

از ابن عمیر نقل شده است: جابر بن سمره گفت: من و پدرم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتیم، ایشان فرمودند: پیوسته این امر (خلافت) تا دوازده امیر، درست و نیکوست، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله کلمه‌ای را بیان فرمودند که آن را نفهمیدم به پدرم گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمودند؟ پدرم گفت: فرمودند: تمام آنها (دوازده خلیفه) از قریش هستند.»

### فصل ۴۸

از عمرو بن قیس ماصر نقل شده است که به مجاهد گفتم: آیا چیزی در مورد مهدی می‌دانی؛ زیرا که ما این شیعیان را تصدیق نمی‌کنیم؟ گفت:

بله، در مورد او چیزی اثبات شده می دانم که مردی از اصحاب پیامبر ﷺ آن را برای من تعریف کرد که گفت: مهدی خروج نمی کند تا زمانی که نفس زکیه کشته شود و زمانی که نفس زکیه کشته شد، کسانی که در آسمان و در زمین هستند بر آنان (قاتلان) غضب می کنند و مردم به نزد مهدی می آیند و برگرد او طواف می کنند؛ همان گونه که بر عروس در شب عروسی اش طواف می کنند پس او زمین را از عدل و داد پر می کند و زمین گیاهش را می رویاند و آسمان بارانش را فرو می ریزد.

### فصل ۴۹

از سالم بن ابی جعد نقل شده است: کنار عبدالله بن صفوان نشستم و او به همراه عبدالله بن عمر در حجره نشسته بود، عبدالله بن عمر گفت: این مرد اهل کجاست؟ گفتم: از اهالی عراقم. گفت: باید از اهالی کوفه باشی! گفتم: از اهالی کوفه ام. گفت: آنها سعادتمندترین مردم به مهدی (عج) هستند. عبدالله بن صفوان گفت: به خدا قسم، آنان را در جهل و نادانی قرار نداد.

### فصل ۵۰

از حذیفه بن یمان نقل شده است: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: هر کس قومی را آگاه کند، خداوند، او را وارد بهشت می کند، سپس فرمود: مردی از نسل ما قیام نمی کند - و این جمله را سه بار تکرار فرمودند - سپس فرمودند: مگر مردی که خداوند، او را رفیق من در بهشت قرار می دهد که

او مردم را آگاه می‌کند و من به او فرمان جنگ نمی‌دهم و مردی از نسل ما قیام نمی‌کند که باعث سختی و گرسنگی و فقر گردد. سپس فرمود: ای حذیفه! برخیز و از این موضوع با کسی سخن مگو تا اینکه نزد من بیایی! حذیفه می‌گوید: برخاستم، سپس در میان گروهی نشستم که بر دور آتش حلقه زده بودند. ابوسفیان گفت: هر کس به شخصی که در کنار او نشسته، بنگرد و من دست کسی که در سمت راستم بود و دست کسی که در سمت چپم بود را گرفتم و گفتم: شما که هستید؟ آن دو نفر گفتند: ما فلان شخص و فلان شخص هستیم. سپس خداوند بادی فرو فرستاد که تمام خیمه‌ها و نیزه‌های آنان را بر زمین انداخت و بر صورت‌هایشان آتش و ریگ پرتاب کرد، پس ابوسفیان برخاست و سوار بر شترش شد و شروع به راندن آن کرد و گمان می‌کرد که زمام شتر آزاد است در حالی که بسته بود. حذیفه می‌گوید: هر جا را که خواستم درست کنم، باد، آن را بر زمین می‌انداخت، پس به یاد عهد پیامبر ﷺ افتادم و از این کار دست برداشتم تا اینکه ابوسفیان فریاد زد: آیا بارها و اسب‌ها را آماده سفر نمی‌کنید؟ پس نزد پیامبر ﷺ رفتم و ایشان را از این ماجرا باخبر کردم. ﴿فلم يصنع بها ديّاراً﴾

## فصل ۵۱

از ابن عباس نقل شده است: هرگاه به کسی غم و اندوه یا سختی رسید یا از ظلم سلطانی ترسید، با این دعا، خدا را بخواند که اجابت می‌شود، می‌گویی: «اسألك بلا إله إلا أنت، ربّ السماوات السبع و ربّ العرش



العظیم و اسألك بلا إله إلا أنت ربّ العرش الكريم وأسألك بلا إله إلا أنت ربّ  
السموات السبع و ما فيهن انك على كل شيء قدير» سپس حاجت خود را  
می‌طلبی.

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس علوی فاطمی می‌گوید:  
این آخرین شرح از شروح سه کتاب «الفتن» و مصیبت‌ها و دشمنی‌ها در  
آنهاست و اخبار صحیح و نشانه‌های روشن در این سه کتاب از نشانه‌های  
روشن خداوندی و معجزات آشکار پیامبرش و نیز بزرگداشت عترت  
طاهره ایشان و افزودن دلایل سعادت در آخرت می‌باشد و اگر روشن شد  
که خبری مخالف، معنای درونی آن است؛ آن کسی باید درک و شناخت  
داشته باشد که اول بار حدیث را به غلط روایت کرده است که اگر به طور  
عمد آن حدیث را به غلط روایت کرده، باید درک کند و از خطر روز  
قیامت در نزد خداوندی که از اسرار بندگان آگاه است، بترسد و اگر به  
طور غیر عمد این خطا از او سرزده است، امید است که خداوند متعال، او  
را مورد عفو و آمرزش خود قرار دهد و اگر کسی در آنچه که ما بیان کردیم  
شک و تردید کرد، بداند که قصد ما تنها پرده برداشتن از آن چیزی است  
که دیده‌ایم، پس در آنچه شرح دادیم، درکی بر ما نیست.

و صلى الله على جدنا محمد رسول الله ﷺ صلاة تبلغ من حقه أقصاه  
و رضا من اصطفاه الطاهرين والحمد لله رب العالمين.

## بخش چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد طاووس  
رضی الله عنه - می گوید: در بخش اول کتاب «المشیخه» تألیف حسن بن  
محبوب، خطبه مولایمان، علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که در آخرین  
بخش آن از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله  
با من عهد کرد و فرمود: «یا علی! با گروه ستمگر و گروه عهد شکن  
(ناکثین) و گروه خارج شدگان از دین (مارقین) مبارزه کن.» اما ای جماعت  
عرب! به خدا قسم که مقابلتان پر از عجم می گردد و شما آنان را به عنوان  
بنده و مادر فرزندان و انواع نکاح اختیار می کنید تا اینکه مقابلتان پر از  
عجم می گردد که به شما روی می آورند و مهربانی می ورزند، چون  
مهربانی شیرانی قوی که نه کسی را باقی می گذارند و نه او را رها می کنند،  
پس گردنهایتان را می زنند و مالیات هایتان را می خورند و زمین و  
دارایی تان را به ارث می برند و این وضعیت، زمانی ایجاد می شود که  
دینتان تغییر کند و وجودتان فاسد گردد و حق ائمه تان را کوچک بشمارید

و علمایتان را که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، خوار کنید. ﴿فذوقوا بما کسبت ایدیکم و ماله بظلام للعبید﴾

## فصل ۱

در کتاب «تاریخ» ابن اثیر در مورد تاریخ سال ۲۲ ه. ق دیدم: پادشاه چین برای عرب‌ها این‌گونه حکم کرد که تا زمانی که آنها دین و شریعتشان را تغییر ندهند بر کسانی که با آنان وارد جنگ می‌شوند، غلبه می‌یابند.

زمانی که خاقان و یزدگرد از نهر گذشتند، پیک یزدگرد را دیدند که یزدگرد او را به نزد پادشاه چین فرستاده بود. پیک به آنان خبر داد که پادشاه چین گفت: آن کسانی که شما را از سرزمینتان بیرون کردند برای من توصیف کن که من به تو نشان می‌دهم. تو می‌گویی که تعداد آنان کم و تعداد شما زیاد است و این گروه کم با وجود زیاد بودن تعداد شما تنها به خاطر خیری که در نزد آنان و شری که در نزد شماست، غلبه می‌یابند، گفتم: هر چه دوست دارید از من سؤال کنید! گفت: آیا به وعده‌هایشان وفا می‌کنند؟ گفتم: بله، گفت: پیش از جنگ به شما چه می‌گویند؟ گفتم: ما را به یک چیز از سه چیز دینشان فرامی‌خوانند، اگر اجابت کردیم به ما پاداش می‌دهند و گرنه جزیه تعیین می‌کنند و با ما برخورد می‌کنند. گفت: اطاعت آنان از حاکمانشان چگونه است؟ گفتم: مطیع‌ترین قوم برای مرشد خود هستند. گفت: چه چیزی را حلال و چه چیزی را حرام می‌شمرند؟ او را از حلال و حرام آنها آگاه کردم. سپس گفت: آیا آنچه را بر آنان حرام شده، حلال می‌کنند و آنچه را بر آنان حلال شده، حرام

می‌کنند؟ گفتم: خیر. گفت: پس این قوم، پیوسته پیروز هستند تا اینکه حرام شما را حلال و حلالتان را حرام می‌کنند. سپس گفت: در مورد لباس آنان به من خبر بده! پس برای او بیان کردم و گفتم: از مرکب‌های آنان بگو! گفتم: مرکب آنان، مرکب‌های عربی است و آنها را برای او توصیف کردم. گفت: چه اسب‌های خوبی! سپس شتر و زانو زدن و برخاستن آن با بار را برای او بازگو نمودم. گفت: این ویژگی‌های چارپایانی باگردنهای دراز است. پادشاه چین نامه‌ای را همراه با پیک به نزدگرد فرستاد که در آن نوشته بود: برای من مانعی وجود ندارد که سپاهی را برایت بفرستم که ابتدا و انتهای آن سپاه در چین است و پادشاهان به جهت اینکه نسبت به من نادان هستند، قصد جنگ با من را می‌کنند؛ اما این قومی که پیک تو برای من توصیفشان کرد، کوه‌ها را به لرزه در می‌آورند، پس اگر راه برای آنان باز بود به آنان اجازه حرکت بده و اگر آنگونه که برای من توصیفشان کردی، باقی بمانند، پس با آنان مسالمت کن و با مسالمت از آنان راضی باش و اگر تو را تحریک کردند، آنان را تحریک مکن.

نویسنده می‌گوید: یزدگرد نصیحت پادشاه چین را نپذیرفت و از آن دوری کرد، پس روی داد، آنچه روی داد، برای آنکه صاحب نامه‌ای را که به نابودی حکومت آنان حکم کرده بود، تصدیق کرده باشد.

## فصل ۲

در کتاب «المجموع» محمد بن حسین مرزبان از یسیر بن حرث روایت شده است که او امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در خواب دید و گفت: سخنی به

من بگوئید شاید که خداوند متعال به وسیله آن مرا سود بخشد؟ امام علی علیه السلام فرمودند: «لطف و مهربانی ثروتمندان بر فقرا چه نیکوست و نیکوتر از آن، غرور فقرا بر ثروتمندان است؛ در حالی که به خداوند متعال اعتماد دارند.» گفتم: برایم بیشتر بگوئید یا امیرالمؤمنین! آن حضرت پشت کردند و رفتند در حالی که این شعر رامی خواندند:

قد كنت ميتاً فصرتُ حياً      و عن قليلٍ تصير ميتاً  
غربدار الفناء بیت      فأبن بدار البقاء بیتاً

«مرده بودم و زنده شدم و به زودی تو نیز می میری؛ خانه ای که در دار فنا (دنیا) است برایت دست نیافتنی می شود، پس در دار بقاء (آخرت) خانه ای بساز!»

از کتاب «المجموع» از امام صادق علیه السلام روایت شده که به شیعیان خود فرمودند: «حال شما چگونه است زمانی که در دنیا بمانید و امامی ببینید؟ گام های پسران عبدالمطلب چون دندانهای شانه، راست است در حالی که شما این گونه هستید. زمانی که خداوند، ستاره شما (مهدی را برایتان پدیدار کرد، خداوند را حمد و سپاس گوئید و شکر او را به جای آورید.» و فرمودند: «زمانی که علم از پشت شما بالا رفت، منتظر فرج از زیر قدمهایتان باشید.» از اصبع بن نباته نقل شده است: به نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفتم و دیدم که ایشان در فکر فرو رفته اند و با انگشتشان بر زمین می زنند. به ایشان عرض کردم: چه شده که شما را متفکر می بینم آیا در زمین میل و رغبتی دارید یا از آن در خوف و هراس هستید؟ فرمودند: «نه، به خدا قسم که هرگز به آن رغبتی نداشته ام؛ اما در مورد مولودی که

می آید و او یازدهمین فرد از فرزندان من است، او مهدی است که زمین را از عدل و داد پر می کند؛ همان گونه که از ظلم و جور و سرگردانی، غیبت پر شده است، قومی در زمین گمراه می شوند و قومی در آن هدایت می شوند.»

از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمودند: «هنگامی که پنجمین فرزند من از دنیا رفت، رحمت از قلب های شیعیان ما سلب می گردد تا زمانی که قائم ظهور کند، خدا را، خدا را در دین هایتان یاد کنید که کسی دینتان را از دست شما بیرون نکند، به ناچار برای صاحب این امر، غیبتی است که در آن غیبت بسیاری از کسانی که قائل به این امر هستند از دین برمی گردند.»

از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند: «به ناچار برای مردم، فتنه ای سخت روی خواهد داد، و آن زمانی است که شیعیان، چهارمین فرزند از فرزندان مرا از دست بدهند.»

### فصل ۳

نکته جالبی که در کتاب «المجموع» محمد بن حسین مرزبانی یافتیم، در مورد کاهن شدن سطح کاهن است: طریفه بنت الخیر از اهل رومان، همسر عمران بن عامر - برادر عمر بن عامر - در خواب دید که شهر مأرب (در یمن که سد مأرب در آن بود) غرق خواهد شد و تخریب می گردد؛ به همسرش گفت: ابری را در خواب دیدم که رعد و برقی زد، سپس صاعقه ای زد و آتش گرفت و بر هر چیزی که در روی زمین می افتاد آن را

آتش می‌زد، پس بعد از این خواب، حادثه غرق شدن روی می‌دهد که سیل عرم، آنان را دربر می‌گیرد.

این زن؛ یعنی طریفه زمانی که به حالت احتضار رسید، کهنات خود را از دهان به سطح کاهن منتقل کرد و قبر او در قسمت پایین عقبه الجحفه است.

و در کتاب «المجموع» آمده است: چشمه «ابونیزر» از جمله صدقات امیرالمؤمنین علی علیه السلام به اطراف مدینه است. و ابونیزر برده حبشی امیرالمؤمنین علیه السلام است که در این چشمه کار می‌کرد.

در کتاب «المجموع» آمده است: مردی را به نزد عمر آوردند که مردی دیگر با وسیله‌ای به زبان او ضربه زده بود و در اثر آن ضربه، تکه‌ای از زبانش جدا شده بود که نمی‌توانست بعضی از کلمات را به درستی ادا کند، عمر ندانست در مورد آن، چه حکمی کند. پس علی علیه السلام بر او حکم کرد که بنگرد هر آنچه از حروف که تعداد آنها بیست و هشت حرف است (در گفتار آن مرد) از بین رفته است به اندازه آن حروف دیه گرفته شود.

و همچنین در این کتاب آمده است: از ابوحنیفه سؤال شد: آن چیزی که نیست، چیست؟ ابوحنیفه نمی‌دانست چه جوابی بدهد، پس مردی را به همراه الاغی چابک فرستاد و به او گفت: این الاغ را بر جعفر صادق علیه السلام عرضه کن و زمانی که گفت: به چه قیمت؟ بگو: به چیزی که نیست، و بنگر چه می‌گوید. مرد همان کار را که ابوحنیفه گفته بود، انجام داد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: به چه قیمت؟ مرد گفت: به چیزی که نیست. امام علیه السلام به غلام خود فرمودند: ای غلام! ما الاغ را گرفتیم، پس این مرد را به

سراب ببر که آن چیزی نیست و خداوند متعال می فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ  
لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا﴾<sup>۱</sup>

و در کتاب «المجموع» آمده است: از شریح قاضی نقل شده است: من، قاضی عمر بن خطاب بودم روزی مردی را به نزد من آوردند، آن مرد گفت: ای ابامیه! مردی دو زن را به نزد من به امانت گذاشت که یکی از آن دو از زنان آزاده و دیگری از بزرگ زادگان است، من آن دو زن را در خانه‌ای قرار دادم و شب را صبح کردم، و آن دو زن یک دختر و یک پسر به دنیا آوردند، و هر دو ادعا می کنند که پسر برای آنان است و دختر را انکار می کنند، پس بین آن دو قضاوت کن! اما من در مورد آن دو زن به چیزی دست نیافتم، بنابراین به نزد عمر رفتم و جریان را برای او بازگو کردم. عمر گفت: بین آن دو چه قضاوتی کردی؟ گفتم: اگر حکمی می دانستم که نزد تو نمی آمدم. عمر تمام اصحاب پیامبر ﷺ را جمع کرد و به من دستور داد تا جریان را برای آنان تعریف کنم. من نیز جریان را برای آنان بازگو کردم و با آنان مشورت کردم؛ اما هریک از آنان رأی دادن در این مسئله را به همنشین خود واگذار می کرد. عمر گفت: من می دانم حل این مسئله را از چه کسی بپرسم! گفتند: گویی تو ابن ابی طالب را قصد کرده‌ای. عمر گفت: بله، اما کجا به نزد او برویم؟ گفتند: کسی را به نزد او بفرست تا او را بیاورد. عمر گفت: نه، او شکوه و شرفی از هاشم و پاره‌ای از علم دارد که برای دریافت آن به نزد او می روند، نه اینکه او بیاید و در خانه او حکم داده می شود، پس از جا بلند شوید تا به نزد او برویم.



شریح می‌گوید: به نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفتیم و ایشان در باغی مشغول بیل زدن بودند و این آیه از قرآن رامی خواندند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ و می‌گریستند، پس منتظر شدند تا ایشان آرام شدند و از ایشان اجازه خواستند و ایشان از باغ بیرون آمدند در حالی که پیراهنی با آستین‌های کوتاه بر تن کرده بودند. علی بن ابی طالب علیه السلام به عمر فرمودند: یا امیرالمؤمنین! چه چیزی شما را به اینجا آورده؟ عمر گفت: کاری که پیش آمده. شرح قاضی می‌گوید: عمر به من دستور داد تا جریان را برای علی بن ابی طالب علیه السلام بگویم. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: چه حکمی در مورد آن داده‌ای؟ گفتم: حکمی در مورد آن نمی‌دانم. علی بن ابی طالب علیه السلام چیزی از روی زمین برداشتند و فرمودند: حکم در این مسئله، ساده‌تر از این است. سپس خواست که آن دو زن را بیاورند و ظرفی آورد و آن ظرف را به یکی از دو زن داد و فرمود: شیر خود را در آن بدوش، پس زن شیر خود را در ظرف دوشید و علی بن ابی طالب علیه السلام ظرف را وزن کرد و ظرف را به زن دیگر داد و آن زن شیر خود را در ظرف دوشید و علی علیه السلام ظرف را وزن کرد، سپس به صاحب شیر سبک فرمود: دخترت را بگیر و به صاحب شیر سنگین فرمود: پسرت را بگیر. سپس رو به عمر کرد و فرمود: آیا نمی‌دانی که خداوند متعال زن را پایین‌تر از مرد قرار داده و عقل و میراث او را کمتر از عقل و میراث مرد قرار داده است؟ شیر او نیز کمتر از شیر مرد است. عمر گفت: همانا که به حق نزد شما آمدم ای اباالحسین! و اما قوم تو امتناع کردند. علی بن ابی طالب فرمودند: آهسته بگو ای ابا حفص ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾<sup>۱</sup>

## فصل ۴

در کتاب «من قدمه علمه» تألیف هلال بن محسن صابی در حدیثی طولانی از بعضی نویسندگان دیدم که این مسئله از مولایمان علی علیه السلام سؤال شد و ایشان جواب را بیان نمودند و همچنین در مورد شیر آن گونه که امام علی علیه السلام حکم دادند، سخن گفته است.

## فصل ۵

در کتاب «المجموع» آمده است: برده‌ای از بردگان مهدی عباسی از دنیا رفت و از خود زمین و دارایی و اثاثیه فراوانی برجای گذاشت و تنها یک دختر از خود باقی گذاشت. مهدی عباسی به نوح بن دراج قاضی دستور داد تا در مورد میراث او حکم کند و نصف ارثیه را به مهدی واگذار کند. نوح بن دراج این گونه حکم کرد که تمام دارایی از آن دختر است و آنها را به دختر داد، این خبر به مهدی رسید و خشمگین شد و نوح را فراخواند و به او گفت: چه چیز باعث شد که این کار را انجام بدهی؟ نوح گفت: من به قضاوت علی بن ابیطالب علیه السلام حکم کردم که او برای دختر به تمام دارایی قضاوت نمود و زمانی که از او در مورد دادن تمام دارایی به دختر سؤال شد، فرمود: نصف دارایی را به خاطر فریضة الهی به او دادم و نصف دیگر را به خاطر این سخن خداوند متعال: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ مهدی به نوح گفت: کسی را به نزد من بیاور که حکم آن را می‌داند و گرنه تو را می‌کشم. نوح گفت: یا امیرالمؤمنین از فقها و قضات در این مورد سؤال کن اگر دروغ گفته باشم، هر چه می‌خواهی

انجام بده! مهدی به شریک و ابن ابی لیلی و جمعی از فقهای که عهده‌دار قضاوت بودند و غیر از آنان نامه نوشت و آنان به بغداد آمدند. سپس مهدی در مورد آنچه نوح گفته بود از آنان سؤال کرد و آنان، نوح را تصدیق کردند و حکم علی بن ابی طالب علیه السلام را به اسنادهای فراوان برای مهدی عباسی روایت کردند، مهدی به نوح گفت: این بار به خاطر حکم تو به تو جزادادم؛ اما اگر تکرار شود تو را می‌کشم.

## فصل ۶

حدیث مدّت زمان حکومت فرعون را در این کتاب در حاشیه بر کتاب‌های «الفتن» بیان کردیم؛ اما یادآور می‌شویم که از علل طولانی شدن حکومت فرعون و به تأخیرافتادن نفرین موسی علیه السلام و هارون آن‌گونه که در بعضی تفاسیر بر اساس سخن خداوند متعال: (رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ<sup>۱</sup> اِ

روایت کرده‌ایم، این است که خداوند به موسی و هارون علیهما السلام وحی کرد: فرعون به نازل شدن بلا ایمان دارد و نسبت به بندگان خود مهربان است، بنابراین عمر او را طولانی کردم و اینکه او ادعای خدایی می‌کند هیچ زبانی به من نمی‌رساند.

## فصل ۷

در کتاب «المجموع» آمده است: علی بن ابی طالب علیه السلام دخترش، ام‌کلثوم را بدون گرفتن دو شاهد به ازدواج عمر بن خطاب درآورد و زمانی

که او را به نزد عمر فرستاد به او فرمود: به عمر بگو نیاز تو برآورده شد. زمانی که ام‌کلثوم به نزد عمر رفت؛ عمر با دستش به ام‌کلثوم ضربه‌ای زد، ام‌کلثوم گفت: تو را چه شده؟ عمر گفت: من، شوهر تو هستم. ام‌کلثوم گفت: آیا من از سوی خودم اجازه‌ای ندارم؟ پس عمر دستش را برداشت.

## فصل ۸

در جلد هشتم از کتاب «معجم البلدان» یاقوت حموی آمده است: فرعون، هامان را برای حفر خلیج سردوس به کار گرفت و زمانی که هامان حفر آن خلیج را آغاز کرد؛ اهالی هر روستایی به نزد او می‌آمدند و از او می‌خواستند که خلیج از زیر روستای آنان بگذرد و به او اموال بسیاری می‌دادند؛ هامان نیز خلیج را از سمت مشرق به سمت آن روستا می‌برد، سپس مسیر آن را به سمت روستایی پشت قبله تغییر می‌داد و دوباره آن را به روستایی در سمت مغرب می‌برد، بعد از آن، خلیج را به روستایی در سمت قبله تغییر می‌داد و از هر روستایی اموال بسیاری دریافت می‌کرد تا اینکه از این راه، صد هزار دینار جمع‌آوری کرد و آن اموال را به نزد فرعون برد و فرعون در مورد آن اموال از هامان سؤال کرد و هامان نیز جریان حفر خلیج و گرفتن اموال را برای فرعون بیان کرد، فرعون به او گفت: وای بر تو! بر مولا سزاوار است که بر بندگانش لطف کند و اموال و دارایی خود را بر آنان سرازیر کند، نه اینکه به آنچه در دست آنان است، طمع کند. اموال را به آنان بازگردان. و هامان تمام آنچه را که از هر روستایی گرفته بود به آنان بازگرداند، هیچ خلیجی در مصر، مهربان‌تر از خلیج سردوس نیست

به خاطر کاری که هامان در حفر آن انجام داد.

ابن زولاق می‌گوید: زمانی که ماهان کار حفر خلیج سردوس را به پایان رساند، فرعون از او در مورد مالی که به او بخشیده بود، سؤال کرد، هامان گفت: صد هزار دیناری را که به شما بخشیدم، اهالی روستا به من داده بودند. فرعون گفت: تو را نیازمند به کسی می‌بینم که گردنت را بزند آیا از بندگان من اموالی را به اسم منافع آنان می‌گیری؟ آن اموال را به آنان بازگردان! هامان نیز چنین کرد.

## فصل ۹

در کتاب «معجم البلدان» یاقوت حموی آمده است:

در کتابی خواندم که تبّت، مملکتی است که از جهتی هم مرز چین و از یکی از جهاتش هم مرز هندوستان و از جانب مشرقش هم مرز بلاد هیاطله و از جهاتی هم مرز بلاد ترک است و آنها شهرها و عمارت‌های بزرگی دارند و اهالی تبّت هم شهرنشین و هم صحرانشین هستند و صحرانشینان آن همه ترک هستند که از کثرت آنان، تعدادشان مشخص نیست در حالی که در بین نژادهای ترک، گروهی عظیم هستند؛ زیرا در گذشته دارای حکومت بودند و در اخبار آنان آمده است که حکومت به آنان بازخواهد گشت و در آب و هوای سرزمین‌های تبّت و دشت و کوه آن، خواصی است و انسان پیوسته در آنجا، روحیه‌ای شاد دارد و مردمانش دچار غم و اندوه نمی‌شوند. و در این ویژگی، پیر و میانسال و جوانشان، مساوی هستند و عجایب و میوه‌ها و نزهات گاه‌ها و برج‌ها و

رودهایش از شمار بیرون است و آن سرزمینی است که طبیعت دم (مزاج دموی) در انسان و غیر انسان آن قوی است. سپس می‌گوید: تا جایی که اگر کسی از آنان بمیرد بر خانواده بسیار او حزن و اندوه وارد نمی‌شود، آن‌گونه که از مردن او بر دیگران اندوه می‌رسد، و زمانی که تبع الأقران از جانب یمن حرکت کرد و از رود جیحون گذشت و شهر بخارا را پیمود به سمرقند رفت و آنجا را که ویران بود، بنا کرد و در آنجا اقامت گزید، سپس به سمت چین رفت و در سرزمین‌های ترک، یک ماه اقامت کرد، سپس می‌گوید: تبع الأقران این شهر را بنا کرد و نام آن را تبّت گذاشت و سی هزار از اصحابش را در آنجا ساکن کرد.

## فصل ۱۰

در کتاب «المجموع» از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «کسی بر مردم ظلم نمی‌کند، مگر اینکه فرزند ستمگر باشد یا اینکه بر مردم ظلم نمی‌کند، مگر فرزندی که در آن ریشه ظلم است.»

و در کتاب «المجموع» آمده است: پیامبر خدا ﷺ برای زنان خود حدیث می‌گفتند که زنی از آنان گفت: این حدیث خرافه است. پیامبر ﷺ فرمودند: آیا می‌دانی خرافه چیست؟ خرافه، مردی از قبیله عذره بود، که شب هنگام جن زده شد و جن مدتی در میان آنان ماند، سپس آن را آزاد کردند و بعد از آن مردم از آنچه که آن مرد دیده بود سخن می‌گفتند و می‌گفتند: «حدیث خرافه.»

## فصل ۱۱

در کتاب «المجموع» آمده است: علی بن حسین علیه السلام بر عمر بن عبدالعزیز وارد شد در حالی که در نزد او تعدادی از مردم بودند و زمانی که امام از نزد آنها برخاست و رفت عمر بن عبدالعزیز گفت: شریفترین مردم کیست؟ گفتند: ای امیر! شما، شرافت در زمان جاهلیت و خلافت در اسلام برای شماست. عمر بن عبدالعزیز گفت: به خدا قسم! هرگز، شریفترین مردم این کسی است که اندکی قبل از نزد من برخاست. شریفترین، مردم کسی است که مردم را دوست می‌دارد، که از او باشند و دوست نمی‌دارد که از یکی از آنان باشد و این ویژگی این مرد است.

## فصل ۱۲

و در کتاب «المجموع» محمد بن حسین مرزبانی که ذکر او گذشت: شعری از مولایمان علی علیه السلام آورده است.

واذا بليت بعسره فالبس لها      ثوب اليسار فان ذلك أحزم

لا تشكون إلى العباد فانما      تشكو الرحيم إلى الذي لا يرحم

«زمانی که به سختی دچار شدی، پس به آن سختی، لباس آسایش بپوشان که این خردمندانه‌تر است. به بندگان شکایت نبرید؛ زیرا شخصی که مهربان و رحیم است به کسی که رحم ندارد شکایت می‌برد.»  
و می‌فرماید:

النفس تجزع أن تكون فقيره      والفقير خير من غني يطغيها

و غني النفوس هو الكفاف فان أبت      فجميع ما في الأرض لا يكفيها

«نفس انسان از این که فقیر باشد بی‌تابی می‌کند و فقر، بهتر از ثروتی است که نفس را به طغیان آورد. و بی‌نیازی نفس، دست‌کشیدن از آن است و اگر امتناع کند، هر آنچه که در زمین است برای او کافی نیست.»  
و می‌فرماید:

ما أحسن الدنيا و اقبالها      إذا اطاع الله من نالها  
من لم يواس الناس من ماله      عرض للإدبار اقبالها

«دنیا و روی آوردن آن چه نیکوست، زمانی که آن کس که به آن دست یافت، خدا را اطاعت کند. هر کس که به مردم از مالش یاری نرساند، روی آوردن دنیا را در معرض پشت‌کردن آن قرار می‌دهد.»

و در کتاب «المجموع» آمده است: زمانی که حسن بن علی علیه السلام سستی یاران‌شان را دید و معاویه نامه‌ای جهت صلح به ایشان و اصحاب‌شان نوشت، امام حسن علیه السلام خطبه‌ای خواندند و فرمودند: نه شک و تردید و نه پشیمانی، ما را از اهل شام باز نمی‌دارد، ما با آنان با سلامتی و صبر می‌جنگیدیم، اما اکنون سلامتی به وسیله دشمنی و صبر به وسیله بی‌صبری و جزع و فزع پیرگشته است و شما در مسیر خود دینتان را در مقابل دنیایتان قرار داده بودید؛ اما امروز دنیایتان را در مقابل دینتان قرار داده‌اید، آگاه باشید که من برای شما همان‌گونه هستم که قبلاً بوده‌ام و اما شما برای ما آن‌گونه که بودید، نیستید شما میان دو کشته قرار گرفته‌اید، کشته‌ای در صفین که بر او می‌گریید و کشته‌ای در نهر روان که به خونخواهی او از ما برخاسته‌اید، آن کس از شما که می‌گیرد ما را ترک یاری می‌کند و آن کس که زنده مانده است از ما خونخواهی می‌کند، معاویه، ما را به



کاری فراخواند که نه عزتی در آن است و نه عدل و انصافی. اگر مرگ را می‌خواهید پس برای جنگ بر معاویه وارد می‌شویم و با لبه شمشیرها محاکمه او را به نزد خداوند می‌بریم و اگر زندگی را می‌خواهید، صلح را از او می‌پذیریم و با رضایت، آن را برای شما دریافت می‌کنیم؛ سپس مردم از هر سو نداد دادند: زنده ماندن یا بن رسول الله!

### فصل ۱۳

در کتاب «المجموع» آمده است: امام حسین علیه السلام در گفتگویی که بین ایشان و عبدالله بن عباس صورت گرفت. به او فرمودند: «من در عراق کشته می‌شوم و اگر آنجا کشته شوم در نزد من محبوب‌تر از این است که خونم در حرم خدا و حرم رسولش حلال شود.»

### فصل ۱۴

باز در کتاب «المجموع» آمده است: امام حسن علیه السلام به عمرو بن عاص فرمودند: «تو چون سگ هستی که نه سر و نه دمش ستوده نمی‌شود، گذشته تو مورد مزمت و امروزت موسوم به شرک است تو بر بستری مشترک متولد شدی و پنج مرد در مورد انتساب تو به خودشان با یکدیگر نزاع کردند، سپس عاص بر تو غلبه یافت؛ مورد نکوهش‌ترین مردم در نسب و ناپاک‌ترینشان در منصب و جایگاه هستی و تو دشمن مقطوع النسل محمد صلی الله علیه و آله هستی و تو بودی که به سوی نجاشی رفتی تا بر جعفر بن ابی طالب علیه السلام عیب‌جویی کنی و اینکه برای نابودی او به او کنایه بزنی و تو

کسی هستی که پیامبر ﷺ را با هفتاد بیت هجو کردی تا اینکه فرمود: خداوندا! بر او در مقابل هر بیت یک لعنت بفرست و تو هستی که در مدینه بر عثمان آتش افروختی و به سمت فلسطین گریختی و بعد از او دین معاویه را به دنیایش فروختی.»

و در این کتاب آمده است: معاویه می گفت: حسن علیه السلام بر ما وارد نشد، مگر به این علت که به سرعت خارج شود به خاطر ترس از اینکه هنگام سخن گفتن، شمشیرش بر من فرود آید. و آمده است: روزی پیک معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: از خدامی خواهم که شما را حفظ کند و این قوم را هلاک گرداند، امام حسن علیه السلام با مهربانی فرمودند: به کسی که به تو اطمینان کرده، خیانت مکن و تو را همین کافی است که مرا به خاطر دوستی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستی پدر و مادرم دوست می داری و خیانت، این است که قومی به تو اطمینان کنند و تو دشمن آنان باشی و بر آنان نفرین کنی.»

## فصل ۱۵

در کتاب «المجموع» آمده است: از سخنان امام حسین علیه السلام این است که فرمودند: «پدرم برای جاهلان عالم و برای غافلان، تذکردهنده بود، جز حق نمی گفت: هرچند تلخ بود و باطل رانمی نوشید؛ اگر چه شیرین بود، بازویش محکم بود و به تنهایی جهاد می کرد و برادرش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را یاری کرد و دشمنانش را به قتل رساند و غم را از چهره مبارکش زدود و در برابر او در سختی ها فرو رفت و زمانی که خداوند سرای انبیايش (کعبه) را برای نبی اش صلی الله علیه و آله انتخاب کرد؛ قریش از او

دوری کردند؛ پس علی علیه السلام، آنان را چون چوپانی که شترش را رها کند، رها کرد و مردم با ابوبکر بیعت کردند؛ علی علیه السلام دوستی اش را به او بخشید و نصیحتش را ارزانی او کرد، زمانی که عمر خلیفه شد، گروهی از او بدشان آمدند و گروهی به خلافت او راضی شدند و پدرم از کسانی بود که در بیعت با عمر تمایل نشان داد و خلافت او را ناپسند نشمرد. سپس مردم با عثمان بیعت کردند در حالی که از مشورت با پدرم و حضور او بی نیاز نبودند. سپس عثمان به قتل رسید و او کسی را که در جایگاه او قرار بگیرد، ندید و اگر چنین شخصی را می دید، بی شک امر خلافت را به او تسلیم می کرد و او حریص بر خلافت نبود، پس حکومت را پذیرفت به خاطر اقامه حدودی که فرو گذاشته شده بود و برای هدایت به معارفی که انکار شده بود و شناخته نشده بود پرچم های نفاق و جدایی بر او شکافته شدند زمانی که دنیا بر آنان خندید و به نیکوترین وجه خود برای آنان مزین گشت، پس (پدرم) پیوسته آنچه را که آنان درست می کردند، می شکافت و آنچه را که آنان می شکافتند، درست می کرد تا اینکه خداوند، روح او را در بهترین حالاتش و با فضیلت ترین ساعاتش قبض نمود.»

نویسنده می گوید: اگر این حدیث، صحیح بوده باشد، پس معنای سخن امام حسین علیه السلام این است که، مولایمان علی علیه السلام از بیعت با عمر کراهت نداشت؛ زیرا ایشان می دانست که سرزمین ها به وسیله او فتح می گردد و می دانست که قریش آن حضرت را نمی خواهند و بر او به توافق نمی رسند، آیا سخن امام حسین علیه السلام را نمی بینید که می فرماید: «همچون

چوپانی که شترش را رها کند، آنان را رها کرد» یعنی پدرشان علی علیه السلام، که او امام و چوپان امت بود، اما آنان را رها کرد چون یاری رسانی نداشت، همان گونه که عیسی علیه السلام امت خود را رها کرد و خداوند عزوجل، او را به آسمان برد.

### فصل ۱۶

در جلد چهارم کتاب «التحصیل» تألیف محمد بن نجار روایت کردیم: از جابر بن عبدالله نقل شده است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «فرزندان او؛ یعنی عباس بن عبدالمطلب، حاکمان امت من می گردند که امر امت مرا برعهده می گیرند و خداوند به وسیله آنان دین را تغییر می دهد.»

نویسنده می گوید: اگر این حدیث، صحیح بوده باشد، شاید معنایش، این باشد که خداوند آنچه را که مقدر است انجام می دهد و خداوند متعال کسی را بر آنان مسلط می کند که به وسیله آنان دین را تغییر می دهد.

### فصل ۱۷

در جلد اول «الرساله العزیمه» شیخ مفید رحمته الله دیدم، در پایان آن، اخباری به اسناد اصحابمان است و در حدیثی آمده بود: امام صادق علیه السلام فرمودند: «قائم روز عاشورا قیام می کند.»

### فصل ۱۸

در جلد سوم کتاب «تاریخ ابن اثیر» در مورد حوادث سال پانزدهم

هجری دیدم که نوشته است: هرقل حرکت کرد و به سمیاط (سمیساط): سمراط در جنوب ترکیه) رسید و زمانی که خواست از آنجا حرکت کند بر بلندی ای رفت و رو به شام کرد و گفت: سلام بر تو ای سوریه! سلامی که بعد از آن دیگر جمع شدنی نیست، هیچ رومی به سوی تو باز نمی‌گردد، مگر از ترس تا اینکه آن مولود شوم متولد شود و کاش متولد نشود، پس عمل او و فتنه‌اش بر روم چه شیرین است.

نویسنده می‌گوید: نمی‌دانم که منظور او از مولود شوم کیست؟ باید در آن تأمل شود، و به ظاهر، او کسی است که قسطنطنیه را فتح می‌کند.

### فصل ۱۹

در جلد سیزدهم کتاب «معجم البلدان» در بیان شهر نجاشی دیدم که نوشته است: زمانی که عبدالملک بن مروان، موسی بن نصیر را که عامل او در مغرب بود به شهر نجاشی فرستاد و او از فتح آن سرزمین عاجز شد بر روی یکی از دیوارهای بلند آن نوشته‌ای به خط حمیری دید و دستور داد از آن نسخه برداری کنند و این رونوشت آن است:

لیعلم المرء ذوالفر المنیع و من	یرجو الخلود و ماحی بمخلود
لو أن خلقاً ینال الخلد فی مهل	لنال ذاک سلیمان بن داود
سألت له القطرین القطر فائضه	فیه عطاء جلیل غیر مصرود
فقال للجن أبنوالی به أثراً	یبقی الی الحشر لایبلی و لایودی
فصیروه صفاحاً ثم میل به	إلی السماء بأحکام و تجوید
فأفرغوا القطر فوق السور منحدرأ	فصار صلباً شدیداً مثل صیحد

وصبّ فيه كنوز الأرض قاطبه      وسوف تظهر يوماً غير محدود  
 لم يبق من بعدها في الأرض سابعة      حتى تضمن رمساً بطن أخذود  
 وصار في قعر بطن الأرض مضطجعاً      مصمناً بطوابيق الجلاميد  
 هذا ليعلم أن الملك منقطع      الامن الله ذي التقوى و ذي الجود

«کسی که صاحب عزت استوار است و کسی که امید به جاودانگی دارو بداند که هیچ زنده‌ای جاویدان نیست. اگر مخلوقی در طولانی بودن عمرش به جاودانگی دست می‌یافت، بی شک سلیمان بن داوود به آن می‌رسید. چشمه آب و باران بر او جاری شد که در آن بخشش و عطای پیاپی خداوند جلیل بود. سلیمان به جنیان فرمود: برای من کاخی بسازید که تا محشر پابرجا باشد نه فرسوده شود و نه نابود گردد. پس آنان، آن کاخ را از سنگ‌های بزرگ ساختند و آن را محکم و نیکو تا آسمان بالا بردند. سپس آب بر آن کاخ فرو ریختند، و به این وسیله محکم و سخت شد. و تمام گنج‌های زمین را در آن سرازیر کرد و روزی بدون هیچ محدودیتی، آن گنجها آشکار خواهد شد. تا اینکه بعد از آن، گنج‌ها در زمین گسترده باقی نماند و در قبری در بطن حفره‌ها جای گرفت. و بستر او، قعر زمین که طبقه‌هایی از سنگ‌های سخت را دربرداشت، گشت. تا بداند که حکومت تمام می‌شود، مگر حکومت خداوندی که صاحب تقوی و جود و کرم است.»

نویسنده می‌گوید: آن روزی را که در شعر ذکر شده که در آن گنج‌ها آشکار می‌شود، مشخص نکرده است و در اخبار راویان دیگر مشخص می‌شود.

## فصل ۲۰

در کتاب «عتیق» آمده است: جویریة بن قدامه السعدی روایت کرده است: همراه با مولایم در نهر روان حضور یافتیم و زمانی که از جنگ فارغ شدیم به سرزمین بابل رسیدیم و خورشید غروب کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام نماز خود را به جا نیاورده بود، گفتم: ای مولای من! نماز نمی خوانید؟ فرمودند: ای جویریة! این سرزمینی است که دو مرتبه دچار بلا شده است و منتظر سومین آن است.

جویریة می گوید: زمانی که از آن سرزمین گذشتیم، خورشید غروب کرد و دیدم که مولایم زیر لب چیزی یا به زبان عربی یا به زبان سریانی می خواند، ناگاه خورشید بازگشت و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یا جویریة اذان بگو! پس اذان گفتم و نماز را به جا آوردیم، و زمانی که از نماز فارغ شدیم، ستارگان پدیدار شدند. گفتم: ای مولای من! آن دو بلا را به خاطر آوردیم؛ اما سومین آن چه زمانی روی می دهد؟ فرمود: «ای جویریة! زمانی که پل به زمینش گره خورد و ستارگان دنباله دار از جانب مشرق طلوع کردند، بر آن پل سپاهییانی کشته می شوند.»

## فصل ۲۱

ولد ابومنصور، پسر عمویم آورده است: بر پشت کتابی که سوراخ گشته بود و تاریخ آن سال ۵۵۶ ه.ق ذکر شده بود، آمده است: برج های فلکی، دوازده برج است که هر برج، شصت سال است و در هر برج سه مثلث است که در برج دهم وقایعی برای عالم رخ می دهد و در انتهای آن

و در ابتدای برج یازدهم، بنوقنطورا پدیدار می‌شوند و بر بندگان خداوند حکومت می‌کنند و شهرها را نابود می‌سازند و در انتهای برج یازدهم، بنوقنطورا، بنوالأصفر را به قتل می‌رسانند و به زوراء (بغداد) حکومت می‌کنند و نور اسلام از بین می‌رود و بر تمام دنیا از شرق و غرب حکومت می‌کنند و در برج دوازدهم که آخرین برج فلکی است، تمام ادیان در دنیا نابود می‌گردند و زمانی که این وقایع روی داد، مهدی ظهور می‌کند و آن، ابتدای دولت اوست؛ یعنی ابتدای برج دوازدهم و انتهای تاریخ اول است و عیسی علیه السلام از آسمان هبوط می‌کند و ادیان تجدید می‌گردند و خداوند پرستش می‌شود، خداوند ما را از آن دوران مهلک پناه دهد و ما را از شرّ بلا یا کفایت کند.

## فصل ۲۲

در دست‌نوشته‌ای به خط ولد ابو منصور دیدم که مولایمان علی علیه السلام در خطبه‌ای فرمودند: آگاه باشید! چه بسا چیزهای عجیب که قبل از ظهور مهدی (عج) در دنیا روی می‌دهد و چه نشانه‌هایی آشکار می‌گردد که دنیا مرکز نشانه‌هاست، از آن نشانه‌ها جمع شدن بنوقنطورا و حکومتشان بر عراق و اطراف شامات و به مسخره گرفتن خواهران و برادران عقیف است.

و در کتاب «ثواب الأعمال» نوشته است: حدیفة بن یمان از جابر انصاری نقل می‌کند: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که روزی ایشان در میان اصحابشان نشسته بودند که جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود: سلام!



خداوند بر تو سلام می دهد و تو را مخصوص به تحیت و اکرام به وسیله اسلام، قرار می دهد. پیامبر خدا ﷺ به جبرئیل فرمودند: ای برادرم، جبرئیل! اسلام چیست؟ جبرئیل فرمود: آن پنج رود است: سیحون، جیحون، دجله، فرات و نیل در مصر که این پنج رود را برای تو، اهل بیت تو و شیعیانت قرار داده ام. به عزت و جلالم قسم، هرکس از آن قطره ای بنوشد، در روزی که خلائق برای حسابرسی برخیزند، کسی را وارد بهشت نمی کنم، مگر اینکه تو از او راضی باشی و آب آن پنج رود را بر او حلال کنی، پس در آن هنگام، پیامبر ﷺ لا اله الا الله گفت و فرمود: ای برادرم! حمد و سپاس، مخصوص پروردگارم است. جبرئیل فرمود: ای پیامبر خدا! تو را بشارت می دهم که قائم از فرزندان توست و ظهور نمی کند تا اینکه کافران مالک آن پنج رود شوند و در آن هنگام است که خداوند، اهل بیت تو را بر علیه گمراهان یاری می کند و هیچ پرچمی را برای گمراهان تا روز قیامت بالا نمی برد، پس پیامبر ﷺ به سجده افتادند و خداوند را شکر کردند و مسلمانان را باخبر کردند و به آنان فرمود: اسلام، غریبانه آغاز شد و همان گونه که آغاز شد، باز خواهد گشت، سپس در مورد اسلام از ایشان سؤال کردند؟ فرمود: اسلام، پنج رودی است که خداوند برای اهل بیت قرار داده است و آنها، سیحون، جیحون، دجله، فرات و نیل مصر هستند، زمانی که کافران مالک پنج رود شوند، اسلام، مالک شرق و غرب می گردد و در آن هنگام است که خداوند، اهل بیت مرا بر گمراهان یاری می کند و هیچ پرچمی را برای گمراهان تا روز قیامت بالا نمی برد.

## فصل ۲۳

در دست نوشته‌ای به خط بعضی از یاران مورد اطمینان ما روایت شده است: هنگامی که مولایمان زین العابدین علیه السلام در نجف توقف کردند، وارد مسجد جامع کوفه شدند و نمازشان را در آنجا اقامه کردند و فرمودند: ای نجف! سپس گریستند و فرمودند: ای وای از آن بلای بزرگ! از ایشان در مورد آن بلا سؤال شد، فرمودند: «زمانی که نجف، پر از سیل و باران شد و آتشی در حجاز در سنگ و گِل‌های آن شعله‌ور گشت و بغداد مرکز حکومت گردید و بر دیگر مناطق حاکم گشت، پس در آن هنگام منتظر ظهور قائم منتظر باشید.»

از امام صادق علیه السلام روایت شده که از ایشان در مورد ظهور قائم اهل بیت علیهم السلام سؤال شد، ایشان نشستند و گریستند، سپس فرمودند: «ای وای از آن بلای بزرگ! هنگامی که افراد بی‌اصل و نسب و زنان و سیاه‌چرده‌ها به حکومت برسند و امارت جوانان و کودکان ایجاد شود و مسجد جامع کوفه تخریب گردد و پل‌ها ایجاد گردد، پس آن هنگام زوال حکومت بنی عباس است و قائم ما اهل بیت علیهم السلام ظهور می‌کند.»

## فصل ۲۴

در کتاب «مناقب آل ابی طالب» تألیف ابن شهر آشوب (قدس‌الله روحه) در مورد علامات ظهور آمده است: خسوفی در بغداد و خسوفی در روستای جابیه در شام و خسوفی در بصره روی می‌دهد و آتشی به‌طور عمود در مشرق پدیدار می‌شود که سه روز یا هفت روز در هوا باقی

می ماند و آتشی از جانب آذربایجان پدیدار می گردد که هیچ چیز را باقی نمی گذارد و شام ویران می شود و پلی در نزدیکی منطقه کرخ در بغداد ساخته می شود و بادی سیاه در ابتدای روز می وزد و زلزله ای رخ می دهد تا جایی که بسیاری از مردم در آن زلزله ناپدید می گردند و اختلافی در بین دو سپاه عجم ایجاد می شود و خون های بسیاری در این میان ریخته می شود و بردگان بر شام مسلط می یابند و صدایی از آسمان به گوش می رسد که تمام اهل زمین می شنوند و هر زبانی، آن را به زبان خودشان می شنوند که نام او (مهدی) و نام پدرش را ندانند و چهره و سینه ای برای مردم در عین الشمس (در مصر) پدیدار می شود و بیست و چهار باران پی در پی در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب می بارد که زمین بعد از مرگش به آن باران زنده می شود و برکاتش شناخته می شود و بعد از آن هر عیب و نقصی از بین می رود.

## فصل ۲۵

ابن شهر آشوب در مورد طالع پیامبر و آنچه بر آن دلالت می کند، آورده است: ابوالحسن قاشانی می گوید: طالع پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه است: میزان و عطارد در برج ثابت و صاحب سهم الغیب در برج ثابت و مشتری در برج خود دلالت بر این دارد که نبوت او تا قیامت، باقی است و شریعت او رو به افزایش است و زمانی که پانصد سال از جدایی او از این دایره گذشت روم به دست فرزندان او سرنگون می شود آن گونه که یعقوب بن اسحاق کندی و ابومعشر بلخی و یحیی بن ابی منصور ذکر کرده اند.

قاشانی می گوید: زهره در برج عقرب با عطارد قرار گرفته که برج قران است، پس شریعت او تا روز قیامت باقی است و حکومت یک بار منتقل می شود، سپس باز می گردد و اختلافی که در طالع پیامبر ﷺ در حکومت قرار دارد استیلای بنی امیه و بنی عباس است که به اقوام جبلی فارسی منتقل می گردد، زیرا دین پیامبر ﷺ باقی است و به این خاطر که زحل، دلیل فرزندان او راتحت الشعاع قرار گرفته، لازم می گرداند که فرزندان او در ابتدای امر دچار خوف و قتل گردند و زمانی که از وفات ایشان پانصد سال گذشت، دولت به طالبیه باز می گردد که بر کافران و بی دینان پیروز می گردند و عدل آشکار می شود که در تمام عالم، دینی نیکوست.

## فصل ۲۶

ابومعشر می گوید: جاماسب و زردشت، بیش از هزار سال قبل از بعثت پیامبر ﷺ حکومت می کردند و در طالع قرآن، شریعت او تا روز قیامت باقی است و اینکه حکومت او تغییر می یابد و در ابتدای وفات ایشان از دست اهل بیتش خارج می گردد و در رأس سیصد و شصت سال از دست یارانش بیرون می شود، سپس بعد از پانصد سال به ایشان باز می گردد و طالبیون بر عالم سیطره می یابند و عدل و انصاف را آشکار می کنند.

اعبد زحل می گوید:

و ودیعة من سرآل محمد      أودعتها و جعلت من أمنائها

فاذا رأیت الكوكبين تقاربا      فی الجری بین صباحها و مساءها

فهناک یطلب ثار آل محمد وراثتها بالسيف من أعدائها  
 «وامانتی از اسرار آل محمد را امانت دار شدم. زمانی که دیدم دو  
 ستاره (زهره و عطارد) در حرکت صبح و شب با یکدیگر تقارب یافتند.  
 پس در آن زمان، انتقام آل محمد صلی الله علیه و آله و میراث آنان با شمشیر از  
 دشمنانشان گرفته می شود.»

### فصل ۲۷

در کتاب «مناقب ابن شهر آشوب» اگر هشتاد جلد باشد در جلد هشتم  
 آن در باب امامت قائم علیه السلام آمده است: محمد بن علی نوشجانی می گوید:  
 یزدگرد در روز قادسیه باخبر شد که پنجاه هزار نفر از قوم فارس کشته  
 شده اند، پس به سوی خانواده اش گریخت و بر ایوان کسری ایستاد و  
 گفت: سلام بر تو ای ایوان! من از تو عبور می کنم و مردی از فرزندان من  
 که زمانش نرسیده است به سوی تو باز می گردد. سلیمان دیلمی می گوید:  
 از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنای سخن یزدگرد که گفت: مردی از فرزندان  
 من چیست؟ فرمود: او قائم شما که ششمین فرزند من است، می باشد که  
 یزدگرد پسر شهریار از طرف مادر علی بن حسین علیه السلام؛ یعنی شهربانو دختر  
 یزدگرد، از او متولد می شود، پس او از فرزندان حسین علیه السلام است.

همچنین سخن قیصر روم را زمانی که شام را ترک کرد، بیان کردیم که  
 با این روایت تناسب دارد. نویسنده می گوید: و در این حدیث نشانه هایی  
 است:

۱. امام صادق علیه السلام خبر دادند که قائم ششمین فرزند ایشان است، پس

به ناگزیر علم آن از جانب خداوند و پدران پاکشان است و گرنه امام صادق علیه السلام چگونه می دانستند که ایشان نسلی متصل به ششمین فرزند خود هستند.

۲. درست بودن سخن ایشان، زمانی که اعتقاد در مورد ششمین فرزند ایشان که قائم است، تجدید شد و در زمان هیچ یک از پدران ایشان، قبل از ایشان این اعتقاد وجود نداشت.

۳. باقی ماندن ایوان کسری تا به امروز؛ زیرا تمام قصرهای کسری انوشیروان و آثار آنها از بین رفته است.

۴. معرفت کسری به حرکت ستارگان، مشخص نمودن وجود قائم و تصدیق اهل بیت نبوت در اعتقادشان است. ولله الحجة البالغة.

## فصل ۲۸

در جلد دوم کتاب «التحصیل» با ترجمه اسماعیل بن احمد بن عمر بن ابی أشعث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: «نزدیک است که امت ها چون خوره به جان شما بیفتند.» به ایشان عرض شد: آیا به خاطر کم بودن تعداد ما در آن روز است؟ فرمود: «بلکه تعداد شما زیاد است؛ اما چون نخس و خاشاک سیل هستند، آنان شکوه و ابهت شما را می گیرند و سستی را در قلب های شما می اندازند. گفتند: سستی چیست؟ فرمود: «دوستی و حب دنیا و کراهت و ناخشنودی از مرگ.»

نویسنده می گوید: این حدیث و امثال آن را احمد بن منادی در کتابش «الملاحم» ذکر کرده است.

## فصل ۲۹

در جلد سوم کتاب «التحصیل» در ترجمه ضحاک بن محمد بن هبة الله به اسنادش از ابن مسعود دیدم که نوشته بود: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «این امر (خلافت) پیوسته در بین شماست و شما ولی و سرپرست آن هستید تا زمانی که در آن تحول ایجاد نکنید و زمانی که این کار را انجام دادید، خداوند شرورترین مخلوقات خود را بر شما مسلط می‌گرداند که پوست شما را می‌کنند همان‌گونه که پوست شاخه از آن جدا می‌شود.» پیامبر ﷺ راست گفته بود و آنان را از آنچه بر آنان روی می‌دهد، بر حذر داشت، پس نپذیرفتند و زمانی که با پیامبر ﷺ مخالفت کردند، گناه با آنان است.

## فصل ۳۰

ابیاتی در مدح مولود از بعضی از شعرا دیدم:

و كأنها بالحمل ماتدري	حملت به ام مبارکه
ولدته مشبه ليلة القدر	حتی اتمت شهر تاسعها
یرجى لحمل نوائب الدهر	فأتین فيه فقال أسرته
کالبدر أو أبهى من البدر	والنور کل وجه فبدا
ما إن بقین و فین بالندر	وتدرن حین رأین غرته
والله أهل الحمد والشکر	لله صوماً شکر أنعمه
نصّ الا له علیه بالنصر	و شهدن أن علی شمائله
یعصی له فی البرّ والبحر	و نفوذ امر فی البریة لا

«مادری مبارک، او را باردار شد، گویی از حمل خود آگاهی نداشت. تا اینکه نه ماهگی به پایان رسید و مادر، او را به دنیا آورد، درحالی که چون شب قدر بود. پس زنان به او درآمدند و خانواده اش گفتند: امید می رود که او برطرف کننده سختی های روزگار باشد. بر سر آن کودک تاجی از نور بود و او همچون ماه شب چهارده یا حتی درخشانتر از آن پدیدار شد. و زمانی که او را دیدند، نذر کردند که اگر زنده بماند، نذر خود را ادا کنند. و برای خدا به خاطر شکر نعمت هایش روزه بگیرند و خداوند اهل حمد و شکر است. و دیدند که یاری خداوند بر خلق و خوی اوست تا جایی که در میان مردم نفوذ دارد و در خشکی و دریا نافرمانی امر او نمی شود.»

### فصل ۳۱

در کتاب یعقوب بن نعیم از امام رضا علیه السلام روایت شده است که ابابصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آیا امیرالمؤمنین علی علیه السلام مکان های اصحاب قائم رامی دانست همان گونه که تعداد آنان رامی دانست؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: «بله، به خدا قسم که فرد به فرد آنان را با نام هایشان و نام پدرانشان می شناخت و مکان زندگی آنها رامی دانست.» ابابصیر عرض کرد: فدایت شوم! آیا هر آنچه را که امیرالمؤمنین علی علیه السلام می دانست، حسن علیه السلام نیز می دانست و هر آنچه را که حسن علیه السلام می دانست، علم آن به حسین علیه السلام رسیده بود و هر آنچه را که حسین علیه السلام می دانست به شما رسیده است، اگر این گونه است به من خبر بده!

امام صادق علیه السلام فرمودند: «روز جمعه بعد از نماز به نزد من بیا! ابابصیر



می‌گوید: به نزد ایشان رفتم، فرمودند: دوست و همراه تو که برایت می‌نوشت کجاست؟ گفتم: او به کاری مشغول و من دوست نداشتم آمدنم را به تأخیر بیندازم. امام صادق علیه السلام به مردی فرمودند: برای او بنویس، سپس فرمودند: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، این همان چیزی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین، علی علیه السلام املاء نمود و به او سپرد که نام‌های اصحاب قائم علیه السلام و تعداد کسانی که ایشان را درمی‌یابند از کسانی که از نزد آنان رخت بر بسته‌اند و کسانی که در یک شب در هنگام شنیدن صدایی در آن سال که فرمان خداوند آشکار می‌شود به سوی مکه می‌روند و آنان افراد شریف و فقیهان و حاکمان بر مردم هستند، مرابط سیاح؛ مردی از طواس شرقی، دو مرد از شام، مردی از فرغانه، دو مرد از مروالروذ، دو مرد از ترمذ، دو مرد از صامغان، چهار مرد از نیزیان، نه مرد از آفنون، پنج مرد از طوس، دو مرد از فاراب، بیست و چهار مرد از طالقان، دوازده مرد از مرو، هشت مرد از جبال‌الغور، هفده مرد از نیشابور، سه مرد از سجستان، چهار مرد از بوشنج، هفت مرد از ری، دوازده مرد از هرات، چهار مرد از طبرستان، دو مرد از تل‌مورن، مردی از رها، هجده مرد از قم، دو مرد از قومیس، دوازده مرد از جرجان، مردی از فلسطین، سه مرد از... و مردی از طبریه، چهار مرد از همدان، مردی از بابل، دو مرد از کیدر، سه مرد از سبزوار، مردی از کشمیر، چهار مرد از سنجار، مردی از قالی‌قلا، مردی از شمشاط، مردی از حران، سه مرد از رقه، دو مرد از رافقه، چهار مرد از حلب، دو مرد از قبرص، مردی از تبلیس، مردی از میاط، مردی از آسوان، پنج مرد از سلمیه، سه مرد از

دمشق، مردی از بعلبک مردی از تل شیزر، چهار مرد از فسطاط، دو مرد از قلزم، مردی از تستر، مردی از برذغه، مردی از فارس، مردی از تفلیس، دو مرد از صنعاء، مردی از مازن، مردی از طرابلس، دو مرد از قیروان، مردی از ایله، مردی از وادی القری، مردی از خیبر، مردی از بدر، مردی از ألحان، مردی از اهل مدینه، مردی از ریذه، چهارده مرد از کوفه، مردی از حیره، مردی از کوئی، مردی از طی، مردی از زییده، دو مرد از برقه، دو مرد از اهواز، دو مرد از اصطخر، مردی از بیدامیل، مردی از لیان، مردی از...، مردی از واسط، دو مرد از حلوان، سه مرد از بصره، هفت مرد از اصحاب کهف، دو تاجر که از عانه به سمت انطاکیه بیرون آمدند، یازده مرد که به روم پناه می‌برند و کسانی که در سرانندیب فرود می‌آیند، چهار مرد از سمندر و کسی که در سلاط از مرکبش مفقود می‌گردد و دو مرد که از شعب به سندانیه می‌گریزند، مردی که از سقلیه خارج می‌شود و مردی از یخشب که در جستجوی حقیقت به طواف دنیا می‌پردازد، مردی از بلخ که از خانوادهاش می‌گریزد، مردی از سرخس که با کتاب بر مخالفان حجّت می‌آورد.

اینها سیصد و سیزده مردی هستند که خداوند، آنان را در یک شب در مکه گرد هم می‌آورد و آن شب، شب جمعه است که آنان آن شب را در بیت‌الله الحرام به صبح می‌آورند، و هیچ‌کس از آنان سرپیچی نمی‌کند، آنان در کوچه‌های مکه پخش می‌شوند و به دنبال خانه‌هایی که در آنها ساکن شوند می‌روند، اما اهل مکه آنان را نمی‌شناسند، زیرا آنان قافله‌ای را که از شهری برای حج آمده‌اند نه برای عمره و نه برای تجارت

نمی شناسند، پس بعضی از اهالی مکه به بعضی دیگر می گویند: امروز، قومی از غریبه ها رانمی بینید، که پیش از این وجود نداشتند و آن ها اهالی یک شهر و یک قبیله نیستند، نه خانواده ای با آنان همراه است و نه چارپایی، در آن هنگام، مردی از بنی مخزوم می آید و با نیزه خود بر گردن های مردم می زند و می گوید: امشب خواب عجیبی دیدم که از آن می ترسم و قلبم از آن در هراس است. به او می گویند: ما را به نزد فلان شخص ثقفی ببر و خواب خود را برای او بازگو کن! پس به نزد مرد ثقفی می روند و مخزومی می گوید: ابری دیدم که از عنان آسمان خارج شد و پیوسته این گونه بود تا اینکه به خواست خداوند بر مکه بارید، ناگهان در میان آن ابر، ملخی با دو بال سبز پدیدار شد که به راست و چپ پرواز می کرد و از شهری نمی گذشت، مگر اینکه آنجا را به آتش می کشید و از هیچ قلعه ای عبور نمی کرد مگر اینکه آن را نابود می ساخت، پس مرد ثقفی می گوید: امشب سپاهی از سپاهیان خداوند عزوجل به سوی شما می آیند که در برابر آن ها نیرویی ندارید، آنان می گویند: به خدا قسم که چیز عجیبی دیدیم، سپس در مورد آن قوم (۳۱۳ نفر) سخن می گویند و از نزد ثقفی برمی خیزند و به سمت آن قوم می شتابند و خداوند، قلب های آنان را پر از ترس و هراس می کند و بعضی از آنان به بعضی دیگر می گویند: به سمت آن قوم شتاب نکنید که آنان به منظور کارناشایستی به سوی شما نیامده اند، آنان سلاح خود را آشکار نکردند و اظهار مخالفت نمودند، شاید در میان آن قوم، مردی از قبیله شما باشد و اگر از جانب آنان کاری ناپسند دیدید، آنان را بیرون کنید، اما آن نیکو رویان در

حرم خداوند عزوجل متنسک شده‌اند، حرمی که هر کس وارد آن شود، دچار ترس و هراس نمی‌گردد تا اینکه در حرم خداوند دست به کاری نمی‌زنند که باعث جنگ با آنان شود، مخزومی که سرکرده قوم است، می‌گوید: من در امان نیستم از اینکه در ورای آنان کسی باشد که اگر به نزد آنان برود، کارشان آشکار و مقامشان رفیع می‌گردد. قبل از اینکه آن شخص به نزد آنان برود، آنان را بشمرید که تعدادشان اندک است و در شهر عزیز و بزرگوار هستند و این قوم به نزد شما می‌آیند، مگر اینکه دارای مقام رفیع خواهند شد و من تأویل خواب خود را جز حق نمی‌پندارم. پس بعضی به بعضی دیگر می‌گویند: اگر کسانی که به نزد شما می‌آیند، مانند شما باشند، ترسی بر شما از آنان نیست؛ زیرا نه سلاحی دارند و نه قلعه‌ای که به آن پناه برند و در این گفتگوها هستند تا اینکه شب فرا می‌رسد و خواب، شنوایی‌شان را می‌گیرد، و آنان گرد هم نمی‌آیند تا اینکه قائم قیام کند و اصحاب قائم چون پسران یک مادر و یک پدر، یکدیگر را ملاقات می‌کنند، صبحگاهان متفرق می‌شوند و شامگاهان جمع می‌گردند.

ابوبصیر گفت: فدایت شوم، مؤمنی غیر از اینها، پشت خانه کعبه نیست؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: هست، اما این تعداد که قائم علیه السلام در بین آنان خروج می‌کند، افراد شریف و فقها هستند و آنان حاکمان و قاضیانی هستند که با دست کشیدن بر شکم‌ها و پشت‌های مردمان هیچ حکمی بر شما مشتبه نمی‌شود.

و از ابوبصیر نقل شده است: از امام صادق علیه السلام در مورد اصحاب قائم

سؤال کردم و گفتم: در مورد تعداد یاران قائم و مکان‌های آنان به من خبر بدهید، (ایشان تعداد آنان و مکان‌هایشان را برای من بیان فرمودند، سال بعد به نزد ایشان بازگشتم و عرض کردم: فدایت شوم! داستان مرابط سیاح چیست؟ فرمودند: او مردی از اهالی اصفهان از فرزندان دجال است و بازگشتی دارد که در آن هفت چیز است که کسی جز او آنها را نمی‌داند از شهرش خارج می‌شود و در شهرها سیر می‌کند و به جستجوی حق می‌رود، و به هیچ مخالفی نمی‌پیوندد، مگر ارواحی از آن، سپس به طرابوزون که حاجزی بین سرزمین اسلام و روم است، منتهی می‌گردد و در آنجا به مردی از نصاری که در مورد امیرالمؤمنین، علی علیه السلام پرس و جو می‌کند، برخورد می‌کند و شبانه او را سیر می‌دهد، اما آن کسی که در جستجوی حق به طواف دنیا می‌رود؛ مردی از اهالی یخشب است که احادیثی را نگاشته است و اختلافات را دانسته است و پیوسته به دنبال علم است تا اینکه، صاحب‌الأمر را بشناسد و پیوسته این چنین است، تا اینکه صاحب‌الأمر به نزد او می‌رود و آن‌کس که از خانواده‌اش به سمت اهواز می‌گریزد و دز بعضی از روستاهای آن ساکن می‌شود، تا اینکه فرمان خداوند عزوجل می‌رسد و هیچ‌یک از مخالفین را ملاقات نمی‌کند، مگر اینکه از کتاب خداوند عزوجل بر او دلیل می‌آورد و امر ما را اثبات می‌کند. اما کسی که سقلیه را ترک می‌کند، مردی از فرزندان روم از روستایی است که به آن قونیه می‌گویند که خداوند با شناساندن آن امری که تسلیم آن می‌گردد و به آن اطمینان می‌کند بر او منت می‌نهند او داخل سقلیه می‌شود و در آن ساکن می‌شود و خدا را عبادت می‌کند تا اینکه

صدایی می شنود و آن را اجابت می کند و سقلیه را ترک می کند.

اما آن دو مرد که به سندانیه می گریزند، یکی از آنان از کدر است و دیگری از اهالی حبابا است که به سمت مکه بیرون می آیند و پیوسته به کار تجارت می پردازند تا اینکه تجارتشان در روستایی که به آن شعب گفته می شود رونق می یابد، سپس آن دو را آزار و اذیت می کنند و کارشان را تباه می کنند تا اینکه یکی از آن دو تاجر به دیگری می گوید: ای برادر! ما را در شهرمان آزار دادند تا اینکه از آنجا مفارقت کردیم و به مکه گریختیم و به سمت شعب بیرون آمدیم و ما گمان می کنیم که اهالی آن، دشمنی شان کمتر از اهالی مکه است و ما را به آنچه که می بینی، رساندند و ما به شهرهای دیگر نمی رویم تا اینکه خداوند عدلی یا مرگی که آسوده گرداند بیاورد، سپس آماده می شوند و به سمت برقه بیرون می روند تا اینکه از آنجا رو به سندانیه می کنند و پیوسته در آنجا می مانند تا آن شبی که روی می دهد، آنچه که روی می دهد.

اما دو تاجری که به سمت انطاکیه بیرون می آیند، دو مرد هستند که به یکی سلیم و به دیگری سلم می گویند و آن دو غلامی عجمی دارند که به آن مسلم می گویند که همراه با او به سمت انطاکیه حرکت می کنند و پیوسته در حرکت هستند تا آن زمان که بین آنان و انطاکیه، مقداری فاصله است، ناگهان صدایی می شنوند و به سمت آن می روند، گویی جز به دنبال آن صدا نیستند، پس به دنبال آن می روند و از تجارتشان غافل می شوند، در حالی که همراهان آنان به انطاکیه رسیده اند، پس به جستجوی آنان می پردازند؛ اما اثری از آنان نمی یابند و خبری از آنان ندارند تا اینکه

بعضی از آنان به بعضی دیگر می‌گویند: آیا مکان آنان را می‌دانید، و بعضی دیگر می‌گویند: ما مکان آنان را می‌دانیم، پس مال‌التجاره خود را می‌فروشند و به خانواده‌شان می‌رسانند و زمانی که به نزد خانواده‌شان رفتند و کالاها را به آنان پرداخت کردند، شش ماه از ملاقات آنان نمی‌گذرد که قائم ظهور می‌کند، اما مسلمانانی که از رومیان امان می‌خواهند، کسانی هستند که از جانب همسایگان‌شان و خانواده‌شان و پادشاه‌شان مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند و پیوسته در آن وضعیت به سر می‌برند تا اینکه به نزد پادشاه روم می‌روند و داستان خود را برای او بازگو می‌کنند و او را از آزار و اذیت قوم‌شان باخبر می‌کنند و او آنان را امان می‌دهد و سرزمین قسطنطنیه را برای آنان می‌گشاید و آنان پیوسته در آنجا می‌مانند و زمانی که آن شب که آنان را سیر می‌دهد، فرامی‌رسد و همسایگان آنان و اهالی سرزمین‌شان صبح می‌کنند، اما آنان را نمی‌یابند و از نزدیکان آنان در مورد آنان سؤال می‌کنند؛ اما هیچ اثری نمی‌یابند و هیچ خبری را در مورد آنان نمی‌شنوند.

بنابراین پادشاه روم را از کار آنان باخبر می‌کنند و او به دنبال آنان می‌رود و برای یافتن آنان نگهبانان را بر دروازه‌ها قرار می‌دهد، اما هیچ‌یک از آنان خبری از گمشدگان نمی‌آورد تا اینکه حتی همسایگان آنان برایشان غم و اندوه می‌خورند و پادشاه به آنان می‌گوید: شما قومی هستید که به آنان امان دادید و بر آنان تعدی کردید، من کسی را که همراه آنان باشد و یا آنان و یا خبرشان را بیاورد به قتل می‌رسانم، پس اهالی مملکت او پیوسته در انواع عذاب از اسارت و ترس و شکنجه شدن و

کشته شدن هستند، تا اینکه خبر وجود راهبی که کتابها را خوانده است به گوش پادشاه می‌رسد و راهب به بعضی از همنشینان پادشاه می‌گوید: در زمین غیر از من و مردی یهودی در بابل، کسی این کتابها را نمی‌داند، پس پادشاه فرمان می‌دهد تا راهب را از صومعه‌اش به نزد او بیاورند و زمانی که راهب بر پادشاه وارد شد، پادشاه به او می‌گوید: ای مرد! به من خبر رسیده، آنچه تو می‌گویی و می‌بینی همان است که من می‌گویم، پس به من راست بگو، که اگر آنان کشته شده‌اند، من، هر کس از نزدیکان آنان که در شرق و غرب هستند را به قتل می‌رسانم، هر چند از وزیران و رازداران من باشند. راهب می‌گوید: ای پادشاه، عجله نکن و بر مردم ظلم مکن، آنان نه کشته شده و نه مرده‌اند و نه حادثه‌ای ناگوار برای آنان اتفاق افتاده است؛ بلکه آنان از سرزمین شما به مکه برای ملاقات پادشاه اعظم امت‌ها گریخته‌اند، همان پادشاهی که پیامبران پیوسته بشارت او را می‌دادند و از او خبر داده‌اند. پادشاه به راهب می‌گوید: وای بر تو! این علم را از کجای دانی؟ و چگونه بدانم که تو راست می‌گویی؟ راهب می‌گوید: ای پادشاه، من جز حق نمی‌گویم و در نزد من آن چیزی است که عالمی از عالم دیگر از پانصد سال پیش به ارث برده است. پادشاه می‌گوید: اگر آنچه می‌گویی حقیقت است، پس تورات را بیاور، و پادشاه رو به یکی از افراد مورد اطمینان خود می‌کند و او تورات را می‌آورد، و آنان تورات را می‌خوانند، ناگهان به صفات قائم برخورد می‌کنند و همچنین یاران ایشان و نام قائم و همراه او و نیز محل خروج آنان را در تورات می‌بینند. راهب می‌گوید: آنان در سرزمین تو ظهور می‌کنند. پادشاه می‌گوید: وای بر تو!



هیچ کس تا به امروز این خبر را به من نداده بود، راهب می گوید: اگر با کتمان این خبر، ترس از گناه در قتل قومی بی گناه نداشتم، آن را به پادشاه نمی گفتم تا به چشم خود ببیند. پادشاه به راهب می گوید: آنچه را من می بینم تو نیز می بینی؟ راهب می گوید: بله، یک سال نمی گذرد تا اینکه سپاه او در سرزمین تو قدم می گذارند و این مردم، او (قائم) را به سرزمین تو هدایت می کنند. پادشاه به راهب می گوید: آیا به کسی که خبر او را برای من بیاورد، پاسخ ندهم و نامه ای به او ننویسم.

راهب می گوید: تو، یاور و همراه او هستی که درخواست خود را تسلیم او می کنی و باید از او پیروی کنی و تو می میری در حالی که یکی از یاران او بر تو نماز می گذارد؛ اما افرادی از سمندار که در سرانندیب فرود می آیند، چهار مرد از اهل فارس هستند که برای تجارت در سفر هستند و برای خرید پنبه به سرانندیب و سمندار می آیند تا اینکه صدایی می شنوند و به سوی آن صدا برمی خیزند. اما آن کسی که در سلاط از مرکبش گم می شود، مردی از یهودیان اصفهان است که از سلاط بیرون می آید و قصد ایله را می کند، او در نیمه شب در دریا در حال حرکت است که ندایی می شنود، پس از مرکب خود بیرون می آید و از دریا برزمینی که سخت تر از آهن و هموارتر از حریر است، فرود می آید و بر اهالی مکه ندا می دهد: سوار شوید که این همراه و همسفر شماست پس تکرار می کند و ندای می دهد: بر من مشکلی نیست که همه در مکه جمع شده اند و هیچ کس از میان آنان سرپیچی نکرده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «زمانی که قائم (عج) قیام کند، این افراد،

سرپرست و حاکمان زمین می گردند.»

## فصل ۳۲

در کتاب «المجموع» آمده است که از عوائه نقل شده است:

به حسن بن علی علیه السلام خبر رسید که عمرو بن عاص بر منبر مصر از علی علیه السلام عیب جویی می کند، پس در نامه ای به عمرو بن عاص نوشت:

از حسن بن علی علیه السلام به عمرو بن عاص؛ به من خبر رسیده که تو بر منبر مصر رفته ای، در حالی که تو فساد خاندان فرعون، زینت و زیور خاندان قارون و سیمای ابوجهل را داری و به عیب جویی علی علیه السلام می پردازی. قسم به جانم که تو در غیر از کمان خود تیر نهاده ای و غیر از هدف خود را قصد کرده ای و تو نیستی مگر کسی که بر پاگان عیب جویی می کنی. پس بر مرکبی سخت سوار شده ای و از راهی صعب العبور بالا رفته ای، تو چون کسی هستی که به دنبال انتهای عمر خویش است. ای پسر قاتل قریش! تو سهمی در بزرگی و سروری قریش نداری و به قلّه های مجد و بزرگواری آنان نمی رسی و تیرت به هدف اصابت نمی کند. گمان نمی کنم جز به ارزش اندکت و نسب مشترکت و نفس پست و حقیرت که باطل را بر حق ترجیح می دهد، به حساب آیی. تو به سیر بودن و پستی از حطام فانی دنیا راضی شده ای. خداوند بر تو غضب کرده است، پس تو را به خشم خداوند و به عذاب دردناک او و جزای آنچه به دست آورده ای بشارت می دهم. و ماله بظلام للعبید.

## فصل ۳۳

در کتاب «المجموع» مرزبانی آمده است: عمر بن عبدالعزیز در

مجلسی نشسته بود که پرده‌دارش وارد شد درحالی که همراه او، زنی سپیدرو، بلند قامت و نیکواندام بود و به همراه آن زن، دو مرد از خویشاوندان او بود و آنان نامه‌ای از میمون بن مهران به عمر بن عبدالعزیز با خود داشتند، آنان نامه را به عمر دادند، عمر نامه را باز کرد و در آن نوشته شده بود: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، به امیرالمؤمنین عمر بن عبدالعزیز از میمون بن مهران، سلام علیک و رحمة اللّٰه وبرکاته. اما بعد: مشکلی بر ما پیش آمده که سینه‌ها از آن تنگ و طاقت‌ها از آن عاجز مانده‌اند، و ما به خود گریخته‌ایم و آن مشکل را به عالم آن موکول کرده‌ایم، خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾<sup>۱</sup> و این زن و دو مرد، یکی از آن دو مرد شوهر زن و دیگری پدر او است. پدرش گمان کرده که شوهر زن برای طلاق او قسم خورده است «همانا علی بن ابی طالب، بهترین این امت و سزاوارترین آنان به پیامبر ﷺ است.» و پدر این زن گمان کرده که زن از مرد جدا شده، چون بر مرد در دین او جایز نیست که با زن نزدیکی کند، زیرا زنش چون مادرش گشته است. و شوهر زن به پدر او می‌گوید: دروغ می‌گویی و مرتکب گناه شده‌ای، قسم من راست و سخن من درست است؛ زیرا او همسر من است با وجود ناخشنودی و خشم درونی تو، پس آنان شکایت را به نزد من آورده‌اند و من از مرد در مورد قسم او سؤال کردم، مرد گفت: بله، این‌گونه بوده است من قسم خوردم او را طلاق بدهم، همانا علی علیه السلام بهترین این امت و سزاوارترین آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله

است، او را شناخت هرکس که او را شناخت و او را انکار کرد، هرکس که او را انکار کرد، پس هرکس که غضب کرد، باید غضب کند و هرکس که راضی شد، باید راضی شود.» پس مردم در آن قضیه با یکدیگر توافق کردند و اجتماع نمودند که اگر زبان‌ها یکی است، دل‌ها متفرق است. ای امیرالمؤمنین! اختلاف مردم را درخواست‌هایشان و شتابشان به سوی آنچه در آن فتنه است می‌دانید، پس ما از حکم دادن در این قضیه خودداری کردیم تا شما به آنچه که خداوند به شما نشان داده است، حکم کنید، آن دو مرد متعلق به آن زن هستند، و پدرش قسم خورده که دخترش را با آن مرد رها نکند و شوهر زن قسم خورده که از زن جدا نشود، اگر چه گردنش را بزند، مگر اینکه حاکمی که مرد، توان مخالفت با او را ندارد، به آن حکم کند، پس ما این مشکل را به نزد شما آوردیم، ای امیرالمؤمنین! خداوند شما را توفیق دهد و هدایت کند و در پایین نامه نوشته بود:

اذا ما المشكلات وردن يوماً	فحارت فی تأملها العیون
و ضاق القوم ذرعاً عن نباها	فأنت لها أبا حفص أمين
اتوضحها فانت بها علیم	وربک بالقضاء بهامین
لانک قدحیت العلم طراً	وحکمت التجارب والفنون
وفضلك الاله على الرعايا	فحظک فیهم الخط الثمین

«زمانی که روزی مشکلات پیش آیند و چشم‌ها در تامل آن مشکلات حیران گردند. ای ابا حفص تو امین آنها هستی تا آنها را روشن کنی، که تو به آن مشکلات دانایی، و پروردگار تو در قضاوت در آن آشکارکننده است. زیرا تو در بردارنده تمام علم هستی و تجربه‌ها و فنون را تحکیم

کرده‌ای. و خداوند تو را بر مردم برتری داده است و بهره تو در میان آنان بهره گرانقدری است. در آن مجلس مردانی از بنی امیه و قبایلی از قریش بودند. عمر بن عبدالعزیز به پدر آن زن گفت: ای پیرمرد چه می‌گویی؟ پیرمرد گفت: ای امیرالمؤمنین! همسر این مرد، دختر من است که او را با بهترین جهیزیه نزد این مرد فرستادم تا مالک خیر و خوبی او باشم و امید به اصلاح او دارم؛ اما مرد به دروغ قسم به طلاق او خورد، سپس خواستار ماندن با او شد؛ عمر بن عبدالعزیز به پدر آن زن گفت: ای پیرمرد! شاید مرد، زنش را طلاق نداده است، پس قسم چگونه است؟ پیرمرد گفت: سبحان الله، آن کسی که این مرد بر او قسم خورده، حيله اش آشکار و دروغش روشن است با وجود سنّ و دانشم در سینه‌ام نسبت به او شک و تردید دارم؛ زیرا این مرد گمان کرده است که علی علیه السلام، بهترین این امت بعد از پیامبرش است. وگرنه زنش سه طلاقه است. عمر بن عبدالعزیز به شوهر زن گفت: چه می‌گویی، آیا این گونه قسم خورده‌ای؟ شوهر زن گفت: بله و زمانی که مرد گفت: بله، نزدیک بود که مجلس از خشم به لرزه درآید، و بنی امیه با خشونت به آن مرد می‌نگریستند و سخنی نمی‌گفتند و همه بر عمر خیره شده بودند و عمر با اندوه سرش را پایین انداخته بود و با دستش بر زمین می‌زد و همه ساکت بودند و منتظر بودند تا ببینند عمر چه می‌گوید، تا اینکه عمر سرش را بلند کرد و شروع به خواندن این ابیات کرد:

أصاب الحق و التمس السدادا

إذا ولی الحکومة بین قوم

خلاف الحق واجتنب الرشادا

و ما خیر الامام اذا تعدی

«هنگامی که حکومت، سرپرست قومی شود که به حق رسیده و دنبال درستی است. بهترین امام، کسی نیست که تعدی از حق کند و از هدایت اجتناب ورزد.»

سپس عمر بن عبدالعزیز، خطاب به مردم گفت: در مورد قسم این مرد چه می‌گویید؟ همه ساکت شدند، عمر گفت: بگویید. مردی از بنی‌امیه گفت: این حکم در مورد فرج است، پس سخن گفتن ما صحیح نیست و تو به سخن گفتن در مورد آنان داناتر هستی و امین آنان هستی. عمر گفت: بگو؛ زیرا سخن تا زمانی که باطلی را حق نکند و حقی را باطل نکند، گذراست. گفت: چیزی نمی‌گویم. سپس عمر بن عبدالعزیز رو به مردی از فرزندان عقیل بن ابی طالب رضی الله عنه کرد و گفت: در مورد قسم این مرد چه می‌گویی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر سخن مرا حکم و حکم مرا جایز بدانی، می‌گویم در غیر این صورت سکوت من بهتر است و دوستی را پایدارتر می‌کند. عمر گفت: بگو که سخن تو حکم است و حکم تو گذراست. زمانی که بنی‌امیه این را شنیدند گفتند: ای امیرالمؤمنین! زمانی که حکم را در غیر ما قراردادی در مورد ما انصاف نورزیدی در حالی که ما از گوشت تو هستیم و خویشاوندان تو می‌باشیم.

عمر از روی عجز و ناتوانی گفت: ساکت شوید! اگر این مشکل را قبلاً بر شما عرضه نمی‌کردم به آن هدایت نمی‌شدید. گفتند: زیرا تو آنچه که به عقیل دادی به ماندادی و آن‌گونه که بر او حکم کردی بر ما حکم نمودی. عمر گفت: اگر او درست گفت و شما خطا کردید و اگر خرد ورزید و شما عاجز ماندید و بینا شد و شما کور شدید گناه عمر چیست؟ ای بی‌پدران!

آیا شما آنچه را که مانند شماست می خواهید؟ گفتند: نمی خواهیم. گفت: اما عقیلی می خواهد. سپس گفت: ای مرد! چه می گویی؟ گفت: بله ای امیرالمؤمنین! آنچه را که مانند آنان است می خواهم، همان گونه که آمده است:

دعیتم الی امر فلما عجزتم تناوله من لای داخله عجز

فلما رایتم ذلک ابدت نفوسکم ندماً و هل یغنی من الحذر الحرز

«به کاری فراخوانده شده اید؛ اما زمانی که از حل آن عاجز شدید، کسی که عجز بر او وارد نمی شود به آن می پردازد. و زمانی که آن را دیدید، پشیمان می شوید، آیا خطر از مصون داشتن بی نیاز است؟»

عمر گفت: راست گفتمی و درست اشاره کردی به سؤال من پاسخ بده! گفت: ای امیرالمؤمنین! قسم او راست است و زنش را طلاق نداده است، عمر گفت: و من آن را دانستم.

گفت: یا امیرالمؤمنین! تو را به خدا قسم می دهم، آیا نمی دانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمانی که در خانه فاطمه علیها السلام به عیادت او رفته بود به او فرمودند: دخترم، بیماری ات چیست؟ فاطمه علیها السلام فرمود: ای پدرم! تب است و علی علیه السلام برای رفع بعضی نیازهای پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: آیا چیزی دوست داری؟ فاطمه علیها السلام فرمود: بله، انگور دوست دارم و من می دانم که اکنون زمان و فصل انگور نیست و به سختی یافت می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال، قادر است که انگور را همراه با بهترین امت من که دارای منزلت است برای ما بیاورد. علی علیه السلام در را کوبید و زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در را باز کرد، دید که در

نزد علی علیه السلام چیزی است که ردای خود را بر آن انداخته است، فرمود: الله اکبر، الله اکبر! همان گونه که مرا با آمدن علی علیه السلام همراه با چیزی که می خواستیم شاد کردی پس آن را شفای دخترم قرار بده. سپس فرمود: دخترم! با نام خدا بخور! فاطمه علیها السلام از انگور خورد و هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون نرفته بود که فاطمه علیها السلام شفا یافت.

عمر بن عبدالعزیز گفت: راست گفתי، گواهی می دهم که آن را شنیده‌ام، ای مرد! دست زن خود را بگیر و اگر پدرش آمد، بینی اش را بشکن! سپس گفت: ای پسران عبدمناف! به خدا قسم نسبت به آنچه غیر مامی دانند، نادان نیستیم و در دینمان کور نیستیم، همان گونه که گفت:

تصیدت الدینار جالاً بفخّها      فلم یدرکوا خیراً بل استقبحوا الشرا  
و أعماهم حب الهوی و أصمهم      فلم یدرکوا الا الخساره الوزرا

«دنیا با دام خود، مردانی را صید کرد که به خیر نرسیده‌اند، بلکه شر را قبیح می دانند. و عشق به هوی و هوس، آنان را کور کرده و جز خسارت سنگین را درک نکرده‌اند.»

سپس بنی امیه ساکت شدند و مرد به همراه زن خود رفت و عمر بن عبدالعزیز به میمون بن مهران نوشت: «سلام علیک فائی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو. اما بعد؛ من سخن تو را و وارد شدن دو مرد و زن را دانستم و خداوند قسم مرد را تصدیق نمود و او را بر ازدواجش با زن باقی گذاشت، پس آن را بدان و بر اساس آن عمل کن، والسلام علیک و رحمة الله وبرکاته.»

فصل: در کتاب «المجموع» این ابیات از بشار بن برد است که ابراهیم



بن عبد الله بن حسن را مدح می‌کند:

أقول لبسام عليه جلالة  
من الفاطميين الدعاء إلى الهدى  
إذا بلغ الرأي المشورة فاستعن  
ولا تجعل الشورى عليك غضافته  
و ما خير كف امسك الغل أختها  
و خلّ الهونيا للضعيف ولا تكن  
و حارب إذا لم تعط الأظلامه  
أردن على القربى المقرب نفسه  
فانك لا تستطرد الهم بالمنى  
عذا اريحياً عاشقاً للمكارم  
سراج لعين أو سرور لعادم  
برأى صديق أو إشارة حازم  
فان الخوافى قوة للقوادم  
و ماخير سيف لم يؤيد بقائم  
نؤوماً فان الحزم ليس بنائم  
شبالحرب خير من قبول المظالم  
ولا تشهد الشورى امراً غيركاتم  
ولا تبلغ العليا بسفير مكارم

«به بخشنده‌ای که تبسم می‌کند و شکوه و جلال دارد و نیکوکار و عاشق بزرگی‌هاست. و از فاطمیین است و به هدایت فرامی‌خواند و چراغی برای چشم‌ها یا شادی برای کسی است که چیزی از دست داده است می‌گویم. هنگامی که نیاز به مشورت پیدا شد از رأی و نظر یک دوست یا نظر و نصیحت یک انسان دوران‌دیش یاری بگیرد و مشورت را باعث ذلت و خواری خود ندان؛ زیرا بالهای کوچک پرنده باعث نیروگرفتن بالهای بزرگ‌اوست. بهترین دست، آن دستی نیست که غلّ و زنجیر دست مقابلش را بسته است و بهترین شمشیر، آن شمشیری نیست که به وسیله دست محکم نشده باشد. با فرد ضعیف با دوستی و ملاحظت برخورد کن و فردی خوش‌خواب مباش؛ زیرا دوران‌دیشی هرگز در خواب نیست، هر کس که خود را به تو نزدیک می‌کند تو قصد او را کن و با کسی

که کتمان راز نمی‌کند، مشورت مکن. تو نمی‌توانی با آرزوهایت، غم را برطرف کنی و جز با بزرگواری‌ها به بلندمرتبگی نمی‌رسی.»

### فصل ۳۴

در کتاب «المجموع» آمده است: از سید احمد بن مهنا نقل شده است: زنی، بیست فرزند را در چهار شکم زایید و آنان زنده ماندند و زنی در ماه هفتم بارداری فرزندی به دنیا آورد، سپس بعد از دو ماه دیگر فرزند دیگری به دنیا آورد و زنی از مردی حبشی سیاه، دختری سفید به دنیا آورد و زنی از مردی سپیدرو، فرزندی سیاه به دنیا آورد که این تغییر قیافه به جدّ اول بازمی‌گردد و حکایت کرده است که فضل بن ربیع و سه برادرش، عبدالله و یحیی و عباس در یک شکم از مادر متولد شدند.

### فصل ۳۵

در کتاب «المجموع» آمده است: هارون الرشید، حسن بن اسماعیل بن میثم را به حکم رافضی بودن زندانی کرد. ابوحنیفه یا شخص دیگری گفت: آن به مانند ریختن خون است. پس هارون الرشید، او را از زندان بیرون آورد و در مجلس هارون الرشید، ابوحنیفه به حسن گفت: بهترین امت بعد از پیامبرمان کیست؟ حسن گفت: علی بن عباس بن عبدالمطلب. ابوحنیفه گفت: وای بر تو! آیا دیوانه‌ای؟ آیا عباس فرزندی از صلب خود داشت که به او علی بگویند؟ حسن گفت: بله، خداوند در قرآن، عمو را پدر نامیده است و از قول پسران یعقوب ﴿نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ

إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ<sup>۱</sup> و اسماعیل، پدر یعقوب نبود و خاله را مادر نامیده است در این آیه: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ﴾<sup>۲</sup> یعنی پدرش یعقوب علیه السلام و خاله اش؛ زیرا مادر یوسف علیه السلام مرده بود و ای رشید، علی نیز این چنین است و اگر خواستی آن را مقدم بدار و اگر خواستی مؤخر کن!

ابوحنیفه گفت: سخن تو در مورد حسن و حسین علیهما السلام چیست که آنان فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند و خداوند می فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾<sup>۳</sup>

حسن گفت: بله، محمد، پدر زید بود و نه پدر یکی از مردان شما! اما پدر دو پسر دختر خود است همان گونه که خداوند عیسی را در قرآن ذکر می کند که نسب او به ابراهیم علیه السلام می رسد و او را از فرزندان ابراهیم علیه السلام قرار می دهد (من ذریة) و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برای هر پیامبری، نسلی است و نسل من از صلب علی علیه السلام است.»

ابوحنیفه گفت: از عباس برایم بگو و از اختصاص عباس و علی به ابوبکر؟ کدام یک صاحب باطل هستند؟ حسن گفت: از دو فرشته ای بگو که بر بالای سر داوود علیه السلام آمدند، کدام یک از آنها صاحب باطل هستند؟ ابوحنیفه گفت: هر دو بر حق بودند؛ اما خداوند می خواست داوود علیه السلام را به خود آورد؛ حسن گفت: همین گونه در مورد عباس و علی علیه السلام بگو. رشید لبخندی زد و گفت: خداوند باقی نگذارد کسی را که به تو نسبت کفر داده است.

۲. یوسف / ۱۰۰.

۱. بقره / ۱۳۳.

۳. احزاب / ۴۰.

کتاب ملحق شده به اجزای کتاب «الشریف بالمنن» سید رضی الدین علی بن طاووس پایان یافت و در ششم صفر سال ۳۵۲ بر نسخه نقل شده از خط مصنف نگاشتم، سپس محمد بن شیخ طاهر سماوی «عفی الله عنه» نسخه اصل را در نجف در سال ۱۳۶۵ ه. ق تصحیح نمود.